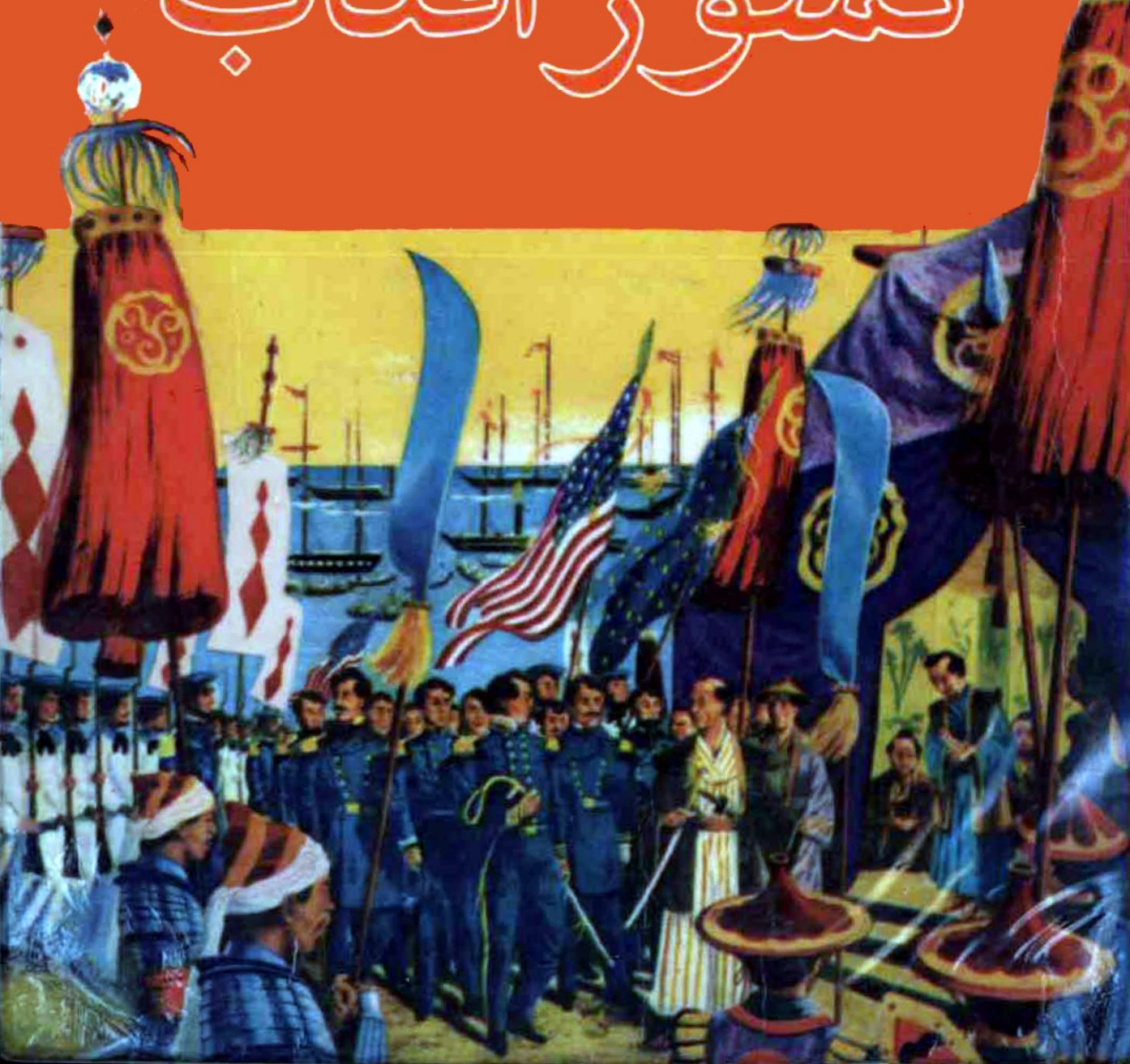


فردیناند گن
ترجمہ محمود کیانوش



راہی بہ کشور آفتاب



راهی به کشور آفتاب

نوشته فردیناند کن

ترجمه محمود کیا نوش



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۵۲



This is an authorized Persian translation of
COMMODORE PERRY AND THE OPENING OF JAPAN
by Ferdinand Kuhn.
Copyright 1955 by Ferdinand Kuhn.
Originally published by Random House, Inc., New York.

Tehran, 1973

چاپ اول: ۱۳۳۹

چاپ دوم: ۱۳۵۲

مؤسسه انتشارات امیر کبیر
خیابان سعدی شمالی، شماره ۲۳۵

با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

این کتاب در سه هزار نسخه در چاپخانه فاروس ایران به چاپ رسیده.
همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

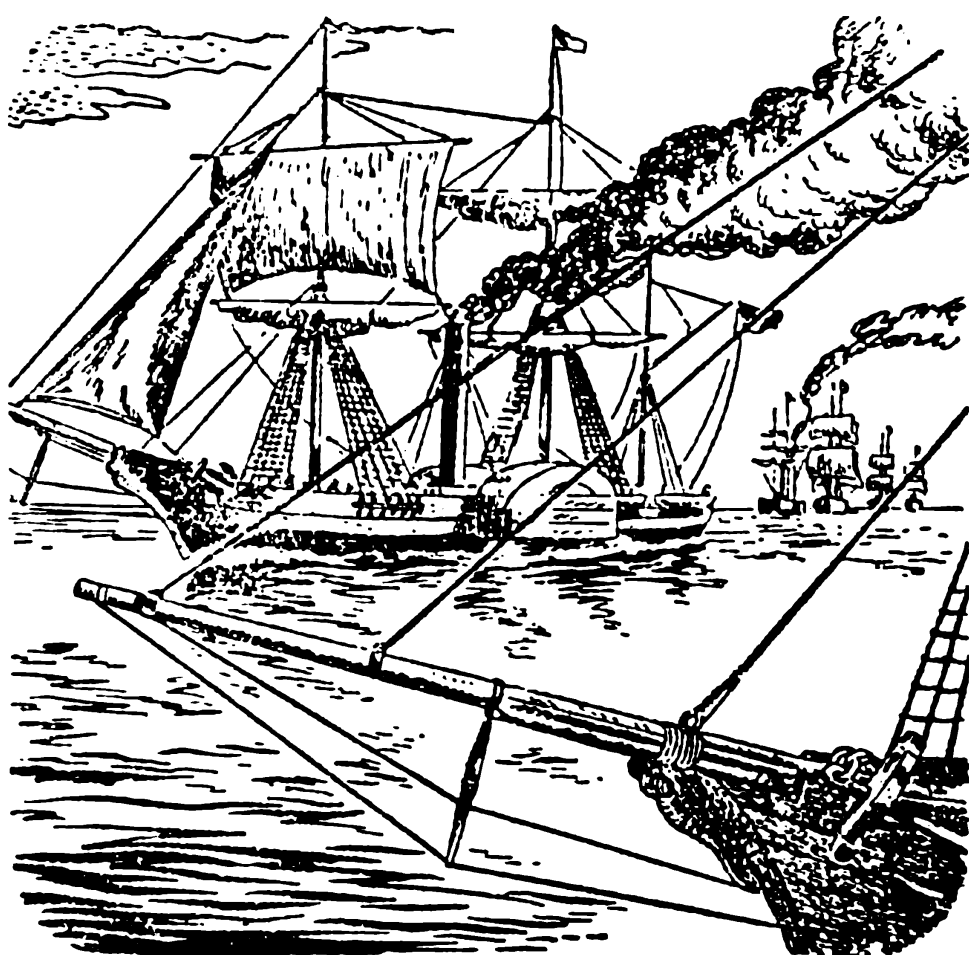
صفحه	عنوان
	درباره کتاب
۱	۱ به سوی سرزمینی ناشناخته
۹	۲ در برابر سیمای دریادار
۱۷	۳ بر آبیهای ممنوع
۲۴	۴ نخستین پیروزی دریادار
۳۳	۵ نیرنگ و شکراب
۳۹	۶ تهدید در برابر تهدید
۴۷	۷ پیاده شدن باشکوه
۵۵	۸ «دوست بزرگوار و مهربان!»
۶۲	۹ دریادار بازمی گردد
۷۰	۱۰ نگاهی به آن سوی پرده ها
۷۹	۱۱ بازگشت پری
۸۸	۱۲ جلوه اقتدار
۹۴	۱۳ دفن قانون کهن
۱۰۰	۱۴ وحشت سام بیج
۱۰۷	۱۵ ارمغانهای جادویی دریادار
۱۱۶	۱۶ مبارزه کشتی گیران
۱۲۳	۱۷ نمایش خنیاگران
۱۳۱	۱۸ سرانجام پیمان
۱۳۹	۱۹ خود را خواهیم کشت!
۱۴۶	۲۰ شکست قهرمان
۱۵۳	۲۱ آشپزخانه جاسوسان
۱۵۸	۲۲ بازگشت به میهن
۱۶۷	۲۳ راهی به کشور آفتاب
۱۷۱	۲۴ واپسین سفر دریادار

درباره کتاب

در باب گشایش کشور افسانه‌ای ژاپن، دیار شعرهای لطیف، نقاشیهای شگفت‌انگیز، و آینه‌های هولناک، کتابها و داستانهای بسیار پرداخته‌اند.

گویاتر و ارزشمندتر از همه آنها گزارش رسمی دریادار پری، افسر دلیر و کاردانی است که برای نخستین بار راهی به کشور آفتاب طالع گشود و جهانیان را با آن آشنا ساخت.

کتابی که اکنون می‌خوانید بازگوی رنجهایی است که دریادار پیر امریکایی برای گشایش ژاپن ناشناخته به‌روی جهانیان برخود هموار کرده است. نویسنده کتاب فردیناند کن^۱ امریکایی است. کن سالها پیش از جنگ دوم جهانی خبرنگاری روزنامه «نیویورک تایمز»



۱

به سوی سرزمینی ناشناخته

يك قرن واندی پیش، در تابستان سال ۱۸۵۳ چهار کشتی نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا از کرانه چین راه مأموریتی دشوار و خطرناك در پیش گرفتند.

ملوانان می دانستند که مقصدشان رشته جزیره هایی است که در نقشه به نام «ژاپن» مشخص شده است. لیکن نمی دانستند که هنگام ورود با چگونه سرزمینی روبرو خواهند شد، و آیا زنده به میهن باز خواهند

گشت یا نه.

سرزمین ژاپن بیش از دویست سال به‌روی کشتیها و بازرگانان بیگانه بسته بود. کمتر بیگانه‌ای توانسته بود قدم به کرانه ژاپن نهد و جان به سلامت برد و از آنجا خبری باز آورد. ملوانان چهار کشتی امریکایی از شکنجه‌هایی که ژاپنیها به زندانیان خود می‌دادند، داستانهای وحشت‌انگیز شنیده بودند. جاشویان کشتی ساسکوهانا^۱، که کشتی فرمانده ناوگان بود، همچنان که سرگرم کار بودند، زیر لب غرولند می‌کردند.

سربازی سرسخت و کار آزموده به سربازی دیگر چنین گله می‌کرد: «من هیچ باکی ندارم اگر با جنگی خونین روبرو شویم. لیکن شنیده‌ام که ژاپنیها اسیران را در قفس آهنین محبوس می‌کنند، و من از حبس بیزارم.»

سرباز کار آزموده راست می‌گفت. يك امریکایی کشتی شکسته را همچون جانوری وحشی در قفسی آهنین محبوس کرده بودند، و هرملوانی که این داستان را می‌شنید، خشمگین می‌شد.

ملوانی دیگر گفت: «من که این سفر را عاقلانه نمی‌دانم. اینها سی میلیون مردمی هستند که از سربردن لذت می‌برند، و ما فقط چهار کشتی داریم نگاه کن!»

مرد به آن سوی دنباله کشتی ساسکوهانا اشاره کرد. این کشتی با دو طناب کرجی بادبانی ساراتوگا^۲ را از دنبال می‌کشید. چند صد متری

آن سوتر، کرجی بادبانی دیگری که پلیموت^۲ نام داشت از پی رزمناو بخار میسیسیپی^۴ بر آب آینه‌وار می‌لغزید.

این چهار کشتی، ناوگان را تشکیل می‌دادند. برپهنهٔ بیکران و غم‌انگیز دریای چین به‌چهار سوسک بدبخت و بی‌پناه می‌مانستند که در آ‌بگیری شناور باشند. برای این مأموریت بزرگ، چهار کشتی بی‌اندازه کم بود و ملوانان این حقیقت تلخ را می‌دانستند.

اگر هوا گرم نبود، با خوشرویی بیشتری با ناآشنایان روبرو می‌شدند. آفتاب در هفتهٔ اول ماه ژوئیه گرمای سوزانی داشت. هوا مانند آرامش پیش از رگبارهای تابستان سنگین و ناگوار بود. يك يا دو روز دیگر ناو‌جنگی به کرانهٔ ژاپن نزدیک می‌شد.

ناگهان در گرمای نیمروز، جاشویان آژیر طلبها را شنیدند، «آماده باش!» بیدرنگ عرشهٔ ناو ساسکوهانا شباهت به سوراخ‌مورچگان یافت که کسی آن را با چکمهٔ خویش درهم پاشیده باشد.

ملوانان سپیدپوش، گروه‌گروه از عرشه‌های زیرین ناو بالا دویدند و به‌سوی مواضع جنگی خویش شتافتند. پاره‌ای از آنان که مسلح به‌قمه و نیزه بودند، در کنار محجر ناو انبوه شدند و حالت دفاع در برابر حملهٔ دشمنی را به‌خود گرفتند. سربازانی که پشت آنان ایستاده بودند، تفنگ‌هایشان را پر کردند و به‌شلیک بی‌صدایی پرداختند.

توپ‌چیان توپهای بزرگ را به‌میان کشیدند و پر کردند و باردیگر بر لبهٔ ناو استوار ساختند.

ملوانان در میان فریادهای فرمان و صدای پرکردن سلاحها، طنین زنگی را شنیدند. این زنگ آغاز آتشبار کشتی را خبر می‌داد. جاشویان پرجنب و جوش، تلمبه‌ها را آماده ساختند، لوله‌های آتش‌نشانی را گشودند و آماده نگه داشتند در پایان گروه نوازنده کشتی آهنگی نواختند. اینها همه نه يك كشاكش واقعی، بلکه آزمایشی برای نبرد بود. از آغاز سفر تا کنون در هریک از چهار کشتی، این گیرودار جزئی از جریان روزانه بود. این کشتیها با اینکه هدف صلح‌آمیزی داشتند، ناگزیر بودند که برای روبرو شدن با هر پیشامدی آماده باشند.

فرمانده‌آنان مأموریت بسیار ساده‌ای داشت. بایست نامهٔ میلارد فیلموره، رئیس‌جمهور ایالت‌های متحدهٔ امریکا را به امپراتور ژاپن برساند.

اما برای رساندن نامه چه نیازی به ناوگان داشت؟ از چهره رئیس‌جمهور نمی‌توانست نامه را با پست بفرستد؟ چرا در ژاپن هم مانند کشورهای دیگر برای پیغام‌خود از سفیر امریکا استفاده نمی‌کرد؟ پاسخ این است که در آن روزگار در کشور ژاپن پستی در کار نبود. امریکا سفیری در آن دیار نداشت. هرگز میان این دو دولت یا ملت‌های آنان پیوندی پدید نیامده بود.

کشور ژاپن، دیرزمانی پیش از آنکه ایالات متحدهٔ امریکا پدیدار شود، دروازه‌هایش را به‌روی جهان بسته بود. فرمانروایان ژاپن، در آن

هنگام که مهاجران به خاک نیوانگلند^۶ گام می نهادند، مبلغان و بازرگانان و بیگانگان دیگر را از خود می راندند.

تنها معدودی از مردم چین و هلند اجازه یافته بودند که در جزیره ای کوچک در بندر ناگازاکی^۷، نزدیک منتهی الیه جنوبی ژاپن، یک مرکز بازرگانی داشته باشند.

فرمانروایان ژاپن خیال می کردند که کشورهای اروپایی، بویژه اسپانیا و پرتغال، می خواهند سرزمین ژاپن را به چنگ آورند و آن را مستعمره خود سازند. می ترسیدند که بیگانگان در ژاپن شورشهایی بر ضد آنان برانگیزند. این بود که دروازه های کشور خود را بسته بودند تا نه تنها از ورود بیگانگان جلوگیری بلکه ملت خود را نیز از خروج بازدارند. هر ژاپنی که می کوشید به سرزمینهای بیگانه رهسپار شود، می دانست که سرخویش را به باد می دهد. ساختن کشتی بزرگی که بتواند از جزیره های ژاپن به آهنگ کرانه دیارهای بیگانه سینه آب را بشکافد، جرمی بزرگ بشمار می رفت.

از این رو ژاپن، که در زمان کریستف کلمب ملت دریانورد بزرگی بود، نه بازرگانی دریایی داشت و نه نیروی دریایی. هنگامی که چهار ناو امریکایی به کرانه های ژاپن نزدیک می شدند، از عمر حصار که ژاپن گرداگرد خویش کشیده بود دو بیست و شانزده سال می گذشت، و کمتر بیگانه ای بود که از آنچه در میان این حصار می گذشت، آگاه

۶ New England، قسمت شمال شرقی ایالات متحده امریکا. - ۴۰.

۷ Nagasaki

باشد.

در ایالات متحده آمریکا برعکس در دهه ۱۸۵۰-۱۸۶۰ غوغایی برپا بود. آمریکا به جوانی بزرگ و نیرومند می‌مانست و به خود اعتمادی بی‌پایان داشت. در آمریکای شمالی جمهوری جوان به سوی غرب و جنوب غربی پیش می‌رفت تا ناحیه‌های پهناور تازه‌ای را به زیر پرچم آمریکا درآورد. خارج از آمریکای شمالی، کشتیهای تندرویانکیها^۸ بر همه دریاها راه می‌سپردند و در همه قاره‌ها به بازرگانی می‌پرداختند.

جزیره‌های محصور ژاپن اسباب رنج ایالات متحده را فراهم کرده بود. کشتیهای آمریکا در بازرگانی باچین، به‌زغال سنگ، چوب و آب ژاپن نیازمند بود، و نمی‌توانست به آنها دسترسی پیدا کند. به‌هنگام توفانهای اقیانوس آرام باید در بندرهای آرام ژاپن پناه می‌گرفتند، و این کار نیازمند اجازه بود. باید از دریانوردان کشتی شکسته آمریکایی نگهداری می‌شد و آنها را به‌میهن باز می‌گردانیدند. بدین مقصود حکومت واشینگتن گروهی را روانه ژاپن ساخت. مراد این بود که فرمانروایان ژاپن را به‌بستن پیمان بازرگانی و دوستی وادارند.

رئیس جمهور و رایزنان او امیدوار بودند که این کوشش به خونریزی نینجامد. پافشاری می‌کردند که تا حد امکان دروازه‌های بسته ژاپن با صلح و آرامش گشوده شود. فیلمور به فرمانده گروه دستور داد: «جز هنگامی که به‌شما هجوم آورند، آن‌هم برای دفاع و نگاهداری جان خویش، به‌زور پناه نجوید.»

(۸) Yankees، ساکنان شمال ایالات متحده آمریکا...م.

لیکن هیچ يك از سر نشینان چهار کشتی نمی دانست که چه پیش خواهد آمد. چنین می پنداشتند که راه دیار دشمن در پیش گرفته اند و یا اینکه می خواهند پا بر سر مار شریزه گذارند. که می دانست که ژاپنها به پیکار خواهند پرداخت یا نه؟ و اگر پیکار می کردند، که می دانست که برای تاراندن امریکاییان چه ستمگری، چه نیرنگ، و چه تدبیرهای شیطانی به کار خواهند برد؟

ملوانان با صداهای فروخورده در برابر فرمانده گروه زیر لب غرولند می کردند. پاره ای از آنان او را «مت پیر» می خواندند. بیشتر ملوانان، با اینکه او از چند هفته پیش ناوگان کوچک آنان را فرماندهی کرده بود، هرگز نگاهی به او نینداخته بودند.

کمتر کسی از آنان بود که از وی به نیکی سخن گوید. ملوانان هراسشان این بود که او آنان را به درون دامی می کشاند تا برای هیچ بمیرند و یا سالهای سال در زندانها تاب و توان خویش از کف بدهند. برای ناخرسندی خود گواه دیگری نیز داشتند. روزهای سوزانی که اکنون در دریای چین می گذرانند چیزی جز مشق، مشق، و باز هم مشق برای آنان در بر نداشت. جاشویان ساسکوهانا مدت دو سال و جاشویان کرجیها مدتی درازتر از این در آبهای چین سرگرم خدمت بودند. خسته و دلتنگ وطن بودند و همه رنجهایی را که می دیدند، از جانب فرمانده می دانستند.

نزدیک غروب روز هفتم ژوئیه، هنگامی که ملوانان پنداشتند

کار روزانه به پایان رسیده است، يك بار ديگر غرش طبلها را شنیدند،
آنگاه نواختن طبلها و غرش دیگری از آنها به گوششان رسید. این
نواختن طبلها برای بازديد گروه بود.

باز هم بازديد! پس از گذراندن يك چنین روز؟

لابد دريادار ديوانه شده است!

جاشویان عرق چهره پاک کردند، لباسهای رسمی پوشیدند و
عبوسانه برای بازديدی که دريادار بايد انجام می داد به جای خود ایستادند.
خورشید سرخ فام، در پایین دست آسمان مغرب، سایه های درازی بر
عرشه می افکند.

هنگامی که ملوانان به صف در می آمدند، پاره ای از آنان مرد
تنومندی را دیدند، با نیمتنه بلند و شلواری آبی رنگ، که کلاه ببه داری
موهای سیاهش را می پوشاند. جلو پلکانی که به اطاق ویژه او می رفت،
ایستاده بود و با دیدگانی که رنگی از خرسندی داشت، نظاره می کرد.
او دريادار ماتيو کالبریت پری^{۱۰} بود، مردی که اينك سر نوشت
ملوانان را در دست داشت. هم او بود که آنان را به سوی کرانه های
خطرناك رهبری می کرد.



۲

در برابر سیمای دریادار

اگر شما ملوان یکی از چهار کشتی ماتیوپری می‌بودید، شاید از او می‌هراسیدید، لیکن به او احترام می‌گذاشتید. همین نام پری بس بود که در نیروی دریایی حس بزرگداشت همگان را برانگیزد. پدر ماتیو، چهار برادر و دو باجناغ او، افسران نیروی دریایی بودند. یکی از برادرانش اولیور هازارد پری^۱ دلیر و

فریبنده، قهرمان نبرد دریاچه اری^۲ در جنگ ۱۸۱۲ بود. اولیور بود که امریکا را با این گزارش به لرزه درآورد:

«ما با دشمن روبرو شده ایم و دشمنان از ما هستند!»

ماتیوپری درسیما، شخصیت و تقریباً در هر چیز جز دلیری فطری برخلاف اولیور بود. هنگامی که گروه خویش را به سوی ژاپن رهبری می کرد، قریب شصت سال از عمرش می گذشت. مغرور و موقر بود، با زیردستان خویش بی پرده سخن می گفت و برای آنان سیمایی از وحشت بود. ملوانی پیر شخصیت او را چنین خلاصه می کرد:

«تا آنجا که پا از خط بیرون ننهادی، مردی نیک تر از دریادار نخواهی یافت - لیکن خداوند به دادت برسد اگر پایت از خط بیرون بلغزد!»

سخنان درشتش همه را زمانی دراز به خاطر می ماند. دیدن لکه ای کثیف بر عرشه کشتی، چهره او را از خشم تساریک می ساخت. ابروان و موهای سیاه و انبوهش، قیافه سگی پشمالود به او می بخشید، لیکن نه از آن سگها که با نوازش رام و آموخته شوند.

آشنا بودن با ماتیوپری، و یا کوچکترین اهمال در اجرای فرمانهایش برای همه آنها که دارای رتبه های پایین تر بودند، مخاطره - آمیز بود. افسران و ملوانان می پنداشتند که او همچون صخره خارابی سرد و بی احساس است. نشانه هایی مهر آمیزتر از این در سرشت او سراغ نداشتند. فی المثل نمی دانستند که این یانکی دریانورد و خشن در قلب

(۲) Lake Erie، یکی از دریاچه های پنجگانه شمال امریکا. - م.

خویش برای کودکان کانونی سرشار از عطوفت داشت. همواره هنگامی که از مأموریت نیروی دریایی به خانه باز می‌گشت، جیبهایش از هدیه‌هایی برای آنان انباشته بود.

لیکن همیشه به‌روان کودکان پی‌نمی‌برد. پری، درست پیش از آنکه به آهنگ ژاپن به‌عرشه‌کشتی درآید، برای خداحافظی از خانواده برادر شهیدش اولیور، که سالها پیش جهان را بدرود گفته بود، دیداری کرد. از نوه هشت‌ساله برادرش، تامس سارجنت‌پری^۲ پرسید:

«تام، دلت می‌خواهد که همراه من به ژاپن بیایی؟»

پسرك همچون گلوله‌ای ناپدید شد. دریادار ناگزیر بود که برای جستن او به اطاق زیر شیروانی برود. پسرك را دید که دارد بار سفر می‌بندد و آماده است که بیدرنگ حرکت کند. دریادار تصور نمی‌کرد که با يك چنین پیشنهاد شوخی‌آمیز، موجب چه رنجشی خواهد شد. سالها بعد تامس سرانجام به ژاپن سفر کرد. مدت سه‌سال به‌عنوان استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه کثیو^۳ در توکیو^۴ بسر برد.

دریادار پری، بر خلاف علاقه شدیدی که به‌نظم کشتیهای خویش داشت، در اندیشه‌هایش نشانی از رنگ‌کهنگی به چشم نمی‌خورد. در بیشتر عمر برای دگرگوניה و بهبود نیروی دریایی مبارزه‌ها کرد.

در جنگ ۱۸۱۲ به عنوان افسر جوان و پایین‌رتبه نیروی دریایی که هنگام مأموریتش جوانترین فرد نیروی دریایی بود - ناظر شلاقهای بسیاری بود که برای تنبیه در برابر گناه‌های ناچیز از پشت ملوانان خون

روان می‌ساخت. اراده‌اش بر این قرار گرفت که می‌بایست به این گونه ستمگریها پایان داد. در سال ۱۸۵۱، يك سال پیش از آنکه آهنگ ژاپن کند، عضو يك هیئت دولتی بود که سرانجام تنبیه با شلاق را در نیروی دریایی منسوخ کرد.

پری قانونهای اکیدی برای حفظ سلامت زیردستان خود وضع کرد و به اجرا گذارد. برای آنکه ملوانان تربیت شوند و همچنین برای تشکیل آکادمی نیروی دریایی در آناپولیس^۶ مبارزه کرد. پری سرانجام با اصراری که در به کار بردن نیروی بخار از خود نشان داد. به دریافت لقب «پدر نیروی دریایی بخار» نائل شد. ریش سپیدان نیروی دریایی بخار را به دیده تجملی نبود درآمد می‌نگریستند. پری آن را نیازی دانست و در این راه پیروزی یافت.

اگر دریادار برای نیروی دریایی و ملوانان آن، تا این پایه رنج بر خود هموار کرده بود، از چه رو وجهه مردم پسندتری نداشت؟ و چرا افسران وظیفه‌شناس دیگر در غیابش او را به سخره می‌گرفتند؟ یکی از پاسخهایی که می‌توان گفت شاید این باشد که پری مردی خودپسند بود. سیمایی بسیار بسیار جدی به خود می‌گرفت. در نمایش دادن جاه و جلال ناتوان بود خاصه آنکه اگر در مرکز صحنه قرار می‌گرفت.

اگر در خانواده‌ای دریانورد به جهان نیامده بود و شوری دریا با خونسش نیامیخته بود، می‌توانست هنرپیشه شود.

همچنین پری، با همراه بردن فرزند سومش، ناوبان اولیور هازارد پری، به عنوان منشی خویش در ناوی که آهنگ ژاپن داشت، دشمنی گروهی را برانگیخت. بسیاری از افسران جوان دیگر همسنگ فرزند او بودند و برای این منصب انتخاب نشدند.

حکومت واشینگتن از این گونه سستیهای پری آگاه بود، لیکن احساس می کرد که صفت های نیکوی او اهمیت بسیار شایانتری دارد. رهبر اعزامیان به ژاپن می بایست شخصیتی برتر از يك مرد جنگجو می بود. می بایست دیلماتی می بود که راه و روش سلوك با بیگانگان را بخوبی بداند، بی آنکه گام از حیطة آرامش بیرون نهد. و از آنجا که دیار ژاپن در آن روزگار در واقع ناشناخته بود، می بایست با هنر اکتشاف نیز آشنایی داشته باشد.

ماتیو پری یگانه مرد این امر خطیر بود.

او برای مأموریت تازه خویش، چنانکه گفتی آمادۀ باز شناخت قاره ای جدید می شود و در عین حال جنگی را از پیش می برد، به کار آغاز نهاد. برای آنکه درباره ژاپن آنچه می تواند بیاموزد، سراسر نیویورک و لندن برای کتابها، نقشه ها و طرح های جغرافیای دریایی جستجو کرد. پیش از آنکه آهنگ ژاپن کند، چهل کتاب در این زمینه خوانده بود.

امیدوار بود و گمان می کرد که گروه او در کتابهای تاریخ برای خود فصلی خواهند یافت. شاید میان دو ملت که هرگز با یکدیگر آشنایی نیافته بودند، نخستین دیداری بود که پیش می آمد. برای آنکه

از سفر آنان گزارشی جامع به رشته تحریر درآید، نویسنده‌ای جوان و سرشناس به نام بایارد تیلور^۲ را به عنوان یکی از دبیران خویش به همراه برد.

اصرار ورزید که در کشنهای خویش نقاشانی رسمی داشته باشد تا رویدادهای بزرگ را برای آیندگان پردازد. حتی عکاسی همراه برد، که نخستین بار در يك هیئت اعزامی دولت امریکا گماشته می‌شد. یکی از تصمیمهای او که بیش از همه رنگ دورانیشی داشت، آوردن يك کارشناس کشاورزی به ژاپن بود. پری پیش‌بینی کرده بود که اگر گروه او پیروز شود، داد و ستد ارزشمندی در زمینه عقیده‌ها، فن‌ها، بندرها، و ابزار کشت و کار، میان امریکاییان و ژاپنها در خواهد گرفت. کدام افسر نیروی دریایی در آن روزگارداری این همه تصورها بود؟

دیر زمانی پیش از آنکه پری ایالات متحده را ترك گوید، درباره اینکه کار را در ژاپن چگونه صورت خواهد داد، اندیشه روشنی در سر داشت. تصمیم گرفته بود که از طریق آداب‌دانی در ژاپنها نفوذ کند. هنگامی که يك افسر جوان نیروی دریایی بود، در مأموریتی که به دریای بالتیک و مدیترانه رفته بود، با تزار روسیه، پادشاه فرانسه، پاشای مصر، امپراتور اتریش و بك تونس بر سر يك خوان نشسته بود. از نظاره این فرمانروایان و شکوه و جلال آنان آموخت که تجمل و ادب‌دانی در رفتار با بیگانگان، بویژه با شرقیان، اهمیت

فراوان دارد. ژاپن هم از اینان مستثنی نبود. همچنین تصمیم گرفت که اگر ناگزیر به اعمال زور نشود، پیروزی را بی جنگ به جنگ آورد. اندیشید که فرمانده گروه نیروی دریایی برای چیزهایی که می خواهد از فرمانروایان بیگانه فراچنگ آورد، نیازی به گشودن آتش به روی آنان ندارد.

به یاد آورد که در سال ۱۸۳۲ در ناپل فرماندهی گروهی را به عهده داشت که برای گرد آوردن بدهیهای مردم آن دیار به رعایای امریکایی، رفته بودند. پادشاه ناپل که مستبدی سرسخت و ناهوشیار بود، سرانجام که دهانه توپ را به روی خود دید، مفهوم آن را خوب دریافت. پری جوان با خونسردی فرمان داد تا هر روز یکی از کشتیهایش در بندر ناپل پهلو بگیرد. سرانجام پنج کشتی او لنگر انداختند و توپها را به سوی کاخ شاه استوار ساختند. گلوله ای از دهانه توپها پرتاب نشد، لیکن پادشاه بدهی خویش را پرداخت. این پیروزی به اندازه ای کنگره را پسند آمد که هزار و پانصد دلار به عنوان هزینه های شخصی پری در این مأموریت به او بخشید.

حال که این قدرت نمایی در ناپل چنین شگفتیها به بار آورد، آیا در ژاپن نیز نمی شد به چنین کاری دست زد؟ پری در اندیشه فرو رفت. کوشید تا دریابد که از چه رو تلاشهای گذشته امریکا برای گشایش ژاپن با ناکامیایی روبرو شده بود. به کشتی موریسون^۸ اندیشید که در سال ۱۸۳۷ به آتشبار ژاپنها رانده شده بود؛ به ناخدا جیمز بیدل^۹

اندیشید که در سال ۱۸۴۶ کوشیده بود تا قدم به خاک ژاپن بگذارد، لیکن او را به سوی قایقش راندند؛ به ناخدا گلین^{۱۰} اندیشید که در سال ۱۸۴۹ چهارده امریکایی کشتی شکسته را رهایی بخشید، لیکن نتوانست راه بازرگانی غرب را به ژاپن بگشاید.

همه این تلاشها چه نقصی در خود داشت که به پیروزی نمی-انجامید؟ پری پاسخ این پرسش رامی-دانست. کشتیها و توپهای اعزامیان در گذشته چندان نبود که بتواند در برابر ژاپنها پایداری کند. با روحیه مردم ژاپن آشنایی نداشتند و نمی-دانستند چگونه آنچه را که می-خواهند بدون آتشبار از جانب آنان به چنگ آورند.

دریادار پری راه دیگری در پیش گرفته بود. حکومت واشینگتن را وادار ساخت تا ناوگان مجهز و نیرومندی در اختیار او بگذارد. وزارت دریاداری وعده داد که پنج کشتی بخارپره-دار و هفت کشتی بادبانی برای او گسیل دارد. لیکن دولت به این وعده وفا نکرد. هنگامی که پری به چین رسید، دریافت که برای سفر به ژاپن بیش از چهار کشتی در اختیار خویش ندارد.

اینک تقریباً به دیدرس کرانه خوفناک ژاپن رسیده بود. گروه او آنقدرها نبود که به تأمین سلامت آنان بتوان اطمینان کرد. حواس او، کاردانی و ثبات او همه بر کشتیهای جنگی استوار شده بود، کشتیهایی که اکنون در اختیار نداشت. یک دو روزی به طول می-انجامد تا از درستی یا نادرستی اندیشه‌ها و نقشه‌های خویش آگاه شود.



۳

بر آبهای ممنوع

پس از طلوع آفتاب بامداد هشتم ژوئیه، سرایشب کوهساران ژاپن
بزودی از میان مه صبحگاهی نمودار شد. نخستین بخش خاک، دماغه
ایدزو^۱ بود که از مدخل تنگ خلیج توکیو حدود ۶۴ کیلومتر فاصله
داشت.

هنگامی که آفتاب درخشان تابستان سینه مه را شکافت، چشم

امریکاییان بر کرانه‌های سبز و خرمی افتاد، مانند کرانه‌های ایرلند. در دوردست، مخروط سپیدفام کوه فوجی^۲، چنانکه گفتی بر فراز دریا و خاک شناور است، دل آسمان را می‌خراشید.

فرمان «آماده باش» که به گوشه‌های گروه آشنا بود، با ضربۀ طبلهائی که در کشتی افسر فرمانده نواخته می‌شد. طنین افکند، و با اهتزاز پرچمها به سه کشتی دیگر گروه اعلام شد. دریادار فرمان دیگری نیز داد. برای احتیاط در برابر حملهٔ ژاپنیها، دستور داد:

«با ساحل ارتباط برقرار نسازید! از ساحل ارتباط نپذیرید!»

این دیگر فرمان مشق نبود. گروه وارد آبهای ممنوع شده بود. فرمان گوش به‌زنگ در برابر خطر بود. دوقایق ماهیگیری که از نزدیک می‌گذشتند، مسیرشان را تغییر دادند و چنانکه گفتی می‌خواهند نزدیک شدن کشتیهای جنگی بیگانه را خبر دهند، روبه جانب ساحل نهادند. کشتیهای امریکایی که در باد مخالف بادبان در پیچیده بودند، همچنان پیش می‌رفتند.

چرخهای پره‌دار بزرگ با صدایی وقفه‌ناپذیر و موزون باد را می‌شکست، در آب می‌چرخید و کشتیهای بخار را با سرعت ۱۷ یا ۱۸ کیلومتر پیش می‌راند. دو کرجی بادبانی که به‌طواب یدک‌کش آنها بسته بودند، از دنبال بر آب می‌لغزیدند.

در چشم ژاپنیهای آن روزگار، کشتیهای سیاه رنگ پری، دیوهای وحشتناکی از جهان دیگر بودند. از دهان خود دود سیاه قی می‌کردند.

ژاپنیها می گفتند که این کشتیها بدون پارو و بادبان مانند نیزه سینه باد را می شکافتند و پیش می رفتند. با بی اعتنایی تمام برآبهایی که مدت ۲۱۶ سال به روی بیگانگان بسته بود، شیارها پدید می آوردند.

جاشویان يك قایق بادبانی ژاپنی چنان گرفتار وحشت شده بودند که بادبانهای چهارگوش خود را فرود آوردند و دیوانه وار پارو زدن آغاز کردند تا از پیکره سیاه کشتی که داشت بر آنها چیرگی می یافت، بگریزند.

کشتیها در برابر مدخل خلیج توکیو توقف کردند و در این هنگام افسران خود را با قایق به ساسکوهانا می رسانیدند تا از فرمان نهانی پری آگاه شوند.

چیزی نگذشت که در اطاق ویژه دریادار فراهم آمدند. دریادار لب به سخن گشود «آقایان، بفرمایید بنشینید.» او همواره در این گونه زمانها لحنی احترام آمیز داشت.

«من شما را فراخوانده ام تا دستورهایی را که از واشینگتن داشته ام به سمعتان برسانم. این دستورها همان اندازه که برای من است برای شما نیز هست. از شما می خواهم که آنها را با دقت به یاد بسپارید و هرگز از خاطر دور نسازید.»

پری به سوی صندوق آهنینی که در اطاق او قرار داشت، رفت و از درون آن دو مدرک معتبر بیرون کشید. قسمتهای زیر را از دستورهایی که وزیر خارجه به او ابلاغ کرده بود، با لحنی آرام و مؤکد برای آنان خواند:

«دریادار پری به خاطر خواهد داشت که چون رئیس جمهور نمی-
تواند اعلام جنگ بدهد، گروه اعزامی او الزاماً از صلح پیروی خواهد
کرد. او تا هنگامی که نیازی به دفاع پیش نیابد، نبایست به زور متوسل
شود.

«در رفتارش با مردم ژاپن، که می گویند شخصیتی مغرور و کینه-
جو دارند، باید جنبه ادب و آرامش را حفظ کند، و در عین حال استوار
و مصمم باشد.»

آنگاه سر برداشت و گفت که می خواهد در مورد یکی از دستورها
بیش از همه تأکید کند:

«برای آنکه ژاپنها را بدرستی از قدرت و عظمت این کشور
آگاه کنید از هیچ کار روی مگردانید.»

دریادار پرسید: «دریافتید که چه گفتم؟» افسران به نشان تصدیق
سر تکان دادند. پری به آنان نگفت که بنا بر درخواست وزیر خارجه،
بیشتر آن دستورها را خود نوشته است.

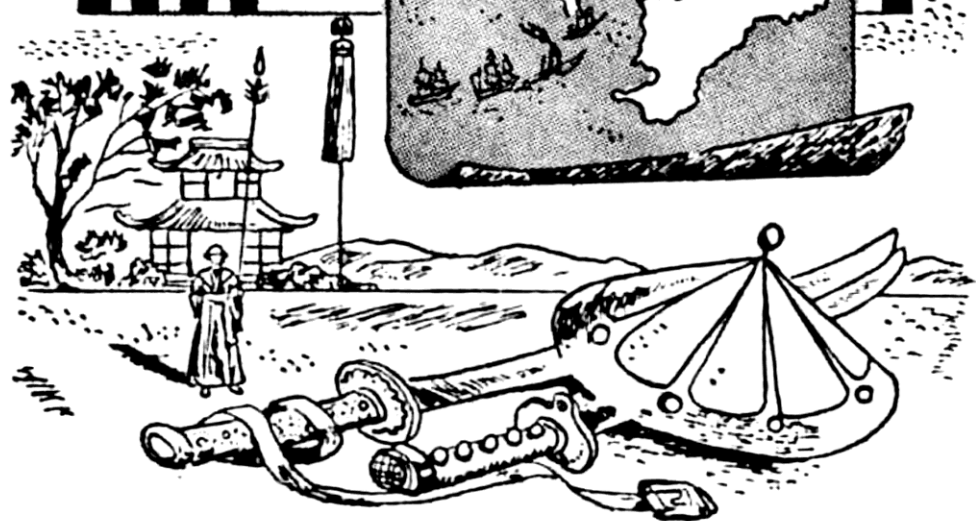
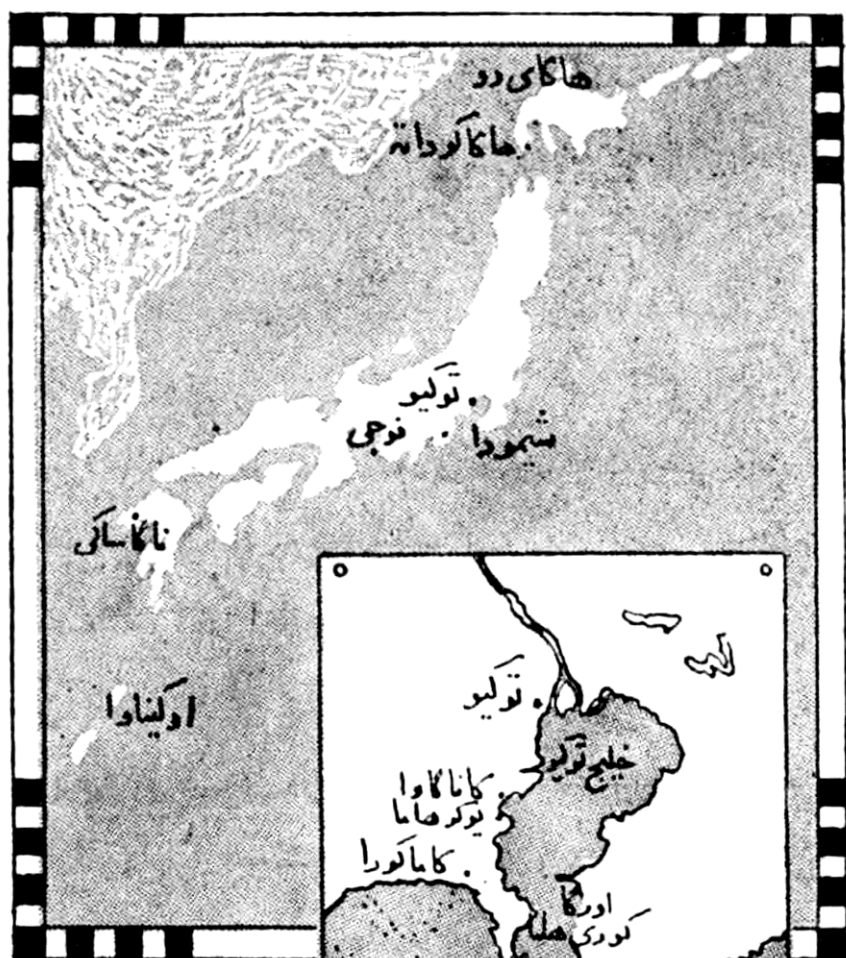
وزیر نیروی دریایی نیز دستورهای داده بود که اینک پری برای
آنان می خواند. هیئت اعزامی بایست به خلیج توکیو راه می یافت،
یادداشت های دقیق برمی داشت، هر جا که ممکن بود به طرح نقشه هایی
می پرداخت و به گردآوری هر گونه خبری که برای دولت واشینگتن سودمند
باشد، همت می گماشت.

دریادار موقرانه گفت: «ما امروز در خلیج توکیو لنگر می اندازیم.
هیچ کس نمی داند که چه پیش خواهد آمد. می خواهیم که همه سربازان

کشتیهای شما بالاترین درجه احتیاط و هوشیاری را از خود نشان دهند.»
پری با يك يك این افسران شخصاً آشنا بود. چون به عقل سلیم و دلاوری آنان اعتماد داشت، برای مأموریت ژاپن انتخابشان کرده بود. از حضور یافتن آنان سپاسگزاری کرد و به کشتیها بازشان فرستاد. هنگامی که از در اطاق او بیرون می رفتند با صدای بلند گفت: «سعادت یار همه شما باشد!»

موتورها بار دیگر به کار افتاد و کشتیها ۳ کیلومتر به سوی ساحل پیش رفتند. هنگامی که به کرانه ناشناخته نزدیک می شدند، از سرعت کشتیها کاستند. ملوانان آنقدر نزدیک بودند که در پایین دست پرتگاههای خط ساحل، شهر بزرگی را می دیدند.

گروهی مرکب از دوازده قایق کوچک و شاید بیشتر، ساحل را ترك گفت. قایقها پراز سر نشینان ژاپنی بود و در آن پرچمهایی به اهتزاز درآمده بود که تصویر شخصیتهای ژاپنی روی آنها نقاشی شده بود. انگار می خواستند نشان دهند که سر نشینان قایقها از صاحب منصبان هستند. کشتیهای امریکایی بیرحمانه پیش رفتند و ژاپنیها را پشت سر گذاشتند. نزدیک شامگاهان، ناوگان پری در کنار اوراگا^۲ که شهری است در کناره غربی خلیج توکیو توقف کردند. اکنون امریکاییان از شهر توکیو که در آن روزگار یدو^۴ خوانده می شد، در حدود پنجاه و پنج کیلومتر فاصله داشتند. در طی بیش از دو بیست سال، کشتیهای بیگانه هرگز نتوانسته بودند تا این حد به پایتخت کشور ژاپن نزدیک شوند.



ملوانان گوش بهزنگ بودند. هنگامی که کشتیها دو کیلومتر به درون خلیج پیش رفتند، غرش دو آتشبار توپ هوا را شکافت و در ساحل کوهستانی طنین افکند.

توده پراکنده‌ای از دود برفراز ساحل، امریکاییان را از وجود يك دژ آگاه ساخت. این غرش توپ با آژیر رسیدن آنها بود و با آگاهشان می‌کرد که نزدیکتر نشوند.



۴

نخستین پیروزی دریادار

اگر هم غرش توپها آژیر بود، ناخداپری به آنها اعتنائی نکرد. کشتیهای جنگی همچنان پیش رفتند، و اعماق خلیج را تقریباً متر به متر اندازه گیری می کردند. آنگاه دریادار پری فرمان داد که طناب يدك - کشتها را رها کنند. چهار کشتی طوری صف کشیدند که توپهایشان بتواند از يك سو شهر اوراگا و بندر آن را هدف قرار دهد. پیش از آنکه چرخهای پره دار ناهنجار از گردش باز بماند

انبوهی از قایقهای پارویی مانند زنبورهای بسیاری که از کندویی بگریزند، از جانب ساحل پیش آمدند. در هر يك از قایقها قریب سی مرد پارو به دست، مانند کرجی بانان ونیزی، ایستاده بودند. قایقها نیز با دماغه‌های باریك و دنباله‌هایی که رفته رفته باریك می‌شد، به کرجیهای ونیزی می‌مانست.

سر نشینان این قایقها، یعنی نخستین ژاپنیهایی که ملوانان دریادار پری به چشم می‌دیدند، بلند بالا و درشت اندام بودند. بدنهایشان تا کمر عریان بود، و پشته‌هایشان در آفتاب نزدیک غروب می‌درخشید، سرهایشان را تراشیده بودند و تنها کاکلی در فرق خود به جا گذاشته بودند. شماری از آنان کلاه خودهای جلاداری بر سر داشتند که روی آنها شکل سلاحهایی به نشان نجابت دودمان نقش شده بود و شاید حکایت از این می‌کرد که در شمار دولتیان هستند.

در دنباله هریك از این قایقهای كوچك، پرچم فرمانروای ژاپن در اهتزاز بود. پرچمها از باریکه‌های سیاه و سپید تشکیل می‌شد. هنگامی که کشتی پلیموت صغیری گوشه‌خراش کشید، همه سر نشینان یکی از قایقهای ژاپنی دیوانه‌وار خود را به آب افکندند. در عرشه یکی دیگر از قایقها سر کرده که چهره پرچین و چروك داشت، دو شمشیر حمایل کرده بود و خرقه‌ای بلند و گشاد پوشیده بود، طوماری که بر آن کلمه‌هایی به زبان فرانسه نوشته شده بود بر سر دست نگاه داشت. این طومار امریکاییان را آگاه می‌کرد که بایستی دور شوند و خاطر نشان می‌ساخت که تنها در صورتی می‌توانند لنگر بیندازند که هر چه دیدند از چشم

خود دیده باشند.

قایق به کنار کشتی دریادار رسید و سر کرده پیر نرده دماغه کشتی را در چنك گرفت.

دریادار چنین فرمان داد: «مگذارید به کشتی در آید!» یکی از نگهبانان لوله تفنگش را به سوی چهره او برد، و ردیفی از نیزه داران کنار کشتی او را به رفتن وادار ساختند. در این لحظه يك تن دیگر از ژاپنیا به زبان انگلیسی بی عیب لب به سخن گشود:

«من زبان هلندی را می دانم!»

این سخن برای دریادار پری و افسران مش مهمی داشت. شماری از سرکردگان ژاپن در مرکزی که هلندیها برای بازرگانی خویش در بندر ناگازاکی دایر کرده بودند، زبان هلندی فرا گرفته بودند. اینکه دیلماجی از ناگازاکی، یعنی از ۷۵۰ کیلومتر راه به همراه خود به خلیج توکیو آورده بودند، نشان می داد که ژاپنیا انتظار آمدن امریکاییان را داشته اند. جاسوسان جزیره های ریوکیو^۱، که در راه دریادار پری قرار داشت، به آنان خبر داده بودند که کشتیهای جنگی عازم اوراگا هستند.

در این هنگام دیلماج هلندی دریادار، که پورتمن^۲ نام داشت، قدم به میان نهاد. دیلماج ژاپنی همچون مسلسل پرسشهایی از دهان بیرون ریخت.

او همچنانکه بار دیگر اشاره بر آگاهی قبلی از آمدن کشتیها

می کرد، پرسید: «این کشتیها از امریکا می آیند؟»

در پاسخ شنید: «آری.»

مرد ژاپنی درخواست کرد: «شما باید به من اجازه دهید که به کشتی

شما بیایم.»

پورتمن گفت: «خیر آقا. فرمانده این ناوگان در نیروی دریایی

امریکا عالیتترین درجه را داراست. او تنها با بزرگترین شخصیت شهر

اوراگا ملاقات خواهد کرد.»

«ولی در قایق من معاون فرمانداری شهر اوراگا سوار است. او

در این شهر صاحب والاترین مقام است، و همان شخصی است که باید

با او ملاقات کرد.»

پورتمن پرسید: «چرا معاون فرمانداری؟ چرا خود فرماندار

نیامده؟»

مرد ژاپنی که در چشمها و رفتارش خشمی تند خوانده می شد،

پاسخ داد: «زیرا که قانون ما فرماندار را از رفتن به عرشه کشتیها در خلیج

منع کرده است.»

سرانجام دریادار توافق کرد که برای ملاقات با معاون فرماندار،

یکی از افسران درجه دوم را تعیین کند. دریادار خود از چشم آنان دور

می ماند. ژاپنیها باید می فهمیدند که دریادار با کسانی که درجه های پایین-

تری دارند گفتگو نخواهد کرد، زیرا بدین ترتیب شخصیت او لکه دار

خواهد شد. ناوبان کانتی^۲ را برای مذاکره با مرد ژاپنی معین کرد.

معاون فرماندار چنین آغاز سخن کرد: «خواهش می‌کنم بفرمایید که به چه منظور آمده‌اید؟»

پاسخ کانتی، که نخست به زبان هلندی و آنگاه به ژاپنی ترجمه شد، این بود: «دریادار برای مأموریتی دوستانه به این دیار روانه شده است. از جانب رئیس جمهور ایالات متحده نامه‌ای برای امپراتور شما آورده است. می‌خواهد یکی از دولتیان که دارای مقام شایسته‌ای باشد، به کشتی نزد او بیاید تا رونوشتی از نامه رئیس جمهور را به او دهد. همچنین میل دارد چنان ترتیب دهند که يك روز اصل نامه را در ساحل تسلیم کند.»

معاون فرماندار بالحنی تند و خشم‌آمیز پاسخ داد: «امکان‌ناپذیر است! قانون کشور ژاپن صریحاً بیان می‌دارد که ناگازاکی تنها جایی است که ما می‌توانیم با بیگانگان داد و ستد کنیم. کشتیهای شما ناگزیر باید به ناگازاکی بروند.»

ناوبان به آرامی گفت: «ما قصد رفتن به ناگازاکی را نداریم. دریادار مخصوصاً به اینجا آمده است، چون این شهر به پایتخت کشور شما نزدیک است. نیت‌های او همه دوستانه است و انتظار دارد که نامه را در همین شهر از او دریافت دارند.»

در این هنگام افسری به کانتی گزارش داد که قایق‌های نگهبان ژاپنی، دایره محاصره‌ای گرد همه کشتیها کشیده‌اند. سرنشینان قایقها برای آنکه خود را گرم بدارند مشغول پوشیدن خرقه‌های بلند هستند. در قایقها رختخواب، آب و پتو گذاشته‌اند. انگار قایق‌رانان برای توقیفی

دراز آمده‌اند.

«قربان، باید چه کنیم؟»

ناوبان برای دریافت فرمانهای تازه باشتاب به‌درون اطاق دریادار پری رفت. هنگامی که بازگشت بالحنی خشونت آمیز با ژاپنها سخن گفت.

اظهار داشت: «ما نمی‌خواهیم که هیچ‌یک از قایقهای شما در اطراف کشتیهای ما پاس بدهند. به‌چه‌سبب این قایقها به‌صورت دایره‌ای گرداگرد ما را گرفته‌اند؟»

در پاسخ شنید: «این رسم و قانون ژاپنها است و ما ناگزیریم که از این رسم و قانون پیروی کنیم.»

کانتی گفت: «بسیار خوب، آقا. ما امریکاییها هم برای خود رسمهایی داریم. یکی از قانونهای ما این است که هیچ قایقی نمی‌تواند از حد معینی به کشتی جنگی نزدیک شود.»

مرد ژاپنی پرسید: «نام کشتیهای شما چیست؟ چند سرباز و چند توپ دارید؟»

کانتی با لحنی تند گفت: «رسم ما این است که هرگز به چنین پرسشهایی پاسخ نگوییم.» و بار دیگر درخواست کرد که قایقهای ژاپنی دور شوند.

کانتی دستورهای ناخدا را بازگو کرد: «با احساسهای مهرآمیز و دوستانه‌ای که نسبت به شما داریم، اگر به شما گزندگی وارد آوریم، یا از سر کشمکش برخیزیم تأسف خواهیم خورد. لیکن اگر دستور ندهید

که قایقهایتان دور شوند، آنها را به توپ خواهیم بست و پراکنده خواهیم ساخت.»

معاون فرماندار را همین سخنان بس بود. به طرف گذرگاه شتافت و فرمانی داد که بنا بر آن بیشتر قایقها به جانب ساحل بازگشتند. تنها انگشت شماری از قایقها برجای خود درنگ کردند. لیکن آنها را هم یکی از قایقهای ساسکوها نا فرار داد. دیگر هیچ يك از آنها درطی توقف کشتیهای جنگی دیده نشدند. دیری نگذشت که معاون فرماندار درحالی که می گفت افسر ارشدی صبحگاهان از او راگا خواهد آمد، آنجا را ترك گفت.

دریادار خرسند بود. در نخستین روز رسیدن خویش به آبهای ژاپن به سه پیروزی بزرگ دست یافته بود. نخست اینکه از رفتن به ناگازاکی که امریکاییان کشتی شکسته را در آنجا محبوس ساخته بودند و یا زجر و شکنجه داده بودند، سرپیچید. دوم اینکه مزاحمت قایقهای پاسداران ژاپنی را با استواری دور ساخت. و سرانجام اینکه ژاپنیهای جاه طلب را آگاه کرد که تنها بابرگترین صاحب جاه آن شهر روبرو خواهد شد.

در اطاق افسران کشتی میسی سیپی، کمک مهندسی جوان، ویلیام اچ. راترفورد^۴ با خطی ریز و شیوا به نوشتن نامه ای دراز برای معشوقه اش سرگرم شد.

در نامه خود نوشت: «راهی که دریادار پری در این زمینه پیش

گرفته، همه ما را مبهوت ساخته است. او به اراده خویش اتکاء فراوان دارد و می گوید که نامه را برای رساندن به امپراتور جز به دست کسی که درجه و مقام او را داشته باشد، نخواهد سپرد.»

لیکن راتر فورده هنوز هم بیمناک بود. در نامه خود چنین نوشت: «نظر من این است که اگر پیش برویم و در ساحل توکیو لنگر بیندازیم، یقیناً وضع دشواری خواهیم داشت. عده ژاپنیها به اندازه ای زیاد است که می توانند در طول يك ساعت همه ما را نیست و نابود کنند.» و کانتی که در آنروز با ژاپنیها گفتگو کرده بود، برای همسرش چنین نوشت:

«ما امشب در همسایگی ده میلیون مردان دلیر، بیباک، آماده و شکست ناپذیر خواهیم آرامید. این امر ما را بر آن می دارد که گوش به زنگ باشیم.»

هنگامی که تاریکی بر خلیج فرو افتاد، دریادار پری فرمان داد که نگهبانان دو برابر شوند تا بتوانند مزاحمان را دور سازند. بخار در دیگهای کشتی محبوس بود. تفنگها در عرشه کشتی روی هم انباشته بود و قایقها را از قرائینه، تپانچه، و قمقمه و افیون پر کرده بودند. افیون را برای آن می خواستند که اگر جنگی در گرفت، به کمک آن از درد زخمیان بکاهند. لیکن دریا در کرانه اوراگا همچون استخری آرام بود. گاهگاه يك کشتی لغزان بر آب می گذشت و فانوسهای آن در تاریکی چشمک می زد. ملوانان امریکایی آتشیهای فروزان دیده بانان را بر فراز همه تپه ها و فانوسهای لرزانی را که در قایقهای ژاپنی، در امتداد ساحل پرتو

می افشاند، می دیدند. از دوردستها طنین سنگین زنگی را می شنیدند.
توپ ساعت نه کشتی ساسکوهانا به هر سو طنین افکند و ظاهراً
این فریاد آژیر بود که بر سراسر ساحل می پیچید.

آن شب دیرگاهان نگهبانان شهابی در آسمان دیدند. فروغ آبی
رنگ شهاب، دگله‌ها، بادبانها و بدنه کشتیهای امریکاییان را روشن ساخت.
آنگاه همچنانکه خطی از جرقه‌های خویش به جا می گذاشت، قوس
گرفت و به آرامی در سینه دریا فرورفت.

دریادار پری دیدن شهاب را به فال نیک گرفت. او چنین نوشت:
«مردم روزگار باستان، شهاب را برای کارهای بزرگی که آغاز می کردند،
شگون نیک می دانستند. شاید ماهم که به درگاه خداوند دعا می کنیم تا
تلاشمان برای آوردن مردمی غریب و ناشناخته به خانواده ملتهای دیگر
بدون خونریزی قرین پیروزی گردد، بتوانیم آن را به فال نیک بگیریم.»



۵

نیرنگ و شکراب

در بامداد فردای آن روز نگهبانان امریکایی دیدند که دو قایق دولتی خود را به سوی ساسکوها نا می کشانند. در فاصله ای امن سر نشینان يك قایق دیگر از هنگام بر آمدن آفتاب سر گرم کشیدن طرح کشتیهای جنگی امریکایی بودند.

يك دیلماج هلندی از یکی از آن دو قایق فریاد زد: «فرماندار شهر اوراگا: فایق ماست.» در بادار کهنسال دید که نتایجی حاصلش

شده است. دیروز قانون ژاپن آمدن فرماندار را به عرشه کشتی در خلیج ممنوع کرده بود. امروز پایداری دریادار، فرماندار شهر را پیش او آورده بود. دریادار بر این پیشامد خندید. پری دوتن از افسران ارشد و معاون خویش را فرستاد تا در بالای پلکان کشتی به سرکردگان ژاپنی درود بگویند. دریادار دور از همه در اطاق خود، که ملوانانش به شوخی آن را «اندرون ممنوع الورد» می خواندند تنها ماند. مایل نبود که با يك فرماندار ساده روبرو شود.

فرماندار در چشم امریکاییان با ابهت يك شاهزاده یا امپراتور جلوه کرد. روی خرقه بلند زربفت او نقش پره‌های طاووس برودری دوزی شده بود. خرقه او حاشیه‌هایی از زر و سیم داشت و نشان می داد که از نجیب زادگان درجه سوم است.

با اینکه دریادار پری و افسران در این باره تردیدی نداشتند، این مرد نه تنها از بزرگ‌زادگان نبود، بلکه فقط ریاست پلیس شهر اوراگا را به عهده داشت. ژاپنیها برای گفتگو با بیگانگانی که حقیرشان می شمردند به او خرقه و عنوان «فرماندار» داده بودند. هیچ يك از نجیب‌زادگان واقعی ژاپن حاضر نبودند با «وحشیانی» که مقام آنها را ندیده می گرفتند، روبرو شوند و بدین ترتیب از جاه و جلال خویش بکاهند.

فرماندار را به نام کایاما یزائمون^۱ و بزرگترین شخصیت شهر اوراگا معرفی کردند. (در ژاپن رسم چنین است که نخست نام خانوادگی و سپس نام شخص را بر زبان می آورند.) گفتگو با افسران دریادار پری

با وضع ناهنجاری آغاز شد.

امریکیان اظهار داشتند: «آقا، ما فقط می‌خواهیم بدانیم که چه وقت می‌توانیم نامه رئیس‌جمهور خود را در ساحل تسلیم کنیم. و انتظار داریم که یکی از نمایندگان عالیمقام امپراتور شما آن را دریافت دارد.» فرماندار دروغین پاسخ داد: «چهار روز طول خواهد کشید تا جوابی از توکیو بیاید.»

افسران امریکایی می‌دانستند که فاصله لنگرگاه تا توکیو را می‌توان در عرض يك ساعت با کشتی پیمود لذا گفتند: «خیر، ما انتظار داریم که پس از سه روز جواب نامه را بگیریم. و گرنه دریا سالار ما (البته مقصودشان دریادار بود) با قدرت کافی همراهان خود به ساحل خواهد رفت تا نامه را شخصاً تسلیم کند، و نتیجه این کار هر چه باشد اهمیتی نخواهد داشت.

دیلماج امریکایی خطاب به دیلماج ژاپنی گفت: «و ضمناً هنگامی که می‌خواهید از رئیس‌جمهور ایالات متحده سخن بگویید، خواهشمندیم خیال کنید که از امپراتور خود سخن می‌گویید و همان لحن احترام‌آمیز را حفظ کنید.» اینها دستورهای دریادار پری بود.

فرماندار با تعظیم و بزرگداشت لیکن بی‌آنکه پاسخی به درخواستهای امریکاییان داده باشد، به ساحل بازگشت تا با مقامهای بالاتر مشورت کند. دریادار پری حاضر بود که سه روز و نه بیشتر به انتظار بماند. در طی این انتظار دراز، دریادار پری فرمان داد که هر صبحگاه يك قایق اکتشافی از هر يك از چهار کشتی جنگی به بالای خلیج، به

سوی توکیو روانه شود. می‌خواست که این قایقها آب را عمق‌پیمایی کنند و از کرانه‌های ناشناخته نقشه بردارند. در دماغه هریک از قایقها پرچم سپیدی که به مقصودهای صلح آمیز آنها گواهی می‌داد، در اهتزاز بود. لیکن همه از مردان مسلح پر بود تا بتوانند خود را از حمله احتمالی ژاپنیها محفوظ بدارند.

گاهگاه گروه‌های اکتشافی آنقدر به ساحل نزدیک می‌شدند که دژهای نظامی آنها را بردامنه تپه می‌دیدند. این دژهای بدوی از چوب و گل برپا شده بود و به آسانی آماج توپهای امریکاییان قرار می‌گرفت. صفهایی از سربازان ژاپنی، که نیزدها و تفنگهای فربه‌ای قدیمی به خود آویخته بودند، در برابر این دژها ایستاده بودند.

لیکن آنچنان که به نظر می‌آمد، آنقدرها هم خطرناک نبودند. هنگامی که یکی از افسران امریکایی، دوربین خود را در فاصله صد متری ساحل تراز می‌کرد، سربازان ژاپنی پنداشتند که او با توپ هدف می‌گیرد. با اینکه شاید شماره سربازان ژاپنی بیش از صد برابر شماره آنها بود، دوان دوان ناپدید شدند. یک قایق ژاپنی کوشید که مساحان امریکایی را دنبال کند. لیکن جاشویان امریکایی پاروهاشان را فرو انداختند و قراینه‌ها را به دست گرفتند، و آنچنان که گفתי آماده شلیک کردند، ایستادند. قایق ژاپنیها دست از مزاحمت برداشت و راه خود گرفت.

یکی از روزهای انتظار روز یکشنبه بود. از هنگام ورود گروه

اعزامی به ژاپن این نخستین سبتی^۲ بود که می‌گذشت. دریادار در سفر دراز خود گاهی از دعا و نماز روز یکشنبه در کشتی، مخصوصاً هنگامی که هوا سرد و توفانی بود، غفلت می‌کرد. این بار تصمیم گرفت که دعا و نماز شایانی با جامه تمام رسمی برگزار کند. چون می‌دانست که در مدت ۲۵۰ سال هیچ‌یک از کشتیهای جنگی مسیحیان نتوانسته بود به ژاپن راه یابد، تصمیم به این امر گرفت.

بدین ترتیب در بامداد روز یکشنبه، ژاپنها که در ساحل گرد آمده بودند، بیش از سیصد امریکایی را دیدند که جامه‌های رسمی آبی و سپیدرنگ بسیار نوبه‌تن دارند، و به ترتیب درجه در عرشه ساسکوهانا ایستاده‌اند. کشتی کشتی با آوایی عمیق و زنگدار که از آن سوی خلیج هم شنیده می‌شد، کتاب مقدس می‌خواند. دسته نوازندگان، آهنگهای خوش و آشنا می‌نواخت و سیصد ملوان سرودی راهم‌سرایی می‌کردند.

روز دوشنبه، که سومین روز انتظار برای پاسخ ژاپنها بود، یکی از قایقهای مساحی میسی‌سیپی، در مدخل تنگ خلیج توکیو پیش رفت. در ساحل شرقی بیش از هزار سرباز ژاپنی به لب آب هجوم آوردند. دسته‌هایی از قایقهای دماغه بلند بر آبهای خلیج شتافت تا امریکاییان را به عقب‌نشینی وادارد. در آن سوی قایق امریکایی، پیکر هیولای کشتی میسی‌سیپی که همواره گروه مساحان را در خط امان

۲) Sabbath. سبت کلمه‌ای است عبری و همان روز شنبه یهودیان است، و در اینجا به عنوان روز تعطیل و مقدس به کار برده شده است. — م.

توپهای خود نگاه می‌داشت، پدیدار بود.
هنگامی که سی و پنج قایق ژاپنی نزدیک شدند و گرداگرد ناوبان
سایلس بنت^۲، فرمانده گروه مساحی امریکایی را گرفتند، به زیردستان
خود فرمان داد که از پارو زدن دست بدارند و نیزه‌های خود را استوار
کنند. نیزه‌های سرد و پولادین در آفتاب درخشید. درخششهای دیگری
از قایقها و از ساحل نشان داد که ژاپنیا به برندگی شمشیرهای آنان
پی برده‌اند.

هر دو گروه چند لحظه‌ای با هیجان و آماده کارزار ایستادند و
هر لحظه انتظار باران نیزه‌ها را می‌کشیدند.



٦

تهدید در برابر تهدید

این نخستین بار بود که گروه امریکایی به حیطهٔ برخوردی خونین نزدیک می‌شد. لحظه‌ای پیش آمده بود که می‌بایست چون پولاد استوار بود و خود را در امان داشت.

ناوبان بنت فرمان دریادار را که گفته بود تا حمله نکنند به‌جنگ نپردازید، به‌خاطر داشت. درحالی که می‌دید حملهٔ او بر محاصره کنندگان بالای خلیج بی‌ثمر نبوده است، روبه‌سوی توپهای پناه‌دهندهٔ کشتی

میسی سپی گرداند. گروه مساحی او در عمق پیمایی و نقشه برداری خلیج توکیو کار سودمندی انجام داده بود.

مهمتر از این پیشروی کشتی میسی سپی بود که هرگز از گروه او فاصله زیادی نداشت و به عنوان تهدیدی بزرگ به او خدمت کرده بود. دریادار اندیشید که اگر یکی از کشتیهای سیاه خویش را به بالای خلیج، به سوی پایتخت ژاپنرها روانه کند، شاید بتواند آنها را به تسریع در پاسخ برانگیزد.

دریادار پری درست می اندیشید. هنوز کشتی میسی سپی در جای اول خود لنگر نینداخته بود که يك بار دیگر قایق فرماندار خود را به کناره آن کشید. کایاما که اکنون سخت آشفته بود، با شتاب به عرشه دوید و تعظیم کرد. دست به زانوهای گذاشت و به رسم ژاپنرها سرش را تا نزدیک زمین فرود آورد.

به دیلماجهای دریادار پری گفت: «گمان می کنم که پاسخ توکیو فردا به اینجا برسد. ضمناً به چه سبب کشتی و قایق اکتشافی شما تا این حد به بالای خلیج نزدیک می شود؟»
دریادار جوابی آماده داشت.

دیلماج امریکایی گفت: «آقا، سببش این است که اگر کارما در این سفر صورت نگیرد، دریادار ناگزیر خواهد بود که در بهار آینده با نیروی بزرگتری بازگردد. و اگر بهار آینده بازگردد، به لنگرگاه امنتری در نزدیکی توکیو نیاز خواهد داشت.»

این تهدید تازه همان تأثیر مطلوب را داشت. کایاما دریافته بود

که برای کشتیهای جنگی بزرگ چه آسان است که تقریباً تا میان خط توپهای خانه‌های سست و چوبی توکیو پیشروی کنند. فرماندار با تعظیمهای مرسوم آنجا را ترك گفت و روز دیگر با جواب توکیو باز گشت. قرار بر این شد که یکی از سرکردگان بزرگ، در پس فردای آن روز که چهاردهم ژوئیه بود نامه رئیس‌جمهور را دریافت دارد.

اکنون که امریکاییان آنچه را که می‌خواستند بدون خونریزی به دست آوردند، بر آن شدند که پاکی نیت خویش را به کایاما و دیپلماتهای ژاپنی نشان دهند. فرق نمی‌کرد که مهمانشان فرمانداری واقعی و یادروغین است. در هر حال امریکاییان دریافتند که او مردی است نیک رفتار و شوخ طبع. نخست ویسکی، براندی و شرابه‌های شیرین به محفل آوردند. کایاما لبهایش را با صد امکید و جامش را تا قطره آخر سر کشید. همراهان ژاپنی او با هراسی دروغین به او می‌نگریستند. همچنانکه می‌خندیدند به امریکاییان گفتند که از ادامه شراب‌نوشی فرماندار هراس دارند.

گفتند: «چهره‌اش هم اکنون روبه سرخی گذاشته است.»

کایاما گام از دایره رسمی بودن بیرون نهاد. در سخنان خود شوخیهای ژاپنی به کار می‌برد، شوخیهایی که ابتدا به زبان هلندی و سپس به زبان انگلیسی ترجمه می‌شد. خیلی زود به امریکاییان نشان داد که مردی تحصیلکرده است و آگاهی او از جهان غرب بیش از آن است که آنان تصور کرده‌اند.

هنگامی که امریکاییان کراهی به او نشان دادند، انگشتانش را بر واشینگتن و نیویورک گذاشت و گفت که یکی پایتخت و دیگری مرکز

بازرگانی ایالات متحده است. او دربارهٔ بستن، فیلادلفیا و نیو اورلئان نیز سخنانی بر زبان آورد.

همچنان که جزایر بریتانیا را نشان می‌داد، گفت: «این انگلستان است. این فرانسه، و این دانمارک است.» به مکزیك اشاره کرد و گفت که اکنون قسمتی از این سرزمین در دست ایالات متحده است، و از الحاقهایی که جنگ مکزیك در همان چند سال پیش به دنبال آورده بود، نیز یاد کرد. کایاما با گفتن سخنی تازه بر حیرت افسران دریادار پری افزود:

«شما در ایالات متحده در شکم کوهستانهای خود جاده‌هایی پدید نیاورده‌اید؟»

امریکیان حدس زدند که کایاما بایستی از تونل‌های راه آهن امریکا، که بیشتر آنها نزدیک بیست سال پیش حفر شده بود، آگاهی یافته باشد. کایاما به خط باریکی که امریکای شمالی و جنوبی را به هم می‌پیوست اشاره کرد و چنین پرسید: «ترعهٔ پاناما به پایان رسیده است؟» امریکیان پنداشتند که مقصود او راه آهنی است که در آن هنگام در پاناما ساخته می‌شد. ترعهٔ پاناما در پنجاه سال بعد پدید آمد، و در روزگار دریادار پری هنوز طرح آن هم ریخته نشده بود.

آنگاه سخنگوی دریادار پری سراسر کشتی را - جز «اندرون ممنوع الورد» که دریادار هنوز خود را از چشم ژاپنی‌ها در آن پنهان داشته بود - نشان داد. گروه ملوانان به مهمانان ژاپنی با چشمان خیره می‌نگریستند، لیکن کایاما و دیلماجهای او، چنانکه گفتی سراسر زندگیشان

را در میان ملوانان امریکایی گذرانده‌اند، بزرگواری و وقار خود را حفظ کردند.

توپ بزرگ را دیدند و نام درست آن را که «پیکسهن» بود، بر زبان آوردند. به موتورخانه کشتی رفتند و چنان می‌نمود که از اصل و اساس نیروی محرکه بخار آگاهی دارند. پرسیدند که آیا در امریکا از این گونه موتورها در حمل و نقل زمینی استفاده نمی‌شود؟ انگار هیچ چیز این ژاپنی‌های هوشیار را دچار شکفتی نمی‌ساخت.

يك روز دیگر نیز باید با بگوومگو می‌گذشت تا دریافت نامه رئیس‌جمهور انجام می‌گرفت. دریادار از پیاده شدن در ساحل از يك جهت ناراحت بود. ژاپنی‌ها از او خواسته بودند که در فاصله سه کیلومتری پایین دست خلیج، در نقطه‌ای که از لنگرگاه ناوگان دیده نمی‌شد، قدم به ساحل گذارد. اگر این ژاپنی‌ها نیرنگی در سر داشتند، امریکاییان که کشتی‌های جنگی آنان سه کیلومتر دورتر لنگر انداخته بود، چگونه می‌توانستند بر نیرنگ آنان پیشدستی جویند؟

دریادار محتاط، همچنان که افسران در اطاق مجاور با کایاما سرگرم گفتگو بودند، در کار دوراندیشی بود. فرمان داد که يك قایق مساحی به پایین دست خلیج، به مکانی که قرار بود از آنجا به ساحل در آیند، برود تا معلوم شود که عمق آب برای لنگر انداختن رزمناوهای امریکایی کافی است یا خیر. از اینکه توپهای بزرگ کشتی ساسکوهانا و میسی‌سیپی بایست هم پیاده شدن به ساحل و هم ناوگان را در پناه گیرد،

نگران بود. کرجی مساحی بر آب شناور شد و بیصدا راه پایین دست خلیج را در پیش گرفت. افسران دریادار پری، کایاما را همچنان به گفتگو سرگرم داشتند.

در این هنگام گروه مساحی امریکایی پیاده‌گاه را که ساحلی بود شنی، با انحناء ملایم و در جانب راست شهر کوچکی به نام کوریهاما^۲ پیدا کردند. سپاهی از کارگران ژاپنی، سرگرم برپاساختن عمارتی چسوبی برای پذیرایی و گفتگو بودند. باربران وسایل لازم را بر پشت داشتند و به درون عمارت می‌بردند. گروه مساحی عمق آب را اندازه گرفتند و دریافتند که برای لنگر انداختن کشتیهای بزرگ مناسب است. این مساحی برای پیش بردن مقصودهای دریادار پری اهمیت فراوان داشت.

کرجی مساحی همچنان بیصدا بازگشت، و افسر فرمانده آن به ناخدا پری گزارش داد. این سخن به گوش افسرانی که با کایاما در گفتگو بودند، رسید. بزودی فرماندار را با ادب و احترام دو جانبه از کشتی بدرقه کردند. دیلماج هلندی آنقدر با زبان انگلیسی آشنایی یافته بود که با وضوح به میزبانان امریکایی خود گفت: «می‌خواهیم به خانه برگردیم!»

در این هنگام دریادار، ناخدایان چهار کشتی را برای جلسه‌ای دیگر به اطاق خود خواند.

بیدرنگ گفت: «آقایان، بامداد پگاه کشتیها را به سوی لنگرگاهی در نزدیک شهر کوریهاما حرکت خواهیم داد. در یک صف لنگر خواهیم انداخت و سراسر خلیج را فرا خواهیم گرفت. نمی‌دانم به چه سبب

ژاپنیها این لنگرگاه را برای ملاقات انتخاب کرده‌اند، اما من می‌خواهم برای هرگونه پیشامدی آماده باشیم.

«می‌دانم که همه ملوانان می‌خواهند به ساحل بروند، لیکن ناگزیریم در کشتیها هم گروهی کافی برای کارهای لازم به جا بگذاریم. شاید بهترین راه این باشد که برای انتخاب افسران و ملوانانی که به ساحل خواهند رفت، قرعه بکشیم.

«کشتیها مواظب جریان ساحل خواهند بود. توپها را بایستی باروت‌گیری کرد و روبه‌هدف استوار ساخت، و قایق‌هایی که در کنار کشتی خواهند ماند باید مسلح باشند. اگر افسران لازم دانستند، قایقها باید برای پیشروی به سوی ساحل آماده باشند.

«می‌خواهم همه افسرانی که کشتیها را برای آمدن به ساحل ترك می‌گویند با جامه تمام رسمی آماده شوند. بایستی همراه من به پذیرایی ژاپنیها بیایند، چون میل دارم که همراهان من تا آنجا که می‌توانیم از هیبت و شکوه برخوردار باشند.

«همه قایق‌هایی که افسران و ملوانان را به ساحل خواهند آورد بایستی لنگر داشته باشند.»

آنگاه دریادار پری افزود که قایق‌های کوچک بایستی نان و آب به همراه ببرند تا چنانچه بناگزیر از کشتیهای جنگی دور افتادند، به تنگی دچار نشوند. دریادار، طبق معمول نکته‌ای را فروگذار نکرد.

فرماندهان چهار کشتی برای آنکه دستورهای لازم را به ملوانان خود بدهند، اطاق دریادار را ترك گفتند. شبی پرمشغله و بامدادی

پرمشغله‌تر در پیش داشتند. اگر چه همه چیز بروفق مراد چهره می نمود، آنان نخستین امریکاییانی بودند که باصلح و آرامش قدم به امپراتوری ممنوع و ناشناخته می نهادند. و اگر این امپراتوری به صورت دامی در پیش پای آنها گشوده می شد، دیگر کسی نمی دانست که چه خواهد گذشت.

سرگرد زیلین^۲، جنگجوی کهنسال و دلاوری که فرمانده سربازان پری بود، احساسی را که در این باره داشت، برای یکی از دوستانش در کشتی میسی سیپی چنین خلاصه کرد:

«فردا زندان در کار نخواهد بود. کشتاری خونین در پیش داریم.»





۷

پیاده شدن با شکوه

هنگامی که کشتیهای جنگی امریکایی در بامداد چهاردهم ژوئیه سال ۱۸۵۳ دماغه را دور زدند، ملوانان به اندیشه وحیرت فرو رفتند. آیا اینک می‌رفتند که سرگذشتی شورانگیز پدید آورند، یا به دامی مهیب درافتند؟

ساحل هلالی کوریهاما از پرچمها و جامه‌های رسمی که انگار طرح آنها را از روزگار قهرمانان و سلحشوران گرفته بودند، درخشش

یافته بود. پرچمهای نیزه‌دار سرخ روی نه‌ستون بزرگی که درشنهای ساحل استوار شده بود در اهتزاز بود. تقریباً تا آخرین نقطه ساحل پرده‌هایی از کتان برپا داشته بودند. این پرده‌ها را نقش نشانهای امپراتور ژاپن آراسته بود.

چرخهای پره‌دار آب را می‌شکافت و کشتیها بر آبهای خلیجی که به آینه می‌مانست می‌لغزیدند. بزودی چشم ملوانان به هزاران سرباز افتاد که در حاشیه دریا ایستاده بودند. افسران امریکایی، که با دوربینهای خود نظاره می‌کردند، ژاپنها را با سلاحهای کامل دیدند. گروهی از آنان شمشیرهای بلندی حمایل کرده بودند که در روشنایی بامداد پرتومی افکند. کشتیهای جنگی هرچه بیشتر به ساحل نزدیک شدند، و لنگر انداختند. جلنگ جلنگ زنجیرهای لنگر در فضا پیچید. ملوانان شلوارهای پاکیزه و آبی رنگ و پیراهنهای سپید پوشیده بودند و کلاههایی بر سر داشتند که سیزده ستاره بر آنها دیده می‌شد. سرنیزه‌هاشان را بر سرتفنگها استوار کرده بودند. سربازان جامه‌های همسان و آبی رنگی به تن داشتند که روی سینه آنها نوارهای سپید متقاطع دوخته شده بود. افسران به فرمان دریادار نیمتنه و شلوار آبی روشن، که جامه‌ای غیر رسمی بود، پوشیده بودند.

دریادار پری خود را با همه نوارهای زرینی که مهیا داشت آراسته بود. اگر ژاپنها ابهت و شکوه او را نادیده می‌گرفتند، دریادار کسی نبود که مرعوب غرور و جلال آنها شود. لیکن منظره‌ای که ژاپنها بر ساحل پدید آورده بودند، نشانی از پذیرفتن عظمت دریادار بود.

با اینکه روزی گرم و سوزان بود. دریادار جامهٔ تمام رسمی و سنگین خویش را برتن کرده بود. دکمهٔ یقه سفت و زرینش را انداخته بود و همهٔ نشانها و نوارهایش را آویخته بود. مادام که افسران خود را برای پیاده شدن آماده می‌کردند، دریادار در برابر آئینه نشست و موهای سیاه و مجعدش را شانه‌زد. سرانجام کلاه بزرگش را که نوارهای زرین آن درخشش خیره‌کننده‌ای داشت، بر سر گذاشت.

اینک برای دیدار نمایندهٔ امپراتور آماده بود.

قایقهای پارویی امریکاییان به‌سوی پیادگاه‌های موقتی که با کیسه‌های شن و نی در میان موجهای نرم و لغزنده ساخته بودند، سبک بر آب گذشتند. ملوانان و سربازان که سر تا پا به شمشیر، تپانچه و قمه مسلح بودند، به ساحل جستند. بیلرنگ در هر دو سوی پیاده‌گاه دو صف بستند و راست و مجسمه‌وار به انتظار ورود دریادار ایستادند. بزودی نوای ملایم شیپور نوازندگان را که برای ادای احترام پارو زنان به‌سوی ساحل می‌آمدند، شنیدند.

غرش سیزده توپ از کشتی ساسکوهانا، ورود دریادار را خبر داد. ملوانان و سربازان قراول رفتند. دریادار باشکوه يك امپراتور قدم به ساحل نهاد. پس از دو‌یست سال و اندی که ژاپنها همواره بیگانگان را از کشور خود رانده بودند، او نخستین سفیر بیگانه بود که قدم به خاک ژاپن می‌گذارد.

«درود بر تو، ای کلمبیا! ای سرزمین فرخنده!»

گروه نوازندگان کشتیها به‌نواختن این سرود که از سرودهای رسمی ایالات متحده بود، پرداختند. این سرود، در روز فرود آمدن به

ساحل، سرفرازی و غروری را که سربازان و ملوانان دریادار سرشار از آن بودند، شایسته‌تر از هر سرور دیگر بیان می‌کرد.

همچنان که نوازندگان شیپور می‌نواختند، گروهی تشکیل شد تا دریادار را تا عمارتی که باید از او پذیرایی می‌شد همراهی کنند. نخست سربازان بودند، آنگاه ملوانان و دردنبال، دوتن از جاشویان که صندوقچه مخمل سرخ‌فام و مرموزی را حمل می‌کردند. در این صندوقچه دو جعبه قرار داشت، یکی محتوی نامه فیلمور، رئیس‌جمهور امریکا به امپراتور ژاپن و دیگری محتوی استوارنامه دریادار بود. این استوارنامه گواه آن بود که پری نماینده واقعی رئیس‌جمهور امریکا است.

در پیشاپیش دریادار دو پرچمدار گام برمی‌داشتند. این دو بلند بالاترین و تنومندترین مردانی بودند که او از میان همه همراهان خود برگزیده بود. دو ملوان سیاه‌پوست به عنوان گارد ویژه طرفین او قرار داشت.

همینکه همراهان دریادار برشهای ساحل پیش رفتند، نوازندگان پرده‌ای دیگر زدند، و به نواختن سرود خوش آهنگ و دلنشینی پرداختند. نام سرود این بود: «ای آلیس دلفریب، آیا بن بولت^۱ را به یاد نمی‌آوری؟» ملازمان دریادار به جای آنکه در یک خط راست راه عمارت پذیرایی را بسپارند، در مسیری مارپیچ پیش رفتند، چنانکه ۱۱۲ سرباز، ۱۲۰ ملوان، ۵۰ افسر و ۴۰ نوازنده بتوانند قدرت و شکوهی تمام جلوه‌گر سازند. جز سربازان ژاپنی، هزاران روستایی و کشاورز از کوریهاما

آمده بودند و از پشت پرده‌های کتانی نمودار بودند. دربادار به‌درون خیمه‌ای رفت بزرگ و دهلیزدار که بیش از ده متر مربع وسعت داشت. بر سقف کتانی خیمه، نشان دودمانی امپراتور نقش شده بود. آن سوی صحن کتانی خیمه قالی سرخ‌فام باریکی تا پای تنها پله‌ای که به اطاق دیگر می‌رفت، گسترده شده بود. این اطاق نیز با قالی سرخ‌فام مفروش بود. روی تخته‌های ناهموار دیوارها، پارچه‌های ارغوانی با نقشه‌های سپید آویخته بودند. همینکه دربادار به‌درون اطاق رفت، چشمش به یک ردیف صندلیهای دسته‌دار افتاد که برای او و افسران در سمت راست اطاق چیده بودند. در سمت چپ یک ردیف چارپایه‌های کوتاه قرار داشت که دومرد ژاپنی با خرقه‌های حریر گرانبها کنار آنها ایستاده بودند.

آن دو در برابر دربادار با وقار سرفروید آوردند. دیلماج یکی را به نام «شاهزاده ایدزو» و دیگری را که دست کم پانزده سال بزرگتر از او می‌نمود و چهره‌ای پرچین داشت، به نام «شاهزاده ایوامی^۲» معرفی کرد. پری آنان را شاهزادگانی اصیل و فرستادگان امپراتور پنداشت. لیکن در این پندار راه خطا می‌سپرد.

ژاپنیها همان نیرنگی را که در شناساندن کایاما به عنوان «فرماندار اوراگا» به کار برده بودند، اینک نیز در معرفی این دوشاهزاده به کار می‌بستند. «شاهزاده ایدزو» ابداً شاهزاده نبود. او فرماندار واقعی شهر اوراگا بود. «شاهزاده ایوامی» هم کسی جز بازرس دولت در توکیو



همچنان که نوازندگان شیپور می نواختند، گروهی تشکیل شد تا دریاها را



را تا عمارتی که باید در آنجا از او پذیرایی می‌شد، همراهی کنند.

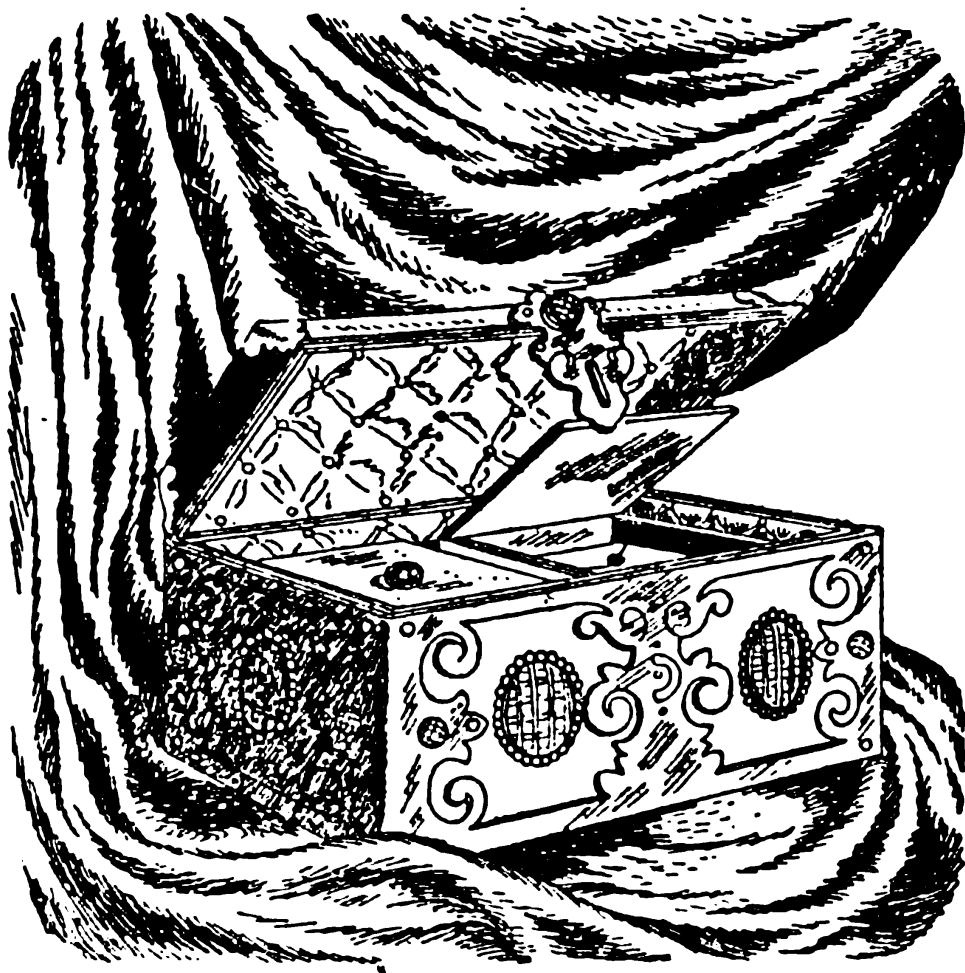
نبود.

دریادار پری نتوانسته بود به این نیرنگ پی ببرد، و شاید برای او
فرقی هم نمی کرد. چون، همان گونه که از ترتیب استادانه ژاپنها
پیدا بود، بی تردید این دوشاهزاده، با هر درجه و عنوانی که داشتند، واقعاً
نمایندگان فرمانروای ژاپن بودند.

در صدر اطاق، جعبه سرخ فام لاک والکلی با پایه های برنجین قرار
داشت. کایاما، فرماندار دروغین، و دیلماجهای ژاپنی او کنار این جعبه
زانو زده بودند. کایاما پرسید:

«نامه ها برای فرستادن حاضر است؟ شاهزاده آماده دریافت آنها
است. آنها را در این جعبه خواهیم گذاشت.»

پری به دو جاشوا اشاره کرد. آن صندوقچه مخمل را پیش آوردند.
نگهبانان سیاهپوست و بلندبالای پری در آن را گشودند، دو جعبه
محتوی نامه ها را بیرون آوردند، آنها را در برابر چشم همگان نگاهداشتند
و سپس روی درجعه سرخ فام نهادند.



«دوست بزرگوار و مهربان!»

صندوقچه‌ای که نامه رئیس جمهور فیلمور به امپراتور ژاپن در آن بود هزار دلار ارزش داشت. آن را با چوب بلسان بنفش ساخته بودند و با مخمل آبی رنگ آستر کرده بودند. لولاها، گیره‌ها و قلابهای آن همه از زرناب بود.

خواندن آن نامه امروز ارزش فراوان دارد، چون علت فرستادن پری را به ژاپن به نیکوترین وجه بیان می‌دارد. همچنین نشان می‌دهد که

ایالات متحده باچه‌شویه و اندیشه‌ای از کشور ژاپن خواسته بود که دروازه‌هایش را به‌روی دوستی و بازرگانی بگشاید.

رئیس جمهور فیلمور نامه‌اش را با عنوان «دوست بزرگوار و مهربان!» آغاز کرده بود. هر آینه از عنوان نامه‌چنین بر نمی‌آمد که رئیس جمهور شخصاً امپراتور ژاپن را بشناسد. هیچ بیگانه‌ای با امپراتور ژاپن آشنایی نیافته بود و تنها انگشت‌شماری از بزرگان ژاپن توانسته بودند دیده براین شخصیت نیمه خدا بگشایند. «دوست بزرگوار و مهربان» عنوانی است که سر کردهٔ يك ملت در نامهٔ خود به سر کردهٔ ملتی دیگر می‌نویسد. این است نامه‌ای که فیلمور به امپراتور ژاپن نوشته بود:

«این نامه را به دست دریادار ماتیوپری، ارشد افسران نیروی دریایی ایالات متحده، و فرمانده ناوگروهی که اینک به دیدار قلمرو فرمانروایی آن اعلیحضرت پادشاه می‌آید، می‌سپارم تا به پیشگاه آورد. «دریادارپری را فرمان داده‌ام تا خاطر اعلیحضرت پادشاه را اطمینان بخشد که من همواره دوستانه‌ترین احساسها را نسبت به شخص و دولت اعلیحضرت داشته‌ام و مرا از فرستادن او به کشور ژاپن مقصودی نیست جز پیشنهادی به پیشگاه اعلیحضرت پادشاه برای آنکه ایالات متحده و کشور ژاپن در کمال مسالمت و دوستی بسر برند و با یکدیگر روابط بازرگانی برقرار دارند.

«قانون اساسی و دیگر قانونهای ایالات متحده دخالت در امور مذهبی و سیاسی ملل دیگر را ممنوع ساخته است. دریادارپری را توصیهٔ مخصوص کرده‌ام به پرهیز از هر گونه عملی که به احتمال موجب

خلل آرامش قلمرو اعلیحضرت پادشاه شود.

«ایالات متحده آمریکا اقیانوس تا اقیانوس گسترش دارد و خطه اورگون^۱ و ایالت کالیفرنیا را مستقیماً در مقابل قلمرو آن اعلیحضرت پادشاه قرار گرفته است. سفینه‌های بخار ما می‌توانند به هجده روز فاصله کالیفرنیا و ژاپن را طی کنند.

«ایالت کالیفرنیا را سالانه سوای نقره، جیوه، سنگهای گرانبها و بسیاری کالاهای با ارزش دیگر، شصت میلیون طلا تولید می‌کند. ژاپن نیز کشوری است غنی و حاصلخیز و بسیاری کالاهای بس گرانبها تولید می‌کند. رعیت آن اعلیحضرت پادشاه در بسیاری هنرها استاد است. من آرزو مندم که دو کشور ما به نفع ژاپن و ایالات متحده با یکدیگر باب بازرگانی بگشایند.

«می‌دانم که قانونهای باستانی دولت اعلیحضرت پادشاه، بازرگانی خارجی را جز با چین و هلند جایز نمی‌شمارد؛ لیکن از آنجا که کیفیت عالم تغییر می‌کند و دولتهای نو تشکیل می‌شود، معقول می‌نماید که گاه به گاه قانونهای نوی وضع گردد. هنگامی که قانونهای حکومت آن اعلیحضرت پادشاه برای نخستین بار تدوین شد، زمانه‌ای دیگر بود. «در همان ایام بود که آمریکا، که گاهی جهان نو خوانده می‌شود تازه کشف شده بود و اروپائیان در آن اقامت گزیده بودند. زمانی دراز برآمد و مردم همچنان معدود بودند و فقیر. اینک بشمار شده‌اند، تجارت آنان بسیار رونق یافته است و فکر می‌کنند که چنانچه اعلیحضرت پادشاه

قانونهای دیرین را تغییر دهد و اجازه تجارت میان دو کشور را صادر کند، برای هر دو کشور نفعی بی نهایت در بر خواهد داشت.

«چنانچه رأی اعلیحضرت پادشاه بر این است که لغو قانونهای باستانی دائر بر منع تجارت خارجی فی المجموع حافظ نفع و امنیت خواهد بود، می توان تا آزمایش این کار پنج یا ده سال آنها را موقتاً مسکوت داشت. اگر آنچنان که انتظار می رود سودمند نیفتد، می توان قانونهای دیرینه را دیگر بار به اجرا نهاد. ایالات متحده اغلب معاهده های خود را با کشورهای دیگر به سالی چند محدود می کند و در پایان مدت بنابر میل آنان به تجدید یا فسخ معاهده ها می پردازد.

«دریادار پری را فرمان داده ام تا خاطر اعلیحضرت پادشاه را از قضیه ای دیگر مستحضر دارد. بسیاری از کشتیهای ما سالانه از کالیفرنیا رهسپار چین می شود، وعده کثیری از مردم ما در نزدیکی ساحلهای ژاپن بال صید می کنند. گاهی در هوای توفانی اتفاق می افتد که یکی از کشتیهای ما در نزدیکی ساحلهای قلمرو اعلیحضرت پادشاه درهم می شکند. در همه این موارد درخواست می کنیم و انتظار داریم که نسبت به این کسان نگون بخت با محبت رفتار شود، و از مال آنان حفاظت به عمل آید تا ما بتوانیم سفینه ای روانه کنیم و باز شان گردانیم. در این زمینه سعی و جدیت فراوان داریم.

«همچنین دریادار پری از جانب من دستور دارد در پیشگاه اعلیحضرت پادشاه اظهار کند که به وفور زغال سنگ و مواد غذایی در امپراتوری ژاپن واقفیم. سفینه های بخار مادر عبور از اقیانوس زغال فراوان

می‌سوزانند و حمل آن‌ها را در سراسر راه آسان نیست. آرزو داریم که سفینه‌های بخار و دیگر کشتیهای ما مجاز باشند که در ژاپن توقف کنند و زغال و غذا و آب فراهم آرند. بهای آنها را به نقد و یا به هر چیز دیگری که رعیت اعلیحضرت پادشاه ترجیح دهد، خواهند پرداخت. و ما از اعلیحضرت پادشاه خواستاریم که بندری مناسب در جنوب امپراتوری مقرر دارد تا کشتیهای ما بتوانند بدین منظور لنگر اندازند. به پذیرش این درخواست نیز بسیار آرزو مندیم.

«اینها است تنها مقصودهایی که در یاداری را با گروهی نیرومند برای نیل به آنها فرستاده‌ام تا از شهر یدو (توکیو) دیدار کند: دوستی، تجارت، ذخیره زغال سنگ و غذا، و حفاظت افراد کشتی شکسته ما.

«در یاداری را فرمان داده‌ایم تا از اعلیحضرت پادشاه پذیرفتن چند هدیه ناچیز را درخواست کند. این هدیه‌ها ارزش چندانی ندارند، لیکن پاره‌ای از آنها ممکن است بتوانند نمونه‌ای از کالاهای محصول ایالات متحده باشند و ما یلیم که به عنوان یادبود دوستی صادقانه و احترام-آمیز ما قرب پذیرش یابند.

«باشد که قادر متعال اعلیحضرت پادشاه را در ظل توجه خویش پایدار دارد!»

نامه رئیس جمهور چنین پایان یافته بود «دوست خوب شما،
میلارد فیلمور.»

پس از تسلیم نامه، خاموشی درازی پیش آمد. کایاما به سوی

«شاهزاده ایوامی» رفت، به زانو افتاد و سرش را به نشان احترام عمیق بر کف اطاق نهاد. طوماری از شاهزاده گرفت و آن را به نزد پری به سوی دیگر اطاق برد.

بار دیگر زانو زد و طومار را به دست درباردار داد. این طومار رسید رسمی نامه رئیس جمهور بود و حکایت از آن می کرد که چون ممکن بود خودداری از دریافت نامه در شهر کوریها درباردار را اهانتی به شمار آید، برخلاف قانونهای ژاپن آن را در کوریها دریافت کرده اند. در آن نامه به درباردار یاد آور شده بودند که شهر کوریها جایگاه مذاکره با بیگانگان نیست.

در چنین مکانی هیچ گونه پذیرایی و گفتگویی نمی بایست انجام می گرفت.

رسید ژاپنها چنین پایان می یافت: «بنابرین اکنون که نامه دریافت می شود، می توانید عزیمت کنید.»

پری احساس کرد انگار جام آبی سرد بر سر او ریخته اند. لحن عبارت «می توانید عزیمت کنید» را نپسندید. عادت نداشت که چنین دستورهایی، حتی از جانب نماینده امپراتور بزرگ و نیرومند بپذیرد.

دنباله گفته گو با احترام و ادب، لیکن به سردی پیش رفت. پری برای ژاپنها روشن کرد که او انتظار پاسخی بیدرنگ از جانب امپراتور ندارد. گفت که گروه اوتا دویا سه روز دیگر ژاپن را ترك خواهد کرد و در بهار، شاید در ماه آوریل یا مه باز گردد.

همچنین گفت که امیلوار است در آن هنگام ژاپنها برای پاسخ

دادن به درخواستهای فیلمور آماده باشند. آن وقت ممکن است امپراتور به پذیرفتن «چند هدیه» رئیس جمهور امریکا رضا دهد.

کایاما با نگرانی پرسید: «آیا دریا سالار با همه چهار کشتی خود باز خواهد گشت؟»

دیلماج‌بری در پاسخ گفت: «با هر چهار کشتی و شاید کشتیهای بیشتری باز گردد. چون این کشتیها فقط قسمتی از ناوگان او است.»
با این تهدید مکرر، دریادار تعظیم کرد، به سوی دربرگشت و قدم به آفتاب درخشان نهاد.



۹

دریادار باز می گردد

هنگامی که دریادار به سوی قایقهای منتظر گام برمی داشت، یکی از نوازندگان باشادی و جسارت به نواختن آهنگی ملی پرداخت. از هنگامی که پری و همراهانش به ساحل درآمده بودند تا نامه را تسلیم کنند شکراب و تیرگی فرو نشسته بود.

وقتی که سپاهیان و کشوریان ژاپنی به نظاره روی می آوردند، امریکاییان باخونسردی نگاهی خیره به آنان می انداختند و احساس می-

کردند که ژاپنها بیشتر کنجکاو هستند نه دشمن‌خوی. ملوانان بذله‌ها و متلک‌هایی بر زبان می‌آوردند.

ژاپنها مبهوت به نظر می‌آمدند و حتی کلمه‌ای از این متلک‌ها را هم در نمی‌یافتند.

گروهی از ملوانان آنقدر بی‌پروا و گستاخ بودند که به‌گردش در ساحل، گرد آوردن گوش‌ماهی و ریگ‌های گرد و زیبا پرداختند تا آنها را به‌ارمغان برند، راتر فورد، مهندس سیار کشتی میسی‌سیپی به‌یاد آورد که معشوقه‌اش از فیلا دلفیا یک‌دسته گل ژاپنی از او خواسته‌است. هنگامی که به کشتی خود بازگشت، برای معشوقه‌ خویش چنین نوشت: «تنها چیزی که می‌توانم از ژاپن برای تو بفرستم ریگ گرد و کوچکی است که آن راهنگام بازگشت از ساحل برداشته‌ام.»

لیکن درباره پذیرایی، شرح درخشانی در نامه نوشت:

«آه، عزیزم، نمی‌دانی چه منظره زیبایی بود! آرزو می‌کردم که کاش پدر و مادرم و تو، محبوب من، پیاده شدن ما را در ساحل ژاپن می‌دیدید.»

امریکاییان را به‌اندازه‌ای احساس دوستی فرا گرفته بود که کایاما، فرماندار دروغین را با معاون و دو دیپلماتش دعوت کردند تا سه کیلومتر فاصله کوریهاما و اوراگا را با کشتی دریادار پری پیمایند. این نخستین باری بود که چندتن ژاپنی به کشتی بخار در می‌آمدند.

مهمانان به‌موتورخانه کشتی رفتند. در آنجا سبلی از پرسش‌ها جاری شد. «کشتی بخار را چه کسی اختراع کرده است؟»، «سرعت

کشتی بخار چه اندازه است؟» و بسیاری پرسشهای دیگر.

امریکاییان تصویرهایی از کشتیهای اقیانوس پیما و رود پیما که پاره‌ای از آنها از کشتی ساسکوهانا بزرگتر بودند، و تابلوهایی از نیویورک، نیو اورلئان و سان فرانسیسکو به آنان نمودند. هنگامی که ژاپنیها کنجکاوی خویش را متوجه تپانچه‌های افسران کردند، ناوبان بوکانان^۱ آنان را به عرشه برد و همه شش گلوله تپانچه‌اش را در هوا خالی کرد.

ژاپنیها واکنشی از خود نشان دادند که شباهت به واکنش کودکان در برابر طرز کار يك بازیچه جدید داشت.

لیکن دریادار در اطاق خویش به اندیشه سه کلمه‌ای بود که ژاپنیها پذیرایی بامداد را با آنها پایان بخشیده بودند: «می‌توانید عزیمت کنید!» غرور پری پایمال شده بود.

در نتیجه وضع بدان گونه نبود که ژاپنیها بتوانند به او فرمان خارج شدن بدهند. تصمیم گرفت که درست راه عکس را پیش بگیرد.

پری بی‌آنکه وقفه‌ای در دیدار و گشت میهمانان ژاپنی پدید آورد؛ معاون خود را فرا خواند و با لحنی خشن گفت: «ما به بالای خلیج، به سوی توکیو خواهیم رفت. مهمانان را در اوراگا به ساحل خواهیم رساند و همچنان پیش خواهیم رفت.»

فرمان دریادار با جنبش پرچمها به کشتیهای دیگر اعلام شد. پری به وسیله معاون خود به ژاپنیها که آهنگ بازگشت داشتند، گفت که می‌خواهد برای جستجوی لنگرگاهی امنتر به بالای خلیج روی آورد.

ژاپنی‌ها را به قایق‌هایشان رساندند. آنگاه کشتی‌ها دماغه را دور زدند و بر آب‌های درونی خلیج که سخت نگهبانی می‌شد، لغزیدند. این بار کشتی‌ها پانزده کیلومتر به تو کیونز نزدیک‌تر شدند. پری هم‌چنان قایق‌های مساحی را روانه داشت تا عمق آب را آزمایش کنند و تا آنجا که امکان‌پذیر است خبری از دژها، دهکده‌ها و مردم کرانه سبز و زیبا بیاورند.

ژاپنی‌ها بیدرنگ واکنش خود را نشان دادند. هنوز قایق‌های مساحی کارشان را آغاز نکرده بودند که قایق حامل کایاما خود را به کشتی دریادار رسانید. فرماندار که همواره خوشرو بود، خشمگین جلوه می‌کرد.

همینکه به عرشه کشتی در آمد با چهره‌ای درهم و عبوس گفت: «کشتی‌های شما نباید از این پیشتر روند. اگر قایق‌های مساحی شما به کرانه نزدیک‌تر شوند، فتنه‌ای انگیزخته خواهد شد. مردم هم اکنون از نزدیکی بیش از حد بیگانگان به خشم و هیجان آمده‌اند.»

امریکاییان به او گفتند که به خود اندوه راه ندهد، زیرا دریادار و همراهان او به نیت دوستی آمده‌اند. دیلماج پری گفت: «از این گذشته، اگر شما ژاپنی‌ها به ایالات متحده بیاید، خواهید دید که همه خلیج‌ها و رودهای میهن ما به روی شما باز خواهد بود. حتی شمارا از ورود به کانهای طلای کالیفرنیا باز نخواهیم داشت.»

کایاما دریافت که بحث و گفتگو را دیگر سودی نیست. یکی از قایق‌های مساحی از مصیبت گذشته و خود را به رودی کوچک

رسانید. این نخستین دیداری بود که امریکاییان از روستاهای شهر می کردند. منظره‌ای که در برابر خود می دیدند آنان را افسون کرده بود: دهکده‌های زیبا و کشتزارهایی که از آراستگی به باغ و بوستان می مانست.

کشاورزان با کلاههای حصیری مخروط مانند که آنان را از گرمای آفتاب تابستان در پناه می داشت، در برنجزارها سرگرم کار بودند. دامنه تپه‌ها را هموار کرده بودند تا بتوانند در سراسر آنها کشت و کار کنند. ده‌نشینان به کرانه آب می آمدند و هلوهایی بس درشت‌تر از هلوهای جورجیا و دلوهایی لبریز از آب پیش می آوردند. امریکاییان برای آنکه ژاپنیها را سرگرم کنند، دوستی خود را با خالی کردن تپانچه‌هایشان در هوا، نشان می دادند.

لیکن همینکه گروهی از روستاییان مهربان و خوشخوی در ساحل گرد می آمد، يك نگهبان ژاپنی با چهره‌ای عبوس پدیدار می شد و آنان را پراکنده می ساخت. قانون ژاپن مردم را از گفتگو با بیگانگان، حتی از فاصله‌ای دور، باز می داشت.

هنگامی که پری از دوستی و صفای ده‌نشینان خبر یافت، او هم آهنگ آن کرد که به بالای خلیج برود و ژاپن را از فاصله‌ای نزدیکتر نظاره کند. کنجکاوی او تنها کنجکاوی يك مسافر ساده نبود. می اندیشید که اگر «دربا سالار» امریکایی دریکی از کشتیهای جنگی هیولای خود با دیدرس نزدیکتری نمودار شود، فرمانروای ژاپن در دیدار دوم میل بیشتری به امضاء پیمان نشان خواهد داد.

بدین جهت فردای آنروز پرچم دریاداری خود را در کشتی مبسی-
سببی که اندکی کوچکتر بود و می‌توانست بر آبهای کم عمق هم شناور
شود، نصب کرد.

درپانزده کیلومتری پایتخت از ژرفای آب بسیار کاسته می‌شد. از
این‌رو پری به کشتی فرمان بازگشت داد، لیکن از همین فاصله هم
امریکاییان خانه‌های چوبین روستاهای شهر را می‌دیدند. در آن‌روزگار
هم، توکیو یکی از بزرگترین شهرهای جهان بود.

ژاپنیها کوششی نکردند که پری را از پیشروی گستاخانه‌اش در
آبهای خلیج بازدارند. چنان می‌نمود که رامتر شده‌اند. هنگامی که پری
به کشتی بزرگ خود بازگشت، فرماندار ژاپنی باارمغانهای خود به‌عرشه
شتافت. این هدیه‌ها حریرهایی بود با نقشهایی بافته از رشته‌های زر و
سیم، جامهای چوبین براق و لاک والکلی و بادزنهایی آراسته باتصویرهای
ازدها و دیو.

پری در برابر هدیه‌های فرماندار چندین نقشه، عکس، تفنگ و
شمشیر به‌او پیشکش کرد. فرماندار آنها را نپذیرفت و گفت که پذیرفتن
هدیه خلاف قانون ژاپن است، لیکن امریکاییان به‌او اصرار ورزیدند.
فرماندار تا آنجا که می‌توانست هدیه‌ها را زیر خرقه و ردای خود
پنهان کرد و با خود برد.

دیری نگذشت که با قفسهای جگنی پر از ماکیان و خروسهای
درازدم ژاپنی، و جعبه‌های چوبین محتوی چندین هزار تخم مرغ، باز-
گشت. این هدیه‌ها جاشویان امریکایی را که از خوردن گوشت خوک نمک-

سود و کلوچه خشك به ستوه آمده بودند، بسیار خرسند ساخت.
این بار فرماندار و همراهان او شاد و سرخوش بودند. با افسران
امریکایی به نوشیدن شامپانی پرداختند. سخنانی شیرین و دلنشین در باب
دوستی بر زبان آوردند و چنان وانمود کردند که هنگام رفتن امریکاییان
اشك تلخ حسرت فرو خواهند ریخت. امریکاییان جعبه‌هایی پر از شیشه‌های
شراب و بذر گیاهان امریکایی برای آزمایش در کشتزارها به عنوان ارمغانی
در هنگام بدرود به آنان دادند.

فرماندار نتوانست برای چشیدن شراب منتظر رسیدن به ساحل
شود. همینکه در قایق کوچک خود نشست، یکی از شیشه‌ها را برداشت،
سر آن را به بدنه قایق کوفت و به سلامت و خوشبختی امریکاییان نوشید.
در ۱۷ ژوئیه سال ۱۸۵۳ کشتیهای سیاه فام‌پری آماده بازگشت
شدند. صدها تن ژاپنی برای نظاره بازگشت امریکاییان در ساحل صف
کشیدند.

همینکه کشتیها از کوه فوجی و کرانه‌های سبز و خرم ژاپن دور
شدند. باد نیرویی تازه گرفت. بزودی کشتیها دریکی از توفانهای وحشی
اقیانوس آرام به نوسانهای تند درآمدند.

توفان و آب در عرشه بالایی کشتی هرجنبنده‌ای را فرو می‌کوبید.
در عرشه پایین که جاشویان در آنجا خفته بودند، کفشها و صندوقها با
آبی که از دریچه‌های عرشه به درون می‌ریخت به این سو و آن سو
کشانده می‌شد. موجهای دریا، کوه پیکر بود. کشتیها همچنانکه در
شکاف موجها فرو می‌رفتند، و برپشته موجها اوج می‌گرفتند، از دیدرس

یکدیگر ناپدید می‌شدند. موجها با چنان خشم و مهابتی بر دماغه و دنباله کشتیها تن می‌کشید که یکی از قایقهای کشتی دریادار به تاراج آب رفت. دریادار که توفانهای مهیبترا از این را پشت سر گذاشته بود، اضطرابی به خود راه نمی‌داد. خاطره نخستین دیداری را که از ژاپن کرده بود در نظر می‌آورد و بی‌اندازه خرسند می‌شد.

لیکن در این اندیشه بود که آیا در کشور ژاپن چه می‌گذرد؟ آیا ژاپنها بر سر آنند که در راه درخواستهای امریکاییان اشکالی پدید آورند و یا از پذیرفتن آنها سر باز زنند؟

آیا بهار هنگام که به ژاپن بازگردد آنها با نیروی سپاهیان خود به مقاومت برخوانند خاست؟



۱۰

نگاهی به آن سوی پرده‌ها

اگر پری از آنچه در میانه ژاپن می‌گذشت، آگاهی‌یافته بود، شاید گستاخانه‌تر بر دروازهٔ امپراتوری ممنوع و ناشناخته مشت پیروزی می‌کوفت.

ژاپنی‌ها را از نخستین دیدار کشتی‌های جنگی امریکایی بیم و وحشت فرا گرفته بود. هزاران تن از مردم توکیو، هنگامی که از لنگر انداختن کشتی‌های سیاه در خلیج خبر یافتند، دچار هراس شدند. اندازه و نیروی

مرگ آور این کشتیها دهان به دهان افسانه‌وارتر و وحشت‌انگیزتر می‌گردید.

درچند روزه اول ورود دریادارپری، خیابانهای توکیو از مردان و زنان و کودکانی که وسایل زندگی خود را بردوش می‌کشیدند، با ارا به‌های دستی حمل می‌کردند، مالا مال بود. انگار همه می‌خواستند از شهر بگریزند و به‌جاهای امنی در روستاها پناه گیرند. مردم بخوبی می‌دانستند که توپهای پری می‌تواند آنها و خانه‌های چوبی کوچکشان را به‌صورت غبار در آورد.

حکومت ژاپن نیز به‌دلیلی نامفهوم به‌هراس افتاده بود. توکیو در آن روزگار نزدیک به دو میلیون جمعیت داشت. از آنجا که جاده‌های ژاپن بد و وسایل حمل و نقل کند رو و بدوی بود، بیشتر برنجی که برای خوراک مردم توکیو ضرور بود، از راه دریا از کشتزاران حمل می‌شد. برنج را باد و به‌هایی که از شمال به جنوب بر آبهای کناره دریا می‌لغزید، به توکیو می‌بردند. پری باتوپهای خود به آسانی می‌توانست دوبه‌ها را غرق کند یا به کام آتش توپها بیندازد. می‌توانست با سد راه برنج، توکیو را به دست قحط و گرسنگی بسپارد.

ناگوارتر از همه رازی بود که پری از آن آگاهی نداشت. او می‌دانست که ژاپن بیش از دو‌یست سال است که به‌گرد خویش پيله‌ای سخت و بی‌روزن کشیده است، لیکن نمی‌دانست و نمی‌توانست بداند که مردم ژاپن روزگار تلخ و ناگواری می‌گذرانند.

مردم گرسنه و ناخشنود بودند. مالیات میزان سرسام‌آوری داشت

و هر ساله افزونتر می‌شد، چنانکه هزاران کشاورز به امید زندگانی بهتر به سوی شهرها روی آورده بودند.

ژاپنی‌ها که راه سفر و بازرگانی بیگانگان به رویشان بسته بود، همواره در صلح و آرامش زیسته بودند. لیکن این صلح و آرامش به اطاق خفه‌کننده‌ای می‌مانست که درها و پنجره‌های آن را محکم بسته باشند.

نقاشان ژاپنی شیوه خاص خود را در پرداختن تابلوهای از پرندگان بومی، درختان و گل‌های شکوفا و ستیغ کوه فوجی به اوج شکوه رسانده بودند. تابلوها و پرده‌های منقش آنان از بسیاری جهت‌ها دل‌انگیزتر و شاعرانه‌تر از نقاشیهای غرب اروپا بود. لیکن در زمان ورود پری، این هنر با شکوه نیز از آنجا که تهی از اندیشه‌های تازه بود، روبه کهنگی می‌رفت.

زندگی پبله‌وار برای ژاپن میوه تلخ دیگری به بار می‌آورد. مردم را نسبت به جهان بیرون همچنان بی‌اعتناء می‌داشت و در نتیجه آنان را از جهان بیرون به هراس می‌افکند. به خاطر همین هراس بود که ژاپن همه مردم غرب را «وحشی» می‌خواند. ژاپنی‌ها با وجود سستی وضعی که داشتند خود را به این دلخوش می‌کردند که آنها از مردم دیگر جهان متمدترند.

بینی دراز، چشمان برآمده و درشت و سینه‌های پرموی سوداگران هلندی که در ناکازاکی مرکز مجاز بازرگانی داشتند، نفرت ژاپنی‌ها را برمی‌انگیخت. آنها این چهره‌ها را بایینیهای کوچك، چشمان بادامی

و پوست لطیف‌تر خود می‌سنبیدند و خویشتن را زیباتر از غریبهای زشت و ناخوشایند می‌پنداشتند. همان‌گونه که رومیان باستان وحشیان تنومند و پرموی جنگلهای شمال را تحقیر می‌کردند، ژاپنیها نیز اروپاییان را خوار می‌شمردند.

با اینهمه حصارگرداگرد ژاپن شکافی داشت. این شکاف مرکز بازرگانی هلندیها بود. دانشجویان ژاپنی از این شکاف سر می‌کشیدند و نگاهی به جهان بیرون می‌انداختند. شماری چند از کتابهای هلندی و اندیشه‌های غربی از این شکاف به‌درون ژاپن راه می‌یافت. این کتابها و اندیشه‌ها آنقدر بود که ژاپنیهای تحصیلکرده را به‌دور ماندن کشورشان از کاروان بیدار و پیشرو جهان و پدیده‌های نو آن آگاه سازد.

دانشجویان ژاپنی به‌یاری کتابهای هلندی بادانش غرب، پیشرفت ارتشها و نیروی دریایی اروپا، گسترش امپراتوری اروپا و قدا فراشتن ایالات متحدهٔ امریکا آشنایی می‌یافتند.

از ناکاهاما منجیرو^۱، ژاپنی جوان و مطرودی که چندین سال از زندگی خویش را در امریکا گذرانده بود، حقیقت‌هایی در باب جمهوری تازه آن‌سوی اقیانوس آرام، جورج واشینگتن، جنگ مکزیك، پدید آمدن راههای آهن و غوغای طلای کالیفرنیا می‌شنیدند. به‌همین جهت بود که سرکردگان ژاپنی در کشتی دریادار پری پرسشهایی عمیق در بارهٔ امریکا می‌کردند.

ناکاهاما چنین نوشته بود: «مردم امریکا نیکوکار و سخاوتمندند

و هر گز به کسی آزار نمی‌رسانند. در میان آنان قاعداً کشتار و دزدی صورت نمی‌گیرد. اگر چنین وقایعی رخ دهد، قانونهایی در برابر آنها قدمی افرازد و گناهکاران را بیدرنگ دستگیر می‌سازد.

«امریکیان برای ازدواج تنها در برابر خدایان سخنانی می‌گویند و زناشویی می‌کنند. آنگاه معمولاً برای سفری کوتاه به کوهستانها می‌روند.

«زن و شوهر بی‌اندازه یکدیگر را دوست می‌دارند، و حال آنکه شادی خانوادہ‌های کشورهای دیگر تهی از هماهنگی است. زنان سرخاب، سفیداب و چیزهای دیگری برای آراستن خود به کار نمی‌برند.»
تحصیل‌کردگان ژاپنی، چه يك يك سخنان او را باور داشتند و چه نداشتند، احساس می‌کردند که دیگر هنگام آن رسیده است که خویشتن را از زندان سیاست کهن آزادی بخشند. در خواندن کتابهای بیگانه خود را به خطر می‌انداختند، زیرا جاسوسان دولت در همه جا پراکنده بودند. عده انگشت‌شماری از فاضلان شجاع برای این کار مخاطره آمیز کمر همت بستند. در نهان تصمیم گرفتند که باید برای رساندن ژاپن به کاروان تمدن کشورهای دیگر تلاش کنند.

پری خوانده بود که ژاپن دو فرمانروا دارد. یکی فرمانروایی بود که لقب امپراتور یا میکادو^۲ داشت. میکادو شخصیتی مرموز و مقدس بود که در کاخی با حصارهای بلند در کیوتو^۳ می‌زیست. هیچ يك از مردم ژاپن جز گروه معدودی از نجیب‌زادگان که در خدمت میکادو بودند،

هرگز نمی‌توانست او را از نزدیک ببیند.

فرمانروای دوم، که دارای قدرت سیاسی کشور بود، شگون^۴ نام داشت. اودر کاخی بر آن سوی خندقی پر آب در میان توکیو می‌زیست. شگون از فرزندان یک خانواده مستبد نظامی به نام توکوگاوا^۵ بود، که در پایان قرن ششم میلادی بر سرزمین ژاپن چیرگی و فرمانروایی یافته بود. یکی از همان نخستین شگون‌های وابسته به توکوگاوا بود که بیگانگان را رانده بود، مسیحیان را کشتار کرده بود و دروازه‌های ژاپن را به روی جهان بیرون بسته بود. شگون حتی جاسوسانی می‌فرستاد تا در کیوتو مراقب حال و رفتار امپراتور باشند!

لیکن پری نمی‌دانست که شگون سال ۱۸۵۳ از قدرت برخوردار نیست، یا اینکه بسیاری از خانواده‌های نیرومند ژاپن بر ضد او به توطئه پرداخته‌اند. هنگامی که کشتیهای سیاه‌فام پری به ژاپن رسیدند، رایزان شگون اطمینان نداشتند که بتوانند به وفاداری مالکان بزرگ که از جزئی-ترین فرمانهای دربار اطاعت می‌کردند، چشم امید بدوزند.

حکومت شگون از اینکه درخواستهای امریکاییان را بپذیرد یا از آنها روی بگرداند، اصلاً اطمینانی به خود نداشت. بدین جهت بود که تصمیم به درنگ و تأخیر گرفته شد، و فرمانی چنین صادر گشت:

«سیاست ما بر این قرار خواهد گرفت که از هر گونه پاسخ قطعی در برابر درخواست امریکاییان برای گشودن بندرها به طفره پردازیم و در عین حال رفتاری صلح‌آمیز داشته باشیم.

«احتمال می‌رود که آنان به جبر و زورتوسل جویند. از این جهت ما باید آمادگی داشته باشیم تا مبادا که سرزمین ما دچار رسوایی شود. بنابراین همه‌گونه کوششهای ممکن برای آماده ساختن وسایل دفاع انجام خواهد گرفت. گذشته از اینها هر کس باید دل به شکیبایی دهد، از خشم بپرهیزد و بادقت به مشاهده رفتار بیگانگان پردازد.

«چنانچه از راه دشمنی در آیند، همه باید بیدرنگ سلاح بردارند و برای میهن خود دلیرانه بجنگند.»

فرمانداران محلی ساحل، چنانکه گفتی تلاش خویش را بی‌ثمر می‌دانند، با اکراه سربازان را به مشق گرفتند و گرداگرد دژهای رقت‌انگیزی که پری در نخستین لنگراندازی خود دیده بود حصارهایی از سنگ برافراشتند.

درگیرودار این واپسین تلاش، شگون در کاخ خویش دیده از جهان فرو بست. مرگ او اندیشه دلشادکننده‌ای برای رایزنان او پیش آورد.

آیانی توانند این واقعه را به عنوان بهانه‌ای برای به تعویق انداختن دومین سفر پری به کار برند؟ تأخیر و درنگ تنها سلاحی بود که در دست داشتند. از دیلماج هلندی خواستند که برای دریادار پیامی بفرستد. در آن هنگام دریادار در هنگ کنگ همراهانش را برای استراحت آزاد گذاشته بود و به تعمیر کشتیهای خود پرداخته بود.

ژاپنیا در پیغام خود نوشته بودند که شگون مرده است و آنان می‌بایستی زمان درازی سوگواری کنند و در این آشفتگی، دولتی در کار

نخواهد بود که بتوان با آن پیمانی برقرار ساخت.

کلمه «آشفتنگی» حقیقت واقع بود. خانواده‌های بزرگ ژاپن هفته‌ها دسیسه کردند و نیرنگ به کار بستند تا سرانجام درباب جانشین فرمانروای رفته همداستان شدند. پری را به یکجا از یاد بردند، چنانکه گفتی سفر او به ژاپن رؤیای تلخی بیش نبوده است.

دریک بامداد بسیار سرد فوریه سال ۱۸۵۴، نگهبانان بیرون قصر شگون ناگهان ضربه‌های تند سم اسبهای را شنیدند که به‌سوی دروازه‌ها می‌تاختند. دیری نگذشت که سواران به‌درون قصر آمدند، در برابر شگون جدید که جوانی بودناهوشار و نادان به‌زانو افتادند. آنان خبرهای مهم و ناگواری آورده بودند. وحشیان امریکایی بازگشته بودند!

شگون گفت: «نمی‌توان باور کرد. آنها گفتند که بهار هنگام خواهند آمد. تازه ماه فوریه است.»

پیکها همچنان که زانو زده بودند، چنانکه گفتی بخشایش می‌خواهند، پیشانی بر زمین سودند.

«راست می‌گوییم. کشتیها را به چشم خود دیدیم.»

«به کدام سو رهسپارند؟»

«به‌سوی خلیج توکیو می‌آمدند، همانجا که سال گذشته لنگر

انداخته بودند.»

شگون بادزنش را با حرکتی تند گشود، و آنرا در برابر چهره خود گرفت، انگار می‌خواست خشمش را پنهان دارد.

«چند کشتی دیدید؟»

«هم اکنون يك کشتی بادبانی در کنارهٔ خلیج لنگر انداخته است.
دو کشتی دیگر به نزدیک کاماکورا^۶ رسیده‌اند، و سه کشتی سیاه بخار از
دنبال آنها می‌آیند.»

پیکها که هنوز به زانو بودند، می‌لرزیدند و سرهایشان را فرو و
فروتر می‌آوردند، خزیده از تالار بیرون رفتند.





۱۱

بازگشت پری

کشتیهای سیاه‌فام دوماه پیش از آنکه شگون‌نگون‌بخت انتظار داشت به آبهای ژاپن بازگشتند.

اینک کشتیها بیش از آن بودند که ژاپنیها تا آن هنگام به‌عنوان ناوگان بیگانه دیده بودند. پری هنگام بازگشت نخستین سفرش ژاپنیها را تهدید کرده بود که در بهار «بانیروی بیشتر» خواهد آمد و اکنون تهدید خود را به‌انجام رسانده بود.

ناوگانی که او اکنون فرماندهی می کرد، نیرومندترین هیتی بود که تا آن زمان ایالات متحده به سرزمین بیگانه گسیل می داشت. این ناوگان عبارت بود از سه کشتی جنگی بخار، پنج کشتی بادبانی و دو کشتی خواربار که توشه هشت ماه اقامت در ژاپن را حمل می کرد.

ناوگان به سی و هشت توپ هشت اینچی، و چهار توپ نه اینچی و یک ردیف توپهای کوچکتر مجهز بود. توپها برای درهم کوفتن دژهای مست ژاپنها بسنده بود؛ و اگر آنها را آتش می کردند، همه شهرهای ساحلی را ویران و با خاک یکسان می ساخت.

دو هزار ملوان و سرباز، که برای هر گونه پیکاری تعلیم یافته بودند، نیروی ناوگان را تشکیل می دادند.

دریادار قصد بستن پیمان داشت. باید بدون به کار بردن زور فرمانهایی را که داشت دنبال می کرد، و تنها به هنگام حمله ژاپنها می توانست دست به پیکار زند. لیکن به ژاپنها نباید اجازه می داد که او را فریب دهند، پاسخ درخواست هایش را به تأخیر بیندازند و راه مقصود را سد کنند. تردیدی که در ذهن دریانورد کهنسال خانه داشت او را آگاه کرد که شاید ژاپنها برای فریب دادن او در تلاشند. آیا آنان در پس نقاب ادب و احترام خود، برای شانه خالی کردن از پاسخ دادن به نامه رئیس جمهور، به بازی پرداخته بودند؟ به نظر پری چنین رسید که ژاپنها مرگ شگون را برای جلوگیری از بازگشت او دستاویز کرده بودند. اندیشید که رویه ژاپنها مشکوک جلوه می کند، و او نباید به ژاپنها اجازه دهد که با سوگواری یا هر کار دیگر مأموریت گروه او را به تأخیر بیندازند.

اینکه پری می‌خواست هرچه زودتر موافقت ژاپن را به‌دست آورد، دلیل دیگری دربرداشت. هنگامی که در هنگ کنگ به‌استراحت پرداخته بود، شنید که چهار کشتی جنگی روسی به بندر ناگازاکی آمده‌اند. روسها نامه‌ای از طرف دولت خود تسلیم کرده بودند، با سرکردگان ژاپنی به‌گفتگوهای نشسته بودند و آنگاه به‌سوی چین رفته بودند.

همچنین پری مشاهده کرده بود که ناوفرانسوی که در هنگ کنگ لنگر انداخته بود، ناگهان بنا بر فرمانی نهانی به‌راه افتاد. اگر روسیه و فرانسه آهنگ آن داشتند که با ژاپن باب پیوستگی بگشایند و برای کشتیهای خود امتیازهایی به‌چنگ آورند، پری نیز تصمیم گرفته بود که بر آنها پیشدستی کند.

فرمان داد که چهار کشتی بادبانی که کندروتر بودند پیش از کشتیهای بخار به‌سوی ژاپن حرکت کنند. آنگاه، در ۷ فوریه سال ۱۸۵۴ خود جزیره اوکیناوا^۱ را که در فاصله‌ای در حدود ۱۴۰۰ کیلومتری جنوب غربی توکیو است با سه کشتی بخار نیرومند، یعنی ساسکوهانا، میسوی سیهی و پوهاتان^۲، ترك گفت. ساسکوهانا و میسوی سیهی در نخستین سفر او به ژاپن در فرمانش بودند. پوهاتان، که یکی از تازه‌ترین و سنگینترین کشتیهای مسلح نیروی دریایی بود، به‌ناوگان او پیوسته بود تا آن را در دومین سفر دریادار نیرومندتر ساخته باشد.

این بار که دریادار به ژاپن نزدیک می‌شد، يك توفان بسیار سرد و زمستانی از او استقبال کرد. در تابستان دریا و آسمان نیلگون بود و سر

سازگاری داشت. این بار ناوگان او برای رسیدن به کرانه‌های ژاپن، توفانی سرد و موج‌هایی کوه‌پیکر پشت‌سرمی‌گذاشت. قطره‌های افشاندۀ موج‌ها بر عرشه‌ها یخ می‌بست؛ افسران و ملوانان از سرما می‌لرزیدند و گوشه‌اشان را بادست نگاه می‌داشتند تا گرم شود.

کرانه‌های ژاپن که در تابستان آنقدر سبز و خرم بود، اینک خاکستری و گرفته به نظر می‌آمد. کوه فوجی مخروطی بود سپید یکدست، و از پا تا ستیغ پوشیده از برف.

هنگامی که کشتیهای بخار به مدخل خلیج توکیو نزدیک می‌شدند، افسران نگهبان، دو کشتی بادبانی امریکایی را نزدیک ساحل دیدند که ظاهراً لنگر انداخته بودند. اینها دو کشتی بادبانی پری بودند که جلوتر از بقیه از چین فرستاده شده بودند. بزودی اعلام شد که «کشتی ماسدونین^۲ به سنگ نشسته است!» رزمناو بادبانی ماسدونین، کاماکورا پایتخت قرن سیزدهم ژاپن را دور زده بود. کشتی بادبانی دیگر که واندالیا^۳ نام داشت، در همان نزدیکی لنگر انداخته بود، لیکن نمی‌توانست کمکی بکند. پری فرمان داد که کشتی بخار میسی‌سیپی، رزمناو را از روی صخره‌ها به آب بکشاند.

هنگامی که ماسدونین بار دیگر بر آب شناور گشت، کشتیهای بخار به همراه ناوهای بادبانی، با غرور راه بالای خلیج را در پیش گرفتند. در آنجا که سال گذشته لنگر انداخته بودند، توقف کردند و با کشتی ساوتامپتون^۵، که روز گذشته به پناهگاه خلیج رسیده بود و از چنگ

شدیدترین توفانها گریخته بود، روبرو شدند.

بار دیگر سرکردگان ژاپنی با قایقهای کوچک خود به دیدار آنها شتافتند. با اینکه از زود آمدن پری غافلگیر شده بودند، آنقدر مؤدب بودند که این تعجب را در چهره هاشان نمودار نمی ساختند. سرفروید آوردند و خود را شناساندند.

کایاما، فرمانداری که امریکاییان با او آشنایی یافته بودند و دوستش می داشتند، در میان آنها نبود. گزارش داده بودند که او بیمار است و تا چندین روز دیگر بیرون نخواهد آمد. استقبال کنندگان این بار سه مرد ناشناس به همراه داشتند که خرقه های خاکستری رنگ به تن داشتند و با چشمانی که در حدقه ها می چرخید به امریکاییان می نگریستند. ژاپنیها آنها را به عنوان «دوبینان» یا مردانی که می توانند همه سو را ببینند، شناساندند. این شناسایی حقیقت داشت، چون این سه مرد واقعاً از جاسوسان دولت بودند.

اینک ژاپنیها و امریکاییان، جنگ سرد ده روزه ای را آغاز کرده بودند. بحث بر سر آن بود که مجلس گفتگو را برای پاسخ ژاپنیها به نامه رئیس جمهور فیلمور در کجا برپا دارند. ژاپنیها می خواستند که پری برای این مذاکره به اوراگا یا کاماکورا که رزمناو ماسدوین آن را دور زده بود و یا به کوریه اما که سال گذشته در آنجا به ساحل قدم نهاده بودند، بیاید، در یادار به نهان تصمیم گرفته بود که جای مذاکره باید لنگر-گاهی امتر و هرچه نزدیکتر به توکیو باشد و توپهای ناوگان نیز از شخص او محافظت کنند.

روز به روز به فرمان دریادار، امریکاییان استوارتر می شدند. امریکاییان برای آنکه ژاپنها را به وحشت بیشتری دچار سازند، تهدید کردند که همه ناوگان به سوی توکیو خواهد آمد، تا مذاکره در آن شهر انجام گیرد. دریادار سرانجام فرمان داد که ناوگان او دوازده کیلومتر به توکیو نزدیکتر شوند، تا ژاپنها تهدید او را به بیهوده نگیرند. صف کشتیهای سیاه فام و توپهای بزرگ در شهرهای پر جمعیت نزدیک لنگرگاه جدید شور و غوغایی برپا کرد. در بامداد و شامگاه گروه نوازندگان آهنگهایی می نواختند. در یک روز آفتابی و گرم، هفتاد هزار ژاپنی در ساحل و تپه ساران آن دور و بر گرد آمدند تا نوای سازها، آهنگ زنگ کشتیها و بانك نگهبانان را بشنوند.

این بار ژاپنها مهمان نوازتر بودند. زغال سنگ، آب، هیزم و هر چیز دیگر که مورد نیاز مهمانان امریکایی بود، به آنان پیشکش می کردند. سبزیهای گوناگون، پرتقال، ماکیان و تخم مرغ به کشتی دریادار می آوردند. برای خرسندی خاطر دریادار، نانهای شیرینی و صدفهای خوراکی نیز به هدیه های خود می افزودند. افسران پری نمی توانستند باور کنند که از زبان کایاما چنین می شنوند:

«حکومت ما امسال شما امریکاییان را بهتر از سال پیش می شناسد. اکنون نسبت به شما اطمینان کامل احساس می کند. بنابراین هنگامی که دریادار به یوکوهاما بیاید، دیگر با سربازان ژاپنی روبرو نخواهد شد.»

این دوستی آنقدر عمیق می نمود که نمی شد آنرا دور از حقیقت

پنداشت. امریکاییان احساس کردند که درپس این پرده دوستی، نیرنگی در کار نیست. کار آنها به يك مسابقه شمشیربازی می مانست که در لب يك پرتگاه انجام بگیرد. و گاهگاه تا حد مخاطره آمیزی به پرتگاه نزدیک می شدند. همواره گوش به زنگ فریب و نیرنگ بودند.

يك بار که ناوبان آدامز به یاری دیلماج با يك گروه ژاپنی در ساحل گفتگو می کرد، صدایی شبیه صدای شلیک تفنگ شنید. همه امریکاییان دست به تپانچه های خود بردند. برای يك لحظه انگشتان آنها روی ماشه ها بی جنبش ماند و آماده آن بودند که گلوله را با گلوله پاسخ دهند. لیکن صدایی که آنان شنیدند اصلاً صدای تپانچه نبود. یکی از صاحب منصبان ژاپنی، شاید برای آنکه مزاحی کرده باشد، بادزن خویش را با حرکتی تند بسته بود. او با آرامش خاطر عینکش را بر چشم گذاشت و موقرانه به خواندن معرفی نامه های افسران امریکایی پرداخت. چنانچه در این پیشامد نیرنگی نهفته بود، با اینهمه ژاپنها نگذاشتند که مویی از آن آشکار شود.

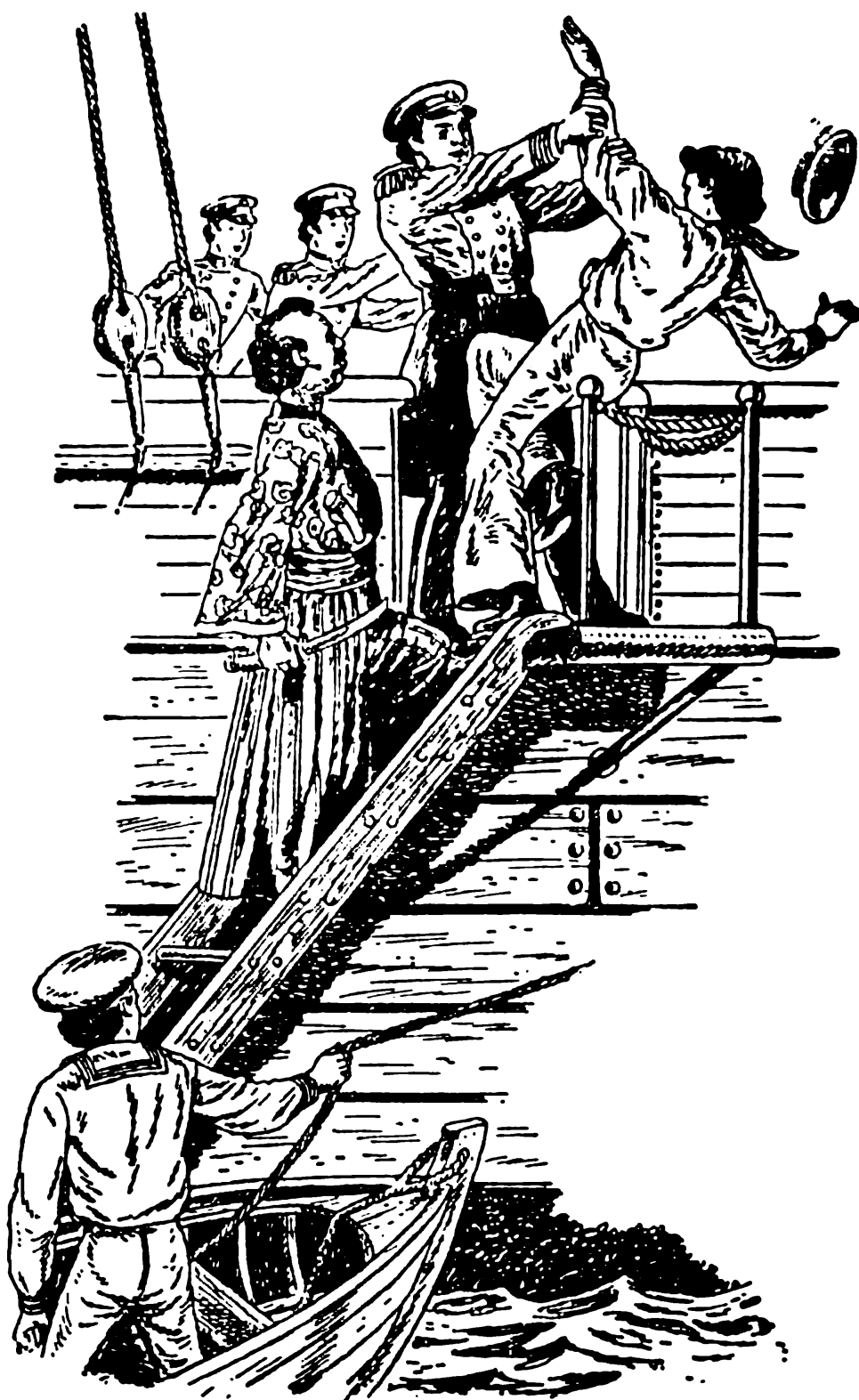
يك بار دیگر مردی ژاپنی با دوشمشیر که یکی بلند و دیگری کوتاه بود، خود را به درون قایقی که صاحب منصبان را به کشتی دریادار پری می برد، رساند. این مرد تصمیم گرفته بود که دریادار را بکشد و آنگاه خود را از پای در آورد. همینکه به پلکان کشتی رسید، چشمش به افسری افتاد و او را دریادار پری پنداشت. دزدانه یکی از شمشیرهایش را از نیام بیرون کشید.

در آن دم یکی از ملوانان کشتی فرمانده، تعادل خود را از دست

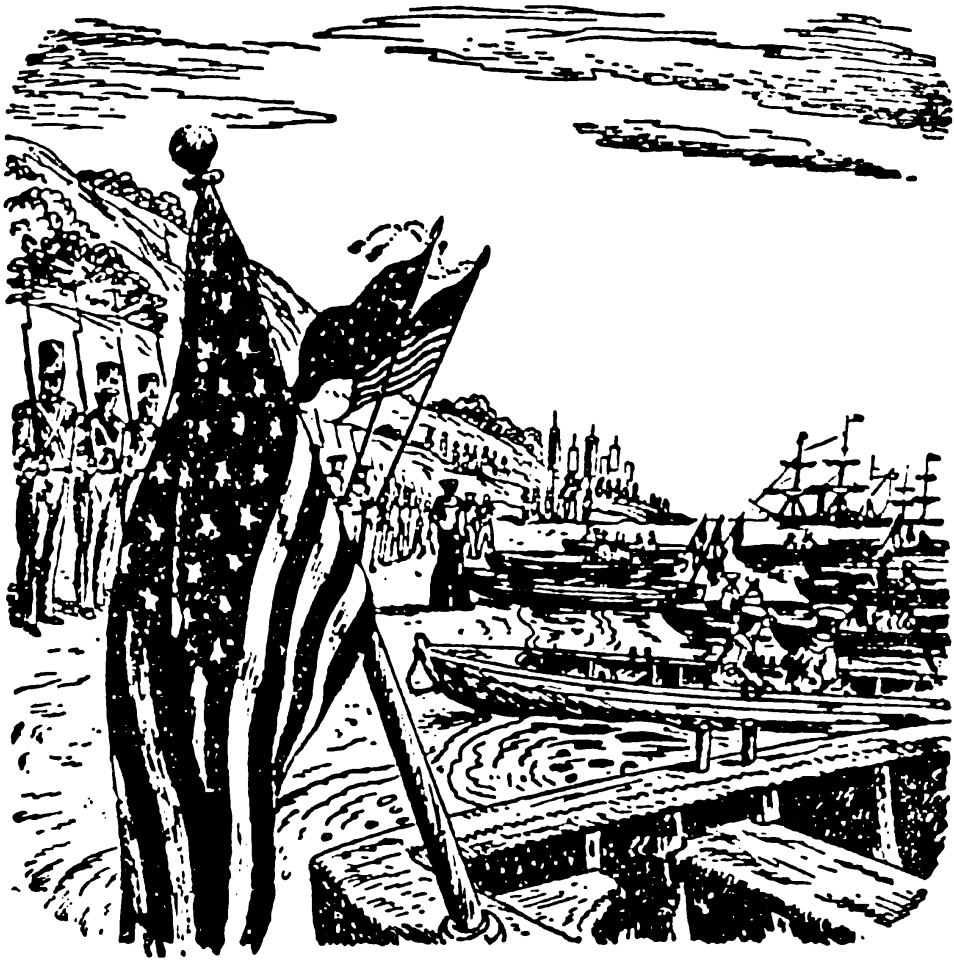
داد، و اگر آن افسر پیش نمی‌دوید و او را نجات نمی‌داد، به دریا سرنگون می‌شد. مرد ژاپنی شمشیرش را نیام‌کرد و به گروه ژاپنی‌هایی که به عرشه درآمده بودند، پیوست.

بعد از آن درباره تغییر نیت خود گفته بود که «سرور بزرگواری» که زندگی يك ملوان ناچیز را نجات دهد، مردی نیست که ژاپن از او هراسی داشته باشد.

شاید پری از این داستان که پنجاه سال بعد در کتابی منتشر شد، هرگز آگاهی نیافت، لیکن همین امر نشان می‌داد که در پس پرده آرام زندگی ژاپنی‌ها چه قدرتهای شیطانی و سیاهی، آهنگ طغیان داشت.



افسر پیش دوید و ملوان را نجات داد



۱۲

جلوۀ اقتدار

ژاپنها به پری گفته بودند که سربازان خود را به مجلس مذاکره در یوکوهاما نخواهند آورد. لیکن به تهاان پیمان خود را شکستند. آنان صدها مرد مسلح پشت ساختمانهای زیبایی که برای پذیرایی برپا کرده بودند، پنهان ساخته بودند. دربندر، قایقهای آراسته و آذین-بسته بسیاری به چشم می خوردند که گفتی به استقبال پری آمده اند. لیکن سرنشینان قایقها مسلح بودند و فرمان داشتند که چنانچه امریکاییان تیری

رها کنند با آنان به نبردی خونین پردازند.

امریکاییان نیز قولی داده بودند. افسران پری موافقت کرده بودند که همراه دریادار تنها يك گارد احترام بیاورند. در این قول آنها نیز از ژاپنیا وفادارتر نبودند. دیگر نگفتند که این گارد احترام چه نیروی شگرف و وسیعی خواهد بود.

در حقیقت امریکاییان به صورت سپاهی مهاجم به ساحل درآمدند و کمتر به يك گارد احترام دوستانه شباهت داشتند. بیست و هفت قایق با پانصد سرباز مسلح در ساحل گرد آمده بود. در آن سوی مردان مسلح، کشتیهای سیاه فام پری در برابر لنگرگاه حصاری کشیده بودند و توپهای آنها به جانب ساحل وانبوه مردم استوار شده بود.

سربازان و ملوانان به ساحل جستند و شانه به شانه، در دو صف دراز و منظم ایستادند. میان این دو صف، گذرگاهی به پهنای صدمتر برای عبور دریادار پری پدید آمده بود. همینکه پری با جامه تمام رسمی، شمشیر و کلاه بزرگ خود گام به ساحل نهاد، سربازان قراول رفتند، چنانکه چکاچك سلاحهای آنان در دوردستها نیز شنیده می شد.

نوازندگان آهنگ «درود بر تو، ای کلمبیا!» را نواختند و دریادار که حالتی مغرورتر و با شکوه تر از همیشه داشت، آرام آرام به سوی تالار گفتگو خرامید.

در آغاز ژاپنیا در سراسر راه، از لب دریا تا ساختمان، پرده های کتانی کشیده بودند تا شهریان نتوانند عبور دریادار را ببینند. لیکن افسران پری پیغام دادند که تا پرده ها را فرو نگیرند، دریادار قدم به ساحل

نخواهد نهاد.

در نتیجه گروه انبوهی از مردان، زنان و کودکان ژاپنی به تماشای دریادار ایستاده بودند و او را از پشت صف سربازان نظاره می کردند. ژاپنیها دیدند که پرچم سیاه و سپید شگون آنان در سر دگل کشتی فرمانده امریکاییان به جنبش درآمده است. پس از دویست و اندی سال این نخستین باری بود که نشان شگون دریک رزمناو بیگانه به اهتزاز درمی آمد. به نشان احترام امریکاییان بیست و یک توپ سلام برای امپراتور و هفده توپ به افتخار هیاشی^۱ رئیس پنج نماینده ژاپنی که برای مذاکره با پری انتخاب شده بودند، خالی کردند. هیاشی در ژاپن مرتبه ای بلند و شکوهمند داشت. در شمار سیاستمداران نبود. دانشمندی بزرگ و رئیس دانشگاه توکیو بود.

از هنگام نخستین سفر پری این مرد همواره با سخنان خود در شگون نفوذ یافته بود و او را به صلح و مسالمت با امریکاییان ترغیب کرده بود. پری که دید هیاشی را به ریاست نمایندگان ژاپنی برگزیده اند، احساس کرد که به پیروزی واقعی دست یافته است. اکنون دریادار برای نخستین بار با مردی به گفتگو می پرداخت که همشأن او بود، مردی که واقعاً به نیابت شگون سخن می گفت.

هنگامی که پری به درون تالار نیمه روشن آمد، هیاشی و چهار نماینده دیگر با وقار کرنش کردند. افراد پایین رتبه، جلو بزرگان و برجستگان به زانو درآمده بودند. یکی از آنان، همچنانکه به زانو درآمده

بود به كمك دستهایش خود را به آن سوی تالار که مترجم پری ایستاده بود، کشید. او برای دریادار پیامی داشت.

در این پیام نوشته بود «شاهزاده از دیدار شما خوشوقت است و امیدوار است که به سلامت باشید.»

ژاپنیها همیشه هیاشی را «شاهزاده» می خواندند، گرچه او در واقع استادی بیش نبود، پری هم درودی مشابه فرستاد، و پیک ژاپنی که هنوز برنخاسته بود، شبیه قورباغه به آن طرف تالار جهید.

آنگاه ژاپنیها به کار پرداختند. از پری و چهار افسر او دعوت کردند تا به درون اطاقی کوچک، در پشت پرچم ارغوانی رنگ بسیار بزرگی بیایند و مذاکره خود را با پنج نماینده ژاپنی آغاز کنند. بیدرنگ طوماری پیش آوردند که مهری اداری روی آن خورده بود. این طومار پاسخ نامه رئیس جمهور فیلمور بود که پری آن را هشت ماه پیش در کوریاما به آنها سپرده بود.

در شیوه احترام آمیز این پاسخ، تنها چیزی که بیان می شد، تأخیر بود. در نامه نوشته شده بود «دادن پاسخهایی بیدرنگ و رضایتبخش به پیشنهاد های دولت شما امکان ناپذیر است، زیرا قانون پادشاهان گذشته ما آنها را صریحاً ممنوع داشته است.»

لیکن پری تا اندازه ای خرسند شد، زیرا که این پاسخ امتیازهایی به امریکاییان می داد؛ بدین ترتیب که ژاپن زغال سنگ، هیزم، آب و خوراک کشتیهای امریکارا فراهم آورد و از کشتیها و ملوانانی که گرفتار حادثه و پریشانی شوند، محافظت خواهد کرد. ژاپن یکی از بندرهای خود را به

روی امریکاییان خواهد گشود، لیکن این کار تا پنج سال دیگر انجام خواهد گرفت. در باب زغال سنگ و خوراک در نامه سؤال شده بود که مقدار احتیاج پری تاجه پایه خواهد بود؟

دریادار سربحث و مجادله نداشت. اطمینان داشت که ژاپنها نیروی پایداری در برابر کشتیها و توپهای او را ندارند. تصمیم گرفت که اگر لازم باشد شش ماه در ژاپن ماندگار شود تا سرانجام آنان را به پذیرفتن درخواستهای خود وادار کند.

دریادار پاسخی ملایم به آنها داد که تهدیدی در آن نهفته بود. از جیب خود دومدرک در آورد و از ژاپنها خواش کرد که آنرا مطالعه کنند. یکی رونوشتی از پیمانی بازرگانی بود که میان ایالات متحده و چین به امضاء رسیده بود. دیگری پیش نویس پیمان مشابهی بود که دریادار امیدوار بود ژاپنها آنرا امضاء کنند. دریادار گفت: «دولت امریکا مرا به اینجا فرستاده است تا با دولت شما پیمانی ببندم. اگر اکنون در این امر موفق نشوم، شاید دولت من برای این پیمان کشتیهای بیشتری به سرزمین ژاپن گسیل دارد.

«ما برای نبرد با شما به اینجا نیامده ایم. برای مأموریتی دوستانه آمده ایم، و ناوگان بسیار کوچکی به همراه داریم. اگر آهنگ پیکار با شمارا داشتیم، سه یا چهار برابر اینها کشتی می آوردیم.»

البته این سخن لاف و گزاف بود. ناوگان او ناوگان کوچکی نبود؛ بزرگترین ناوگانی بود که تا آن هنگام ایالات متحده به خارج گسیل می داشت. راتر فورد جوان، فرمانده کشتی میسی سیپی که آن سوی

پرچم ارغوانی رنگ برای شنیدن ماجرا گوش تیز کرده بود، اندیشید که سخن پری شوخی فریب‌دهنده‌ای بیش نیست.

راتر فوردها در این باره چنین نوشت: «دریادار می‌کوشید که ژاپنیها را به وحشت اندازد، لیکن، آنطور هم که تصور می‌رود، آنها به آسانی فریب لاف و گزاف را نمی‌خورند.»

ژاپنیها قول دادند که مدرکهای پری را مطالعه کنند، لیکن طبق معمول نگفتند که چه وقت و چگونه پاسخ آنها را خواهند داد.

در پایان مذاکره‌ای که سه ساعت به طول انجامید، پری دو درخواست تازه پیش آورد. پذیرفتن یکی از آنها برای ژاپنیها چندان دشوار نبود. دریادار گفت که همراهان او اکنون که زمان درازی را محبوس‌وار در کشتی گذرانده‌اند، نیاز به ورزش و گردش دارند. اجازه می‌خواست که افراد او بتوانند به ساحل بیایند و با این شرط که هرگز از چند کیلومتری یوکوهاما پافراتر ننهند، در روستاها به گردش بپردازند.

درخواست دوم چنان ژاپنیها را مبهوت ساخت که فرصت خواستند تا در آن باره در خلوت مشورت کنند. نمایندگان پری را در اطاق کوچک تنها گذاشتند تا با خوردن شوربای ژاپنی، ماهی، میوه و نان شیرینی سرگرم شوند، و خود برای رسیدگی به مسئله‌ای عجیب و اضطراب‌انگیز بیرون رفتند.



۱۳

دفن «قانون کهن»

رابرت ویلیامز^۱، یکی از سربازان پری، در اثر يك بیماری مغزی مرده بود. دریادار از نمایندگان ژاپنی پرسیده بود که آیا ایالات متحده می‌تواند برای دفن سرباز مرده و دیگر کسانی که ممکن بود در گروه آنان بمیرند، تکه زمینی از آنان بخرد.

این تنها جزئی از مسئله‌ای بود که آنهمه سرکردگان ژاپنی را

دچار پریشانی واضطراب کرده بود. محلی که پری برای این گورستان پیشنهاد کرده بود، در جزیره‌ای بود واقع در خلیجی که امریکاییان آنرا به افتخار دانیل وبستر^۲، وزیر خارجه سابق امریکا، جزیره وبستر نامیده بودند.

پری از نخستین سفر خود همواره به این جزیره چشم دوخته بود. می‌اندیشید که شاید این جزیره روزی برای يك پایگاه كوچك دریایی به کار آید.

چنانکه گفتی ژاپنیها از اندیشه پری آگاهند، به پدید آوردن گورستان در جزیره بشدت روی مخالف نشان دادند. لیکن تکه زمینی در کنار معبدی که از تالار مذاکره يك كيلومتر و نیم فاصله داشت بخشیدند تا امریکاییان جسد سرباز را به رسم مسیحیان در آنجا مدفون سازند.

این خود امتیاز بزرگی بود که به امریکاییان می‌بخشیدند. بیش از دویست سال بود که برگزار کردن دعا و نماز مسیحی در خاک ژاپن، گناهی بزرگ به شمار می‌رفت که جزای آن مرگ بود. شگونهای ژاپن که در قرن هفدهم کیش مسیحیت را غیرقانونی اعلام داشتند، نتوانستند بر آن ابرادی وارد آورند. آنان از مبلغان مسیحی، بویژه اسپانیاییها و پرتغالیها هراس داشتند، و آنان را نمایندگان نیروی بیگانه می‌پنداشتند و می‌گفتند که نیتشان چیرگی بر ژاپن است.

در زمان پری نیز هنوز مسیحیت در ژاپن به همان اندازه کفر شمرده می‌شد و هیچ يك از مردم ژاپن شجاعت گروش به آن را نداشتند. چند

روزی پیش از پیاده شدن در یو کوهاما، از يك مهمان ژاپنی خواستند که نامش را روی برگ نخستین يك دفتر سرودهای مذهبی بنویسد. براین برگ تصویر صلیب چاپ شده بود.

مرد ژاپنی قلم مویش را که از پشم شتر بود با لبانش نمناك كرد، آن را در مرکبدان جیبی خود فروبرد و خواست نامش را به خط ژاپنی بنویسد. ناگهان چشمش به تصویر صلیب افتاد. سرش را جنباند، دفتر را بر میز افکند و هرچه پافشاری کردند، دیگر دست به آن نزدیک نکرد.

در ژاپن صد سال پیش صلیب همان واکنشی را داشت که بت در دوره یکتاپرستی محمد پیامبر اسلام. با اینهمه ژاپنها تن دردادند که دعا و نماز تدفین يك مسیحی در خاک آنان انجام بگیرد.

پری به هیجان آمده بود، از نمایندگان ژاپنی سپاسگزاری کرد و گفت که پس از سرما و هوای توفانی ماه مارس از دیدار آنان در عرشه کشتی خود بسیار شادمان خواهد شد. از برابر صف ژاپنیهایی که سرکرنش فرود آورده بودند گذشت و تالار را به قصد ناوگان خود ترك گفت. بار دیگر نوازندگان آهنگهایی نواختند، طلبها به صدا درآمد و سربازان همچنان که دریادار با گامهای استوار به سوی کرجی خود می‌رفت؛ قراول رفتند.

کشیش هیئت، عالیجناب جورج جونز^۲، برای گرفتن دستور به اطاق دریادار شتافت. گفت: «من خوب نمی‌دانم که در این دعا و

نماز تدفین تا چه اندازه مرا آزاد خواهند گذاشت.»
پری پاسخ داد: «درست همان گونه رفتار کن که همواره در
چنین مواقعی رفتار می کرده‌ای، نه بیش و نه کم.»
«و اگر آنان مرا بازداشتند چه کنم؟»
دریادار گفت: «همچنان دنبال کن و دعا و نماز را به فرجام
رسان.»

کشیش که بی اندازه بیمناک شده بود، گفت که در پیروی از
اندرز دریادار خواهد کوشید. او خوانده بود که به فرمان یکی از
شگونیهای گذشته ژاپن، بر گور هزاران کشته مسیحی چنین نبشته‌ای را
گذارده بودند:

«بگذار تاهنگامی که آفتاب زمین را گرما می‌بخشد، هیچ مسیحی
گستاخی آنرا نیابد که گام به خاک ژاپن نهد؛ وبگذار همگان بدانند
که اگر پادشاه اسپانیا، خداوند مسیحیان یا خدای خدایان آنان این فرمان
را بشکند، به کیفر این گناه سرخویشتن را به باد خواهد داد.»

روز دیگر گروه گزارندگان دعا و نماز تدفین با گامهای سبک و
آرام در خیابانهای یوکوهاما به راه افتاد. مردان، زنان و کودکان ژاپنی
به جای آنکه از هراس و وحشت پشت بگردانند، همینکه نوای فلوتها
و صدای گرفته طبلها را شنیدند، از گوشه و کنار دهکده به خیابانهای
بزرگ روی آوردند.

جوانان یوکوهاما همینکه تابوت پوشیده با پرچم گذشت، به
بالای خیابان شتافتند تا برای تماشای جریان تدفین جایی بیابند. پاره‌ای

از آنان کشیش را که با کتاب دعا و سرودش تنها گام برمی داشت، با انگشت نشان می دادند. زنی کودکش را بالا گرفت تا مرد بیگانه را که ردای سپید و عجیبی به تن داشت، تماشا کند.

گروه امریکایی آرام آرام به سوی تپه پوشیده از جنگلی رفت. در بیرون شهر که معبد بودائیان در آنجا برپا شده بود، یک راهب بودایی آنان را به پای گور راهنمایی کرد. این گور نزدیک گورهای مردگان گذشته ژاپنی حفر شده بود.

سربازان و ملوانان کلاهپاشان را از سر برگرفتند. هنگامی که کشیش خواندن دعا و سرود را برای ملوان مرده آغاز کرد، دید که تپه های نزدیک را دست کم دوهزار ژاپنی فرا گرفته اند و همه آرام و دقیق نظاره می کنند.

راهب بودایی روی بوریایی نزدیک گور چمپاتمه زده بود و سرودهای مذهب باستانی خود را می خواند. در برابر او، روی یک میز بخور می سوخت و خود در یک جام آب مقدس ورد می خواند و گاه گاه زنگ کوچکی را می جنباند. دستهایش را زیردایش برهم نهاد، سرش را فرو گرفت و با صدایی آرام به خواندن دعا پرداخت.

جسد ملوان را در گور نهادند. سربازان سه توپ در هوا خالی کردند، و گروه به سوی دهکده بازگشت. هنگامی که امریکاییان گورستان را ترک می گفتند، راهب پیر هنوز سرگرم دعا خواندن بود.

جریان تدفین، که امری بی اهمیت بود، یکی از مهمترین رویدادهای سفر پری به شمار می آمد. امریکاییان جسد سربازی را و ژاپنیها «قانون کهن»

منع دعا و نماز مسیحیان را در خاک ژاپن مدفون ساخته بودند.
پیش از بازگشت پری به میهن، چهار سرباز دیگر نیز از گروه
اعزامی، دیده از جهان فرو بستند. برای هر يك از آنان ژاپنیها اجازه دفن
و بر گزار کردن دعا و نماز دادند، و هر بار گروهی انبوه از مردم ژاپن با
علاقه و احترام به نظاره آمد.



۱۴

وحشت سام‌پچ

ژاپنها در همه گفتگوهای که با پری و همراهانش کردند، بندرت از خود شگفتی و حیرت نشان دادند. پنهان داشتن هیجانها و احساسهای درونی در حضور بیگانگان، جزئی از قانونهای آنان بود. لیکن اکنون با ضربه خشم‌انگیزی رو برو شده بودند که حتی برای پنهان داشتن احساسهای خود تلاشی نکردند.

در یکی از دیدارهایی که کایاما از گروه امریکاییان می‌کرد، ناوبان

آدامز نامه‌ای به خط ژاپنی به اوداد و از او خواهش کرد که هنگام بازگشتن به ساحل آن را به دست گیرنده نامه بسپارد.

کایاما پرسید: «نامه از کیست؟»

هنگامی که نام و نشان گیرنده را خواند، دریافت که نامه برای یکی از صاحب‌منصبان یا بزرگان ژاپن نوشته نشده است و گیرنده آن ژاپنی ساده‌ای است که در توکیو زندگی می‌کند.

آدامز پاسخ داد: «نامه از آن يك مرد ژاپنی است که در میان جاشویان ما کار می‌کند.»

يك ژاپنی در نیروی دریایی امریکا! این مرد بایستی از خائنان باشد. نامش چیست؟

آدامز گفت: «نام حقیقی او رانمی دانم. ما او را سام پچ^۱ می‌خوانیم.» کایاما کوشید که خشم و هراس خویشتن را مهار کند، و چنین قول داد: «نامه را خواهم رسانید. لیکن می‌خواهم این مرد را ببینم.»

آدامز به او اطمینان بخشید که مرد ژاپنی را نشان خواهد داد. آدامز راست گفته بود، اما کایاما نمی‌توانست آن را باور کند. سام پچ یکی از هفده ملوان ژاپنی بود که در سال ۱۸۵۱ توفانی سخت قایقشان را از کرانه‌های ژاپن دور ساخته بود. يك کشتی بازرگانی امریکایی آنان را نجات بخشیده بود و به سانفرانسیسکو برده بود. در آنجا سراسر يك سال را در يك قایق گردآوری مالیات گذرانده بودند. يك ناو امریکایی به نام سینت مری^۲ آنان را به چین برد و به کشتی

جنگی بزرگتری که همان ساسکوهانا بود سپرد.
افسران امریکایی آنانرا به‌دیده پایین رتبه‌ترین ملوانان می-
نگریستند، و به‌انجام دادن دشوارترین و پست‌ترین کارها مجبورشان می-
ساختند.

هنگامی که این هفده ژاپنی از پیوستن کشتی ساسکوهانا به ناوگان
پری آگاهی یافتند، شانزده تن از آنان کشتی را ترك گفتند و در میان
انبوه مردم شانگهای^۲ ناپدید شدند. می‌دانستند که هر يك از مردم ژاپن که با
رفتن به سرزمینهای بیگانه قانون میهن خود را زیر پا بگذارد، مرگ در انتظار
او است. به‌خود گفتند که زیستن در چین بهتر از آن است که به ژاپن روند
و سر خویشتن را به دست یکی از جلادان شگون بپارند.
تنها سام‌پچ بود که ماندن در کشتی را نیکتر دانست. از يك سو خوی
حادثه‌جویی و از سوی ایمانی که به امریکاییان داشت، او را بر انگیخت
تا به کشور باز گردد.

در ساسکوهانا، از شمار گروه جاشویان بود. جامه ملوانان امریکایی
به تن کرده بود و خود را انسانی آزاد احساس می‌کرد. می‌کوشید که
شبیه امریکاییان باشد و همانند آنان رفتار کند. به جای آنکه دو طرف سر
خود را بتراشد و کاکلی به شیوه ژاپنیها در فرق بگذارد، همه موهایش را
به طرز امریکاییان برجا نهاد و آنرا پیراست.

لیکن در سراسر راه شانگهای به کرانه ژاپن و مادام که کشتیها در
آبهای ممنوع ژاپن لنگر انداخته بودند، سام‌پچ نگون‌بخت آماج تیر

بذله‌ها و شوخیهای امریکاییان بود. با لهجه‌ای آشفته، مختصر انگلیسی را که آموخته بود بازمی‌گفت و به‌شیوهٔ دیرینه در برابر ارشدان سرفروود می‌آورد. به‌خاطر همین دو صفت بود که امریکاییان او را دلقک می‌شمردند، به‌مسخره‌اش می‌گرفتند و بیرحمانه به‌آزار او می‌پرداختند.

«سام، هنگامی که به‌ژاپن برویم، برای تو بسیار ناگوار خواهد بود!»
«سام، مواظب سرت باش؛ آنرا از تنت جدا خواهند ساخت!»
گاهگاه دستی، هماهنگ خنده‌ای ابلهانه از برابر گلوی او می‌گذشت، و این حرکت بهتر از کلمه‌ها فرجامی را که در انتظار او بود، بیان می‌کرد.

سام توانایی آنرا داشت که در برابر آزار آنان پایداری کند. هنگامی که ساسکوهانا در کرانهٔ یوکوهاما لنگر انداخت، به‌یک افسر جزء اصرار ورزید که از صاحب‌منصبان ژاپنی بخواهد که نامهٔ او را در توکیو به‌دوستانش بسپارد. این نامه همان بود که کایاما را متحیر ساخت. چند روز بعد، سام پچ را به‌اطاق ناوبان خواندند تا با فرماندار روبرو شود. او جامهٔ رسمی پاک و آراستهٔ ملوانان امریکایی را به‌تن داشت و موهایش را به‌شیوهٔ امریکاییان شانه زده بود.

لیکن هنگامی که چشمش به‌فرماندار ژاپنی و خرقه‌های حریر او افتاد، چنانکه گفتنی دریا او را گرفته است، رنگی مرده در چهره‌اش دوید، هراسناک و هوش‌باخته زانو بر زمین نهاد، چهره‌اش را به‌کف اطاق چسباند و سراسر بدنش چون ییدی در گذار باد، از وحشت به‌لرزه درآمد.

ناوبان آدامز با لحنی تند، لیکن اطمینان‌بخش، گفت: «سام، برخیز. تو اکنون در يك رزمناو امریکایی هستی. از هرگونه خطری در امانی - مانند همه جاشویان ما. چیزی که ترا به هراس اندازد، در کار نیست.»

سام نمی‌توانست آرامش یابد. منظره همشهریان و شمشیرهای آنان و هراس ضربه‌ای که سرش را از تن می‌افکند، او را از خود بیخود ساخته بود. در چند لحظه وحشت و اضطراب، انگار همه اطمینانی را که به بودن در شمار جاشویان امریکایی داشت، از دست داده بود. چنان احساس می‌کرد که در همان جامعه ناهماهنگ ژاپن بسر می‌برد، جامعه‌ای که در آن يك مرد فروتن در برابر يك مرد ارشد، چهره به‌خاک می‌سایید.

کایاما در طی این برخورد سخنی نگفت، لیکن در گزارش دادن ماجرا به دولت خود کوتاهی نکرد. چندی بعد ژاپنیا از دریادار درخواست رسمی کردند که سام پچ را به ساحل روانه کند. این بار دریادار خود پناهگاه سام گردید. او به افسرانیش که شخصاً با ژاپنیا گفتگو می‌کردند، این فرمانها را داد:

«اگر این مرد خود بخواهد که در ژاپن ماندگار شود، من با او مخالفتی ندارم. لیکن این کار باید تنها به میل و اراده او انجام گیرد، و ژاپنیا باید نوشته‌ای بدهند که این مرد را به خاطر دور شدن از ژاپن به هیچ وجه نیازند و کیفر ندهند.

«به یاد داشته باشید که او را توفان به دست امواج سپرده بود. این خواست خداوند بود که او را به نزد يك امریکاییان پناه داد. به میل

خویشتن به جاشویان رزمنو امریکایی پیوست. به این چند دلیل اکنون می‌بایست از او همچون يك امریکایی واقعی محافظت و پشتیبانی کرد. بنابراین من نخواهم گذاشت که هیچ‌زور و قدرتی، در بازگشت‌ما، او را به‌ماندن در ژاپن وادار کند.»

هنگامی که این پیام به صاحب‌منصبان ژاپنی رسید، از این بابت که امریکاییان گمان می‌کردند سام را کیفری در پیش خواهد بود، خنده استهزاء آمیز کردند.

گفتند: «ما با خرسندی به هر ضمانتی که بخواهید گردن خواهیم نهاد. بیدرنگ او را نزد دوستانش خواهیم فرستاد. آنان بی‌اندازه اشتیاق دیدار او را دارند.»

سام را به اطاق ناخدا خواندند. بار دیگر، رنگ باخته و لرزان گردید، و با دیدن ژاپنی‌ها به زانو افتاد. ناوبان سایلِس‌بنت، یکی از دستیاران پری، با تندی به او فرمان برخاستن داد. بنت از اینکه کسی در يك رزمنو امریکایی و در پناه پرچم امریکا تا بدین پایه چاپلوس و فروتن باشد، نفرت داشت.

سام به سخنان ژاپنی‌ها که از او درخواست می‌کردند به میهن خود بازگردد، گوش می‌داد. چشمانش را از چهره‌های آنان گردانده بود و می‌لرزید. هیچ چیز او را به ترك گفتن کشتی نمی‌فریفت.

در این هنگام ملوانانی که در راه سام را آورده بودند، نسبت به او در خود احساس دوستی و دلسوزی می‌کردند. از اینها گذشته، سام مرد بسیار خوشخویی بود و می‌کوشید وظیفه‌اش را مانند جاشویان

امریکایی انجام دهد. یکی از سربازان که گوبل^۴ نام داشت، نسبت به او علاقه‌ای خاص یافته بود و به او زبان انگلیسی و کیش مسیحیت می‌آموخت. سام در آموزش انگلیسی پیشرفت می‌کرد، گرچه مانند همه ژاپنی‌ها هرگز نتوانست حرف «ل» را درست تلفظ کند. سرانجام گوبل، سام را به عنوان دوست و یار خود به کشتزاری که در حومه شهر نیویورک داشت همراه برد.

لیکن در دنباله توقف در یادارپری در آبهای ژاپن، همواره چنان بیمناک بود که هرگز گام به ساحل ننهاد. هرگاه که هم‌میهنانش به کشتی می‌آمدند، خود را از نظر پنهان می‌داشت. ژاپنی‌ها همواره دور و بر کشتی را به پنهان جستجو می‌کردند، لیکن هرگز او را نیافتند. حتی يك بار برای یافتن او بدرون انبار کشتی نیز آمدند.

در انبار کشتی چیزهایی که می‌دیدند کنجکاو آنها را برمی‌انگیخت و تقریباً آنان را به فراموش کردن ملوان گمشده وامی‌داشت. انبار کشتی انباشته از جعبه‌ها و بسته‌هایی عجیب بود. مهمانان آرزو می‌کردند که از محتوی آنها آگاه شوند، لیکن ادب آنان را از پرسش باز می‌داشت. امریکاییان چنان وانمود می‌کردند، که کنجکاو آنان رانمی‌بینند. فکر می‌کردند که دیدن محتوی این بسته‌ها، بیش از دیدن سام‌پچ، ژاپنی‌ها را دچار شگفتی می‌سازد، و این اندیشه تفریح آنان را فراهم می‌کرد.



۱۵

ارمغانهای جادویی دریادار

هنگامی که پری برای رفتن به ژاپن تصمیم گرفت، درجستن و گزیدن ارمغان برای ژاپنیها از خود دقت و اندیشه به کار برد و از دولت امریکا پول بسیاری گرفت. می دانست که در شرق داد وستد ارمغان، جزئی از رفتار و رسمهای نیک به شمار می رود.

در شرق رسم چنین بود که هرگز کسی بدون بردن ارمغان به دیدار دیگری نمی رفت، و این ارمغان نشانه دوستی آنان بود. میزبان

نیز هدیه‌هایی به مهمان خود پیشکش می‌کرد. هنگامی که يك گروه اعزامی می‌خواست دولت خود را به دولت دیگری معرفی کند، می‌بایست ارمغان‌هایی گرانها و فراوان عرضه دارد. این ارمغانها نماینده نیرومندی، دارایی و شکوه يك کشور بود.

پری تصمیم گرفته بود که با ارمغانهای خود در ژاپنها نفوذ کند. لیکن برای این کار اندیشه‌هایی فوق‌العاده داشت. آهنگ آن کرده بود که نه تنها ژاپنها را خرسند سازد، بلکه آنان را به‌عجباب نیز وادارد. ارمغانهای او به‌هیچ‌يك از ارمغانهایی که امپراتوران ژاپن در قرنهای گذشته از دربار شاهان آسیا دریافت می‌داشتند، نمی‌مانست.

پاره‌ای از هدیه‌های دریادار به‌سفارش او در امریکا ساخته شده بود، بسیاری از آنها را خریده بود و هدیه‌هایی نیز بود که آنها را بدون آنکه بهای آنها را بپردازد، به‌نیرنگ از سازندگانشان گرفته بود. هنگامی که گفتگوهای میان آنها رنگی از پیروزی گرفت، دریادار اندیشید که زمان پیشکش کردن ارمغانها به نمایندگان ژاپنی فرا رسیده است. امیدوار بود که با نشان دادن هدیه‌هایی که برای امپراتور آنان آورده بود، گفتگوهای مربوط به پیمان را به‌راهی سودمندتر بکشانند.

افسری که پری برای نشان دادن هدیه‌ها گماشته بود، تصمیم گرفت این کار را با ترتیبی مهم‌تر از جریان ساده‌ای برگزار کند. می‌بایست جشن شادی و سرور، تفریح و بازی، و رمز و نگرانی باشد، که ژاپنها زمانی دراز آنرا به‌یاد داشته باشند.

بامداد یکی از روزهای مارس سال ۱۸۵۴ که باد و باران به‌همراه

داشت، قایقهای انباشته از جعبه‌ها و بسته‌های ارمغان، از کشتی پری به جانب ساحل روان گردید. گروهی از سربازان و نوازندگان از پیش رفتند تا ورود ارمغانها را اعلام دارند.

ابوت^۱، ناخدای رزمناو ماسدونین، که مأمور رساندن هدیه‌ها به ساحل بود، در تالار گفتگو به دیدار هیاشی رفت و نامه رسمی پری را که درباره هدیه‌ها نوشته شده بود، به دست او سپرد.

در زمین هموار بالای ساحل برای گشودن و تهی کردن جعبه‌ها غوغایی برپا شده بود. بیشتر کار را ملوانان امریکایی انجام می‌دادند، لیکن ژاپنیها نیز برای کمک روی از هیچ‌گونه تلاشی نگردانند. حتی برای آنکه هدیه‌ها را از گزند باران دور بدارند، در آنجا انبارهایی برپا ساختند.

به فرمان پری، نخست هدیه‌هایی را گشودند که اثر و گیرایی کمتری در برداشت. با وجود این، ژاپنیها بادیدن جعبه‌های تفنگ، قمه، شمشیر و تپانچه که شماره آنها به صد می‌رسید، از شادی نیش باز کردند. اکنون به جای آنکه شلیک سلاحهای آتشین را به دست امریکاییان تماشا کنند، خود می‌توانستند از این لذت برخوردار شوند!

آنگاه نوبت بشکه‌ها و جعبه‌های ویسکی، شراب و لیکور رسید. تنها گروه انگشت‌شماری از ژاپنیها در دیدارهایی که از امریکاییان در کشتیها کرده بودند، از این نوشابه‌ها چشیده بودند و نشاط و فرح یافته بودند.

يك تلسكوپ و چندین ساعت بزرگ از هدیه‌هایی بود که برای امپراتور آورده بودند. امریکاییان تا در ساحل ژاپن فرود نیامده بودند، فکر نمی‌کردند که ژاپنیها طرز ساختن ساعت را بدانند، و حال آنکه این هنر را در قرن شانزدهم از بازرگانان پرتغالی آموخته بودند. يك جعبهٔ محتوی عطرهای گوناگون آورده بودند، تا آنرا به ملکهٔ ژاپن پیشکش کنند. دیلماجان ژاپنی با اشتیاق خویشتن را روی جعبهٔ بزرگی از کتاب افکندند. یکی از کتابها، «فرهنگ و بستر» بود که برای ژاپنیهایی که می‌خواستند زبان انگلیسی بیاموزند، ارزش فراوان داشت. پری چنانکه گفتی می‌خواهد ژاپنیها را بیآگاهاند که امریکاییان «وحشیان بی‌دانش و فرهنگ» نیستند، کتاب «پرندگان امریکا»، و کتاب سه جلدی «چارپایان امریکا» را برگزیده بود. این کتابها تصویرهای بسیار زیبا داشت و آنها را یکی از نویسندگان گرانمایهٔ امریکای جوان نوشته بود. دریادار گمان می‌برد که این تصویرهای باشکوه و شگفت‌انگیز پرندگان، جانوران و گلها، ژاپنیها را که در نقاشی پرنده و گل، قرن‌ها مهارت یافته بودند، بی‌اندازه شیفته خواهد ساخت.

لیکن پری اصلاً علاقه‌ای به دانش و فرهنگ نداشت. تنها می‌خواست نیروی آفریننده و نبوغ علمی امریکاییان را به رخ آنان بکشد و فخر بفروشد. از همه چیز نمونه‌هایی را برگزیده بود که هم آنان را مسحور می‌ساخت و هم برای آنان سودمند می‌افتاد.

در حدود دویست ابزار کشاورزی نیز از جعبه‌ها بیرون آوردند.

این ابزارها همه در امریکای آنروز متداول بود. در میان این وسیله‌ها از ارا به و گاری دستی گرفته تا بیل، کج بیل، بیلچه باغبانی و قیچی پشم-چینی به چشم می‌خورد. گماشته این ابزارها، دکتر جیمز مارو^۲ بود که پری او را به عنوان کارشناس کشاورزی گروه خود به ژاپن برده بود.

در چننه افسون دکتر مارو، دو چرخ چاقو تیز کنی وجود داشت. تصور اینکه چاقو را روی سنگ مدوری که به کمک رکاب می‌چرخید بتوان تیز کرد، برای ژاپنیها شگفت‌انگیز بود. مادام که شهریان و صاحب‌منصبان ژاپنی گرد دکتر مارو انبوه می‌شدند، او نردبان تاشویی را که تا اندازه‌ای شباهت به نردبانهای آتش‌نشانی داشت، گشود و به آنان نشان داد.

مارو با نمودن يك تلمبه تنفسی که آب را از چاه می‌مکید و آنگاه تا فراز خانه‌ای می‌افشاند، ژاپنیها را فرح و سرگرمی بخشید. بیش از دو بیست تماشاگر، دور او را گرفته بودند. صاحب‌منصبان بزرگوار، بام خانه‌ها و نوك درختانشان را آب می‌پاشیدند و از این کار لذت می‌بردند. دکتر مارو در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشت که چون لوله تلمبه را ناگهان به سوی گروه مردم گردانند، همه قهقهه خندیده و به هر سو پراکنده شدند. شگفت‌انگیزترین هدیه پری هنوز به نمایش در نیامده بود. امریکاییان میان تالار گفتگو تادستگاهی که آنرا «مرکز گیرنده» می‌نامیدند، سیمی به درازای يك کیلومتر و نیم کشیدند. به دوسر سیم باطری، عایق و چیزهای عجیب دیگری وصل کردند. آنگاه به فرستادن چند پیام تلگرافی که

برای نخستین بار در ژاپن شنیده می‌شد، پرداختند.

ژاپنیها را باور نمی‌آمد که بتوان پیامهارا تندتر از باد فرستاد. تصمیم گرفتند که باتلگراف مسابقه بگذارند تا ببینند که امریکاییان آنان را به فریب و نیرنگ نگرفته باشند. لیکن این کار بی‌ثمر بود. هر بار که يك كيلومتر و نیم فاصله میان تالار گفتگو و دستگاه گیرنده را دوان دوان می‌پیمودند، می‌دیدند که پیام تلگرافی پیش از آنها رسیده است!

تلگراف میان ژاپنیها شور و هیجان پدید آورد. بر آن شدند که خود نیز فرستادن پیام را با این دستگاه جادویی بیاموزند.

بهترین هدیه پری، بزرگترین هدیه‌ای بود که آورده بود. این هدیه لو کوموتیو سیاه و براقی بود، با يك انبار و يك واگن مسافری، که به سفارش پری آنرا به اندازه يك چهارم لو کوموتیوهای متداول ایالات متحده ساخته بودند. گروهی از ملوانان خط آهن دایره‌واری که پیرامون آن در حدود صد متر بود و يك چهارم پهنای خط آهن متداول را داشت فرو گرفتند. خط آهن را برجای همواری استوار کردند و لو کوموتیو و واگن را روی آن نهادند. کوره لو کوموتیو را باهیزم آتش کردند.

سوت طنین افکند، دود بخار ازدود کش دومتری در فضا افشانده شد و قطار در میان فریاد و لهله ژاپنیهایی که گرد آن انبوه شده بودند، به جنبش درآمد.

قطار كوچك همچنان به سرعت خود افزود تا به بیست و هفت كيلومتر در ساعت رسید. آنگاه از جنبش باز ماند و امریکاییان از صاحب‌منصبان ژاپنی دعوت کردند که سوار قطار شوند.



بهترین هدیه، لوکوموتیوی براق و سیاه رنگ بود

یکی از نمایندگان ژاپنی، که همواره رفتاری بزرگوارانه و موقرانه داشت، نتوانست خود را از وسوسهٔ سوار شدن دور بدارد. چون واگن قطار به اندازه‌ای کوچک بود که نمی‌توانست مسافری بزرگتر از يك كودك خردسال را جای دهد، نمایندهٔ ژاپنی برطاق آن نشست و خود را محکم نگه‌داشت. همچنانکه قطار او را در دایرهٔ خط آهن می‌گرداند، خود همچون کودکی که در چرخ فلک نشسته باشد، بی‌پروا می‌خندید. هفته‌ها گذشت و ژاپنیها همچنان گرفتار افسوس راه آهن نمونه بودند.

هزاران تن از مردم توکیو برای دیدن قطار، در حدود بیست و سه کیلومتر راه پیمودند. یکی از آنان دانشمندی بود که با خود کتابی دربارهٔ ماشین بخار به زبان هلندی آورده بود. تصویرهای کتابش را با بخشهای گوناگون ماشین بخار نمونه می‌سنجید، و بدون شك امیدوار بود که لوکوموتیوی شبیه آن در ژاپن بسازد.

هیچ کس نمی‌توانست از دیدن هدیهٔ شگفت‌آوری که پری برای امپراتور آورده بود، چشم بپوشد.

روزی یکی از بزرگواران شکوهمند ژاپن با کرجی خود برای دیدار راه آهن نمونه آمد. هنگامی که به بالای ساحل گام برمی‌داشت، صداها ژاپنی او را باز شناختند و به زانو افتادند. سرهاشان را به نشان بندگی و بزرگداشت بر خاک نهادند.

دکتر مارو، کارشناس کشاورزی، در آن هنگام در ساحل حضور داشت.

با صدای آرام به یکی از دیلماجهای ژاپنی گفت: «او کیست؟»
مرد ژاپنی خاموش ماند تا ناشناس شکوهمند گذشت. آنگاه گفت:
«گمان می‌کنم که او شخص شگون است - در لباس مبدل.»
شاید فرمانروای ژاپن هم نمی‌توانست وسوسه افسون راه‌آهن
نمونه را در دل خود فرو شکند.





۱۶

مبارزه کشتی گیران

روشن بود که ژاپنیها نمی گذاشتند که دریسادر پری در سخاوت از آنان پیشی جوید. یازده روز پس از پیشکش شدن ارمغانهای امریکاییان، ژاپنیها دریسادر را برای دریافت هدیههای آنان به ساحل دعوت کردند. در آغاز پری و افسرانش مبهوت شدند. تالار گفتگو را از پارچههای زربفت، میزهای لاک و الکلی، میزهای تحریر و ساغرهای براق انباشته دیدند. سبکی و شفافیت ظرفهای چینی زرنگار با نقش

گلها و پرنده‌های گوناگون، زبان دریادار را به تحسین گشود. اینها چیزهایی بود که مردم تحصیل کرده ژاپن در زمان پری هدیه می‌کردند. امریکاییان مشروبات الکلی آورده بودند، ژاپنها در برابر آن‌ها غذاهای منقش و ظرفهای گوناگون دادند. امریکاییان سلاحهای آتشین پیشکش کرده بودند، ژاپنها در برابر قفسه لاک والکلی کتاب دادند. هدیه‌های هباشی، شامل چهارصد گونه صدف ژاپنی بود. این صدفها پسند افسران امریکایی نیامد، لیکن رئیس دانشگاه توکیو می‌دانست که دانشمندان و طبیعیدانهای در امریکا بودند که آنها را بسیار گرانبها می‌شمردند.

امریکاییان هرچه دقیقتر به پارچه‌های ابریشمین و ظرفهای چوبین می‌نگریستند، هدیه‌های ژاپنها را کم ارزشتر از هدیه‌های خود می‌یافتند. دریادار خود نیز آنان را چنین می‌دانست. شاید ژاپنها به نهان امریکاییان را هم مانند همه مردم غرب به دیده تحقیر می‌نگریستند و آنان را «وحشی» می‌پنداشتند. ادوارد مک کولی^۱، افسر کشتی پوهاتان چنین زمزمه کرد: «در اینجا هیچ چیز نیست که بهتر از آنها در امریکا نسازند!»

ژاپنها چنانکه گفتی نو میدی پری را احساس کرده‌اند، او را به اطاق کوچک مجاور راهنمایی کردند تا هدیه‌هایی را که ممکن بود بیشتر به کار نیروی دریایی بیاید، دریافت کند. در آنجا سه تفنگ فنیله‌ای و دو شمشیر که نشانه روح نظامی ژاپن بود، به او دادند. سرانجام که دوستی آنان اوج یافته بود، مجموعه کاملی از سکه‌های

ژاپنی به او پیشکش کردند. این کار با قانونهای ژاپن مغایرت داشت. دیر-زمانی بود که دادن پول ژاپنی به بیگانگان جرمی بزرگ به شمار می‌رفت. اگر در یادار می‌پنداشت که حال می‌تواند هدیه‌هایش را گرد آورد و شکوهمندانه به کشتی خویش بازگردد، اشتباه می‌کرد. هنوز از روز چندان بر نیامده بود. ژاپنیها هنوز چند هدیه دیگر برای او داشتند. نخستین آنها يك كوه برنج بود: دویست کیسه برنج که هریك از آنها شصت کیلو وزن داشت. کیسه‌ها را در ساحل روی هم نهاده بودند و آماده بارگیری در قایقهای پری بود.

اندیشه امریکاییان گرد این پرسش دور می‌زد: «چرا برنج؟». آنان اندکی گوشت تازه را به این کوه برنج ترجیح می‌دادند، چون از خوردن قرمه خوک و کلوچه خشك خسته شده بودند. هوس میوه تازه و گوشت نرم ما کیان داشتند.

دیلماج در این باره چنین توضیح داد: «میان ما مرسوم است که به هدیه‌های امپراتور، مقدار معینی برنج بپردازیم.»

هنگامی که پری و افسرانش حیران بودند که با این همه برنج چه کنند و آنها را در کدام جای کشتیها بارگیری کنند، بیست و پنج مرد دیوپیکر، همچون گروهی پیل مست به سوی ساحل شتافتند. بلندی قامت آنان به نظر امریکاییان دو متر و سنگینی آنان بیش از نیم خروار نمود می‌کرد. مردان دیوپیکر پیشبندهای ارغوانی و طلائی رنگ خود را از تن بر گرفتند. جز لنگی ابریشمین دیگر چیزی بدن برهنه آنان را نمی‌پوشاند.

گردنهای گاو مانند و سینه‌ها و دست و پای ستبر آنان بسیار فربه بود. گونه‌هاشان چنان فربه بود که چشمها و بینی‌هاشان به زحمت دیده می‌شد. یکی از بزرگترین و فربه‌ترین آنان در برابر دریادار سینه‌اش را پیش آورد، دستهایش را گشود و مشت‌هایش را گره کرد.

یکی از نمایندگان ژاپنی از پری خواهش کرد: «جناب، ماهیچه‌های او را لمس کنید. او را بیازمایید و ببینید که نیروی او تا چه پایه است.» پری بازوی ستبر مرد را لمس کرد و آنرا همچون صخره خارا یافت. به گردن او دست نهاد و دید چیزی که لابه‌های چربی به نظر می‌آمد، ماهیچه‌هایی است به سختی سنگ. دریادار از شگفتی سر تکان داد. در همه سفرهایش هرگز با چنین منظره‌ای روبرو نشده بود!

مرد دیوپیکر، که از تحسین حاضران خرسند شده بود، غرشی بر آورد.

او و دیگر مردان دیوپیکر، کشتی گیران حرفه‌ای ژاپن بودند. این ورزش نخستین بار در یونان باستان، در زمان «همر» حماسه سرای بزرگ، پدید آمده بود. ژاپنیها در طی چند قرن ورزش کشتی را که خود آنرا سومو^۲ می‌نامیدند، پیشرفت داده بودند.

کشتی گیران بایستی پیکری چون دیو و نیرویی چون نیروی گاو نر می‌داشتند. صدها سال بود که شاهزادگان ژاپن، کشتی گیران را پرورش می‌دادند و برای سرگرمی خویش نگاهداری می‌کردند.

برای کشتی سومو، دو مرد در میان دایره‌ای به قطر چهار متر

گلاویز می‌شوند. شکست با کسی است که جزپاها، قسمت دیگری از بدنش با زمین تماس یابد، یا به‌زور حریف پایش از دایره بیرون افتد. پیش از آنکه مسابقه آغاز شود، پری می‌بایست قدرت‌نمایی کشتی‌گیران را تماشا کند. به يك فرمان، بیست و پنج مرد دیوپیکر، کیسه‌های شصت کیلویی برنج را، دو تا دو تا برداشتند و آنها را به لب دریا بردند. یکی از آنها کیسه‌ای را میان دندانهایش گرفت. دیگری، همچنان که کیسه‌ای را میان بازوان ستبرش گرفته بود، پشتک زنان خود را به کنار دریا رساند.

آنگاه پری و افسران بر سکوهایی که در بیرون تالار گفتگو قرار داشت جای گرفتند تا مسابقه کشتی را تماشا کنند. کشتی‌گیران دو به دو آرام به میدان آمدند. بنا بر قانون و سنت سومو، کشتی‌گیران تا نزدیک زمین خم شدند، به یکدیگر نگریستند و به انتظار شروع مسابقه ماندند. در اثنای انتظار، مانند دو اسب بی‌شکیب، پاهایشان را محکم به زمین کوفتند، کف دستهایشان را خاک مالیدند و سپس مشتی خاک بر شانه‌های خود افشاندند.

در همان لحظه دو مرد دیوپیکر به سوی یکدیگر خیز برداشتند و بدنهایشان را چنان به هم کوبیدند که اگر گاو نر می‌بودند، از پای در می‌آمدند. بازوان خود را که به بازوان گوریل می‌مانست، گرد بدن همدیگر قلاب کردند، و هر يك می‌کوشید که دیگری را از دایره بیرون افکند یا به روی خاک در اندازد. در گیرودار این گلاویز شدن، جنبشی به چشم نمی‌خورد، لیکن پری تلاش ماهرانه‌ها و فروختگی کردن و چهره‌های

حریفان را می دید.

ناگهان یکی از کشتی گیران به سختی بر زمین افتاد. به او کمک کردند تا از زمین برخاست و از میدان بیرون رفت. بدین ترتیب نخستین مسابقه پایان یافت.

آنگاه نوبت آزمایش نیروی سباعانه و پایداری کشتی گیران رسید. یکی از دیوپیکران در میدان ایستاد، به جلو خم شد، یکی از پاهایش را پیش آورد تا خود را استوار دارد و سرش را فرو گرفت. دیگری همچنان که مانند گاونر می غرید، به میدان شتافت. سرش را که پایین گرفته و جلو آورده بود به سر حریف خود کوفت. مدافع بی آنکه کوچکترین تکانی بخورد، ضربه را تاب آورد. لیکن خون از پیشانی شکافته اش فرو ریخت و چهره اش را رنگین ساخت.

آن يك پی در پی می تاخت و این يك پایداری می کرد. چهره هاشان به خون آغشت و همچنان که بدنهای هیولای خود را به یکدیگر می کوبیدند، سینه هاشان از ضربه ها آماس می کرد.

امریکاییان را نیروی این قهرمانان به حیرت نیاورده بود. اسپالدینگ^۲ از کشتی میسی سیپی عقیده مند بود که قهرمانان مشت زن امریکا بدون شك می توانند آنان را به آسانی از پای در آورند. مك كولی، که در آن هنگام نایب فرمانده کشتی پوهاتان بود، گفت: «کشتی گیرانی که من دیده ام، اگر زور و رزی این قهرمانان را می دیدند، یقیناً خنده شان می گرفت.» در یادار هم نظرش این بود که مسابقه آنها چیزی جز يك

نمایش وحشیانه نیست.

بیشتر امریکاییان از این مسابقه در خود احساس نفرت کردند، گرچه مشت‌زنان امریکای آن‌روز با مشت‌های خالی یکدیگر را درهم شکسته و خون‌آلود می‌کردند. هنگامی که پری بانمایندگان ژاپنی به‌سوی ساحل گام برمی‌داشت، احساس کرد که از زندانی اختناق‌آور به‌هوای تازه و پاک آمده است. دوباره اندیشید که امریکاییان چه بسیار متمدن‌تر و روشنفکرتر از ژاپنی‌ها هستند.

پری تصمیم گرفت که در برابر این مهمانوازی، در کشتی خود جشنی برای ژاپنی‌ها برپا دارد. فرصتی که می‌بایست پیش آید، اینک پیش آمده بود. گفتگوهای پیمان در حال پیشرفت بود. پیروزی گروه دریادار نزدیک می‌شد.

دریادار پیش‌از رفتن از هیاشی دعوت کرد که سه‌روز دیگر به کشتی او بیاید. دریادار، که فکر می‌کرد مهمانانش ممکن است بیست‌تن باشند، گفت: «نمایندگان دیگر، دیلماجه‌ها و معاونان را نیز با خود بیاورید. چندتن خواهند بود؟»

هیاشی لحظه‌ای به‌اندیشه فرو رفت، با همکارانش مشورت کرد و آنگاه به‌نرمی پاسخ داد: «بدون حاجبان، هفتاد تن خواهیم بود!»



۱۷

نمایش خنیاگران

در آن سهر روز دریادار پری برای مهمانی کوششهای فراوان به کار برد. جشنی ترتیب داده بود که برای ژاپنیها بسیار با شکوه و فراموش نشدنی بود. باروش منظمی که داشت از هیچ چیز فروگذار نکرد: درود و احترام، خوراک و شراب، جای نشستن مهمانان و ترتیب پذیرایی بعد از ناهار.

دریادار برای این مهمانی گاو، گوسفند و ماکیان زنده نگاهداشته

بود. در این هنگام فرمان داد که آنها را بکشند و خوراکیهای گوناگون بپزند. فرمانهای او از کشتی پوهاتان به همه افسران و ملوانان رسید. کشتی ساسکوهانا، که پیش از آن مقراب بود، برای مأموریتی به شانگهای رفته بود؛ لیکن کشتی پوهاتان نیز برای مهمانی بهمان اندازه مناسب بود.

با اینکه پهنای کشتی جدید دریادار، يك سوم پهنای کشتی ساسکوهانا بود، عرشه بالایی آن جا برای تالار مهمانی باشکوهی داشت. پری می دانست که نمایندگان شگون، از اینکه با زیردستان خود گرد يك ميز بنشینند، خواهند رنجید. به همین جهت بود که دریادار نیز همیشه جز با ناخدایان کشتیها، فرزند و منشی خود ناوبان اولیور هازارد پری، و دستیاران دیگرش، برای صرف خوراك نمی نشست.

از این رو، در اطاق پری ميز مجلسی برای دریادار، ناخدایان کشتیهایش و پنج نماینده ژاپنی و دیلماجهای آنان قرار داده بودند. امریکاییان و ژاپنیهای دیگر می بایست در عرشه کشتی زیر سایبانی بسیار بزرگ، گرد میزهایی دراز بنشینند.

روز جشن، روزی گرفته و توفانی بود. قایقهای امریکاییان، که بزرگان ژاپنی را از ساحل می آورد، روی موجها بالا و پایین می رفت و پهلوه به پهلوه می شد. بیشتر ژاپنیها هنگامی که به کشتی درآمدند، از جنبش زیاد، حالت تهوع به آنان دست داده بود. همینکه با گامهای نااستوار از پلکان کشتی فرمانده بالا رفتند، دیدند که پرچم سیاه و سپید شگون آنان به بالای دکل کشانده می شود. دیری نگذشت که پرچم آنان در باد

تند ماه مارس به اهتزاز درآمد.

برای آنکه ژاپنیها نفسی تازه کنند و تهوع آنها فرو بنشیند، امریکاییان طرز کار یکی از کشتیهای سیاه فام را به مهمانان خود نشان دادند. نخستین باری بود که هیاشی و همکارانش به عرشه کشتی در می آمدند. دردماغه کشتی برای سرگرمی مهمانان خمپاره اندازی پی در پی شلیک می کرد. موتورهای کشتی عظیم پوهاتان به افتخار مهمانان روشن شد و با گردش چرخهای پره دار بزرگ به لرزش و تکان درآمد.

وقت آن رسید که به ناهار بنشینند. نمایندگان، که هیاشی آنها را راهنمایی می کرد، در اطاق دریادار آسودند. دیگر مهمانان به عرشه بالایی رفتند و زیر سایبانها، گرد سه میز دراز نشستند.

پری از روی کاردانی، جای افسران و دیلماجهای امریکایی را گرد میزها چنان معین کرده بود، که با هر چهار مهمان ژاپنی یک امریکایی هم نشین می شد. هنگامی که مهمانان روی صندلیهای چوبی نشستند، نوازندگان که روی بام موتورخانه کشتی جای گرفته بودند، نواختن آهنگی را آغاز کردند. در ژاپن که مردم همه روی زمین چمباتمه می زدند، صندلی وسیله ناشناخته ای بود.

روی میزها را یکسر خوراک گوشت گاو، گوسفند و ماکیان، سبزی و میوه های گوناگون، و شراب گوارای فراوان فرا گرفته بود. پری از نوشابه های گیراتر و تندتر از شراب نفرت داشت. در باب زیانهای میخوارگی برای ملوانان خود بارها سخن گفته بود. از کشیدن سیگار و پپ بیزار بود. گاهی، پس از آنکه با دوستان ناهاری صرف می کرد،

سیگاری روشن نکرده میان دندانهایش می گرفت و همچنان می نشست. این کار را هم تنها از آن نظر می کرد که می خواست مردی معاشر و خوش مشرب جلوه کند.

در این مهمانی دیگر به آنچه برایش خوشایند یا ناخوشایند بود، اهمیت نمی داد.

او در سفر نخستین خود دریافته بود که بیشتر ژاپنها نوشابه های تند و گیرای غربیان را دوست دارند. مهمتر از این، تندی و گیرایی نوشابه ها سرسختی را از ژاپنها می گرفت و آنان را وامی داشت که با آزادی و بی پروایی بیشتری سخن بگویند.

هیاشی می کوشید که با خوردن و نوشیدن زیاد، خدشه ای به بزرگواری و جلال خود وارد نیاورد. ژاپنهای دیگر با چنان شتابی به خوردن و نوشیدن پرداختند که امریکاییان را به حیرت آوردند.

بی آنکه ترتیبی را رعایت کنند از آنچه روی میزها چیده شده بود، خوردند: گوشت سرخ کرده و ماهی، شوربا و شربت، میوه و ماکیان، ترشی و مربا، همراه با اشتهای فراوان آمیخته به هم فرو می دادند.

یکی از افسران، آمیزه ای از سوس گوجه فرنگی و سرکه دریک جام شراب به دست ژاپنی مجاور خود داد تا ببیند که در او چه تأثیری خواهد داشت. مرد ژاپنی جام را سر کشید و هیچ گونه دگرگونی در حال او پدید نیامد.

ژاپنهای به دنبال خوراک، آبشاری از لیکور و شراب در گلوی خود سرازیر کردند. خدمتکاران پی در پی جامهای خالی را از شامپانی لبریز

می کردند. ژاپنیها علاقه خاصی به عرق تند آلبالو نشان دادند و ساغرهای بی حساب از آن نوشیدند. میان مهمانان عرشه کشتی غوغایی برپا شده بود. امریکاییان و ژاپنیها از جا می جستند تا به سلامت مردم دو کشور، به سلامت زنان امریکا و ژاپن، و به سلامت ناوگان، جامهاشان را بنوشند. یکی از ژاپنیها در حالی که به زحمت تعادلش را حفظ می کرد، ایستاد و جامش را به سلامت «ژاپن و کالیفرنیا» نوشید و گفت: «امیدوارم که این دو سرزمین به یاری نیروی بخار متحد شوند!» دیری نگذشت که غوغای ژاپنیها، آهنگ تند و نشاط انگیز نوازندگان را نارسا کرد.

هنگامی که همه به اندازه گنجایش و بیشتر از آن خوردند و نوشیدند، مهمانان ژاپنی دستمالهای کاغذی درازی از زیر خرقه های خود درآوردند. آنچه از خوراکیها برجا مانده بود، مقداری گوشت سرخ کرده، تکه ای کیک، یک ران ماکیان و تمام محتوی نمکدانی را در این کاغذها پیچیدند و آنها را در آستینهای گشاد خود پنهان کردند.

مرسوم ژاپنیها بود که در مهمانیها باقیمانده خوراکیها را با خود می بردند و نمی گذاشتند به هدر رود. گذشته از این شاید خانواده هاشان که به این مهمانی نیامده بودند، هوس چشیدن خوراکیهای امریکایی را داشتند. که می توانست از این بابت آنانرا ملامت کند؟

صدای رسای دریادار همچون بانگ شیپور همه را شکافت:
«آقایان، اکنون سکوت می کنیم تا بتوانیم آهنگ خنیاگران را بشنویم!»

دیلماجها دیگر فرصت آنرا نداشتند که کلمه «خنیاگر» را برای

ژاپنها ترجمه کنند. ژاپن باستان نیز غزلسرایان و دلکان آواره بسیاری به خود دیده بود. لیکن هیچ یک از دیده ها و شنیده های ژاپنها به آمادگی آنان برای آنچه اکنون در عرشه کشتی پوهاتان می دیدند و می شنیدند، کمکی نمی کرد.

دریادار برای انبساط خاطر مهمانان، نمایشی به شیوه نمایش خنیاگران سیاه چهره قدیم ترتیب داده بود. نمایشنامه را ملوانان خود نوشته بودند، آنرا تمرین کرده بودند و چهره هاشان را با چوب پنبه سوخته سیاه فام ساخته بودند. در این هنگام نه تن از آنان باتار و دایره زنگی به صحنه ای که باشتاب آراسته بودند، گام نهادند.

ژاپنها که مفتخرأ بر صندلیهای نخستین ردیف نشسته بودند، با شگفتی زمزمه آغاز کردند. هرگز چنان سرهایی انبوه از مو، چنان پیراهنهای سپیدی با آن یقه های بسیار بزرگ، چنان چهره های سیاه زغال مانند و چنان نیم تنه های زرد و سیاه عجیب ندیده بودند.

آقای بونز^۱ از آقای سامبو^۲ پرسید: «ها-ها، سامبو چطوری؟» سامبو دایره زنگیش را به صورت بونز کوفت و بدین ترتیب به او پاسخ داد. ژاپنهای مؤدب که می کوشیدند خنده خود را فرو بخورند، نزدیک بود خفه شوند. بزودی آنها هم مانند امریکاییان، خنده های بلند و بی پروا بر آوردند.

حتی شاهزاده هیاشی نیز از زور خنده می لرزید. آنان به مفهوم شوخیها پی نمی بردند، لیکن مانند همه مردم از رفتار دلکان که خود

زبانی گویا داشت سر در می آوردند.

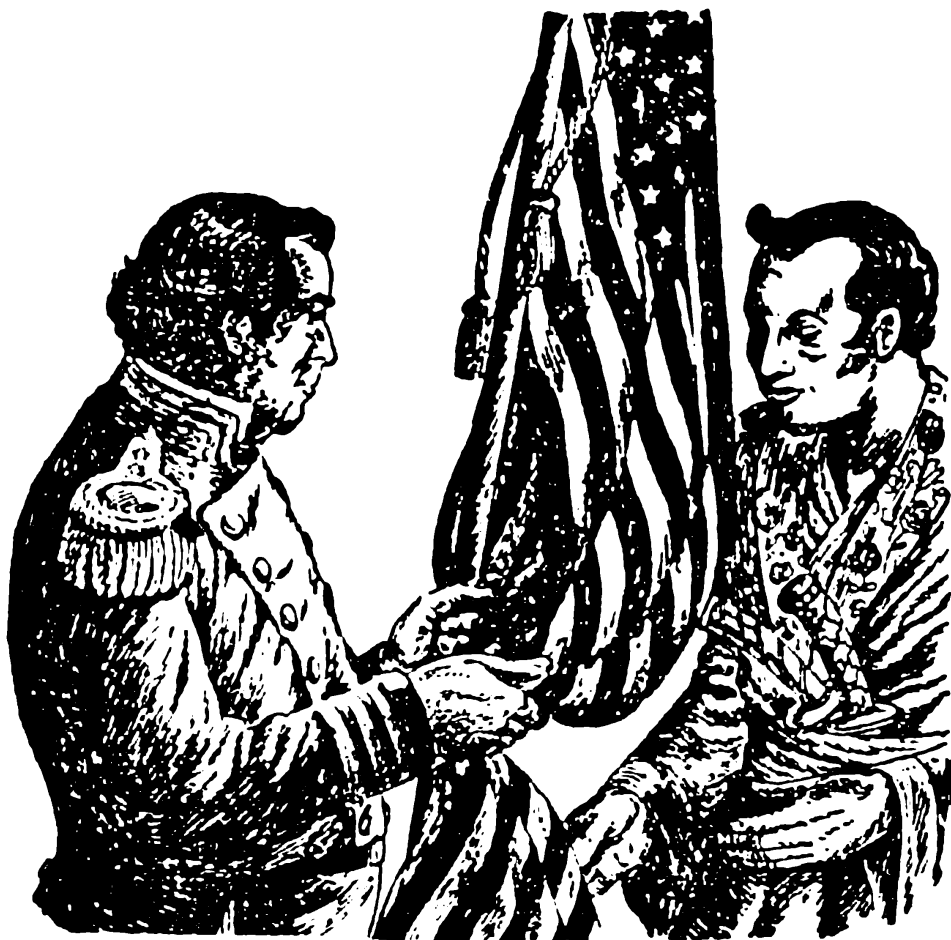
نمایش در شامگاه پایان یافت. دیگر هنگام بازگشت ژاپنها رسیده بود، لیکن عده‌ای از آنان شراب فراوان و نوشابه‌های گیراتر نوشیده بودند. يك تن از پنج نماینده ژاپنی که از دیگران کهنسالتر بود، چنان مست و ناهشیار شده بود که دستهایش را برگردن پری حلقه کرد. چنان سخت او را در میان بازوان خود فشرد که سردوشیهای تازه روی شانه‌های پهن دریادار، شکسته و چروکیده شد.

نماینده مست با حرارت فراوان به زبان ژاپنی، پی در پی به دریادار چنین اطمینان می‌بخشید «ژاپن و امریکا، همه یکدل!»

دریادار خود را از میان بازوان او بیرون کشید و خواست که گفته نماینده ژاپنی را برای او ترجمه کنند. به گوشش رسید که کسی می‌گوید: «گمان نمی‌کنم که دریادار در برابر این رفتار از خود شکیبایی نشان دهد!» پری گفت: «اوه، اگر فقط به امضاء کردن پیمان تن در دهد، آزاد خواهد بود که هر طور بخواهد رفتار کند!»

ژاپنی مست تلوتلو خوران به سوی قایق خود رفت. يك تن از همراهانش که هشیارتر بود و استوارتر گام بر می‌داشت، زیر بازوی او را گرفته بود. در این هنگام به نشان خدا حافظی، هفده توپ از کشتی ساراتوگا^۲ طنین افکند. هنگامی که همه مهمانان سلامت به ساحل رسیدند، پری اندیشناك در تاریك روشن شامگاه، در عرشه کشتی به گام زدن پرداخت.

امیدوار بود که این جشن و خوشگذرانی، دوستی ژاپنیها را
شکوفاتر کند و رغبت آنان را به امضاء پیمان برانگیزد. چند روز دیگر
روشن می شد که کوششهای دریادار که این بار بیشتر سمت میزبان و
برگزار کننده ضیافت را داشت، ثمر بخش و ارزشمند بوده است.



۱۸

سرانجام پیمان

آمیژه این همه خوراکیها و شرابه‌های عجیب، همان نتیجه‌ای بود که انتظار آن می‌رفت. بامداد دیگر که پری برای ادامه گفتگو در پیرامون پیمان به ساحل رفت، جز هیاشی، همه نمایندگان ژاپنی چنان به نظر می‌آمدند و چنان رفتار می‌کردند، که گفتمی به سردردهای شکنجه‌آوری دچارند.

حالتشان خوش نبود، و حتی نمی‌کوشیدند که قیافه آرام و خوشایند

به خود بگیرند. مجادله می کردند، به خود می پیچیدند. بیتابی نشان می دادند و در برابر کوچکترین نکته پیمانی که پیشنهاد می شد، از گفتگو لب می بستند.

رفتار نمایندگان ژاپنی به رفتار بازیکنانی شباهت داشت که در میدان فوتبال، حریف را نیرومندتر ببینند و دلیرانه از دروازه میدان خود دفاع کنند. آنان می دانستند که پری حریف بسیار نیرومندی است. نیروی او در توپهای بزرگی که می توانست شهرهای پرجمعیت ژاپنها را با خاک یکسان کند، نهفته بود.

ژاپنها می اندیشیدند که شاید زمانی کشور آنان نیز سلاحهایی را که پری نشان داده بود بسازد و به کار برد. در آن هنگام ژاپن نیز می توانست تهدیدهای «وحشیان» بیگانه را عیناً پاسخ دهد. لیکن در این زمان تنها چاره ژاپنها این بود که مذبوحانه دست و پا بزنند، تا آنجا که می توانند طفره بروند و پس از پافشاری و سرسختی فراوان تسلیم شوند. یکی از نمایندگان اظهار داشت که ژاپنها مانند امریکاییان معمولاً؛ مقصود خود را مستقیم و بیدرنک بیان نمی دارند. او این موضوع را چنین روشن ساخت:

«فی المثل، فرض کنید که چندین ژاپنی گرد هم آمده اند و می خواهند به دیدار کشتیهای امریکایی بیایند. یکی می گوید: بامداد زیبایی است. دیگری چنین می افزاید: وجه دل انگیز است! آنگاه سومی اظهار می کند: کوچکترین موجی بر سینه دریا به چشم نمی خورد. سرانجام چهارمی پیشنهاد می کند: بیایید برویم کشتیها را ببینیم!»

یکی دوبار دریادار نقاب گشاده و آرام دوستی را بالا زد و چهره عبوس و هراس آور خشم را به آنان نمود. ژاپنیها را آگاه ساخت که چنانچه برای کمک به کشتی شکستگان و توفانزدگان امریکایی روی موافق نشان ندهند، امریکا به دیده ستمگر و ناانسان به آنان خواهد نگریست.

دریادار چنین گفت: «اگر کشور شما چهره دشمن به خود بگیرد، چنانچه ناگزیر شویم، داروندار خویش را در راه جنگ خواهیم نهاد. کشور ما بتازگی با کشور همسایه اش مکزیك پیکار کرده است. ما در این پیکار حتی به پایتخت مکزیك حمله کردیم و آنرا به تصرف آوردیم. ممکن است در صورت مشابه کشور شما نیز با چنین وضعی روبرو گردد.»

این لحن تهدید آمیز برای دریادار که می گفت از در دوستی در آمده است، شایسته نبود. هیاشی، رئیس نمایندگان ژاپنی، پاسخ داد: «دولت ما آنگونه که شما بیان کردید وحشی و ناانسان نیست. ما در اهمیتی که به زندگی انسانی و صفا و آرامش آن می دهیم، از هر کشور دیگر پیشی گرفته ایم. بدین جهت بیش از سیصدسال است که در سایه صلح زندگی می کنیم. اگر ما اینقدر وحشی بودیم که زندگی انسان را ارزان و ناچیز می شمردیم، پدید آمدن این وضع که شرح آنرا گفتیم، هرگز امکان پذیر نبود.»

نماینده شگون سخن خود را چنین دنبال کرد: «اگر در سالهای گذشته نسبت به پاره ای از ملوانان امریکایی با خشونت رفتار شده است،

بدین سبب بوده است که آنان در ساحل بدرفتاری کرده اند و قانونهای ژاپن را زیر پا نهاده اند. اگر ایالات متحده واقعاً زندگی انسان را ارزشمند بشمارد، هرگز در راه جنگ با ژاپن و آزار مردم آن گام نخواهد نهاد.» ژاپنها برای یکی از درخواستهای پری مانند حصار پولا دین پایداری می کردند. آنان حاضر نبودند به پیمانی که امریکا چند سال پیش در زمینه بازرگانی کامل با چین بسته، تن بدهند. هیاشی بالحنی پاسخ گفت که ژاپن نیازی به پیمان بازرگانی ندارد، چون بدون فرآورده های بیگانگان باخرسندی و آسایش روزگار می گذرانند.

لیکن چنان می نمود که هدیه ها، بزرگداشتها و مهماننوازی پری تأثیر شایانی داشته است. ژاپنها در باب امضاء پیمانی محدود، یعنی گشودن دوبندر به روی کشتیهای امریکا موافقت کردند. یکی از آنها بندر کوچک ماهیگیری شیمودا^۱ در فاصله تقریباً صد و چهل کیلومتری جنوب غربی توکیو بود.

دیگر بندر بزرگتر ها کوداته^۲ در کنار جزیره شمالی هوکایدو^۳ بود. پری گشایش این بندر را پیروزی واقعی دانست، چون هوکایدو در کنار نزدیکترین راه شمال غربی امریکا به ساحل چین قرار دارد. در پایان پری و نمایندگان ژاپنی با شرطهای کافی موافقت کردند که در ۳۱ مارس ۱۸۵۴ پیمان را امضاء کنند. این پیمان در کتابهای تاریخی به نام پیمان کاناگاوا^۴ شناخته شده است. کاناگاوا نام شهر بزرگی است که تالار پیمان در نزدیکی آن واقع بود.

ماده‌های اصلی پیمان بدین قرار بود:

۱- «میان ایالات متحده آمریکا و امپراتوری ژاپن، و میان مردم این دو کشور صلح کامل و همیشگی و عمومی برقرار خواهد بود، بی آنکه برای نقطه‌های مختلف دو کشور وساکنان آنها استثنائی در میان باشد.

۲- «بندر شیمودا، که قلمرو ایدزو است و بندر ها کوداته که قلمرو ماتسومای^۵ است، برای لنگر انداختن کشتیهای امریکاییان آزاد خواهد بود، تا در این دو بندر ذخیره هیزم، آب، خوراک، زغال سنگ و نیازمندیهای خود را تا آنجا که ژاپنها در اختیار و مهیادارند، فراهم آورند.

۳- «هرگاه که کشتیهای ایالات متحده آمریکا در نزدیکی ساحلهای ژاپن دچار غرق و شکستگی شوند، کشتیهای ژاپنی به آنان کمک خواهند کرد و سر نشینان آنها را به شیمودا، یا ها کوداته خواهند برد و آنان را به هم میهنانشان که برای این امر گماشته می شوند، خواهند سپرد.

۴- «این کسان کشتی شکسته و دیگر مردم ایالات متحده در ژاپن هم مانند کشورهای دیگر آزاد خواهند بود. آنان محکوم به محدودیت نخواهند بود و تنها از قانونهای ژاپن پیروی خواهند کرد.

۵- «کسان کشتی شکسته و دیگر مردم ایالات متحده، که به طور موقت در شیمودا و ها کوداته زندگی خواهند کرد، پیر و قیدها و محدودیت هلندیها و چینیهایی که در ناگازاکی هستند، نخواهند بود. آنان در شیمودا آزادی خواهند داشت که تا حدود یازده کیلومتر و در ها کوداته تا حدودی

که پس از دیدار اعزامیان امریکا از آن مکان تعیین خواهد شد، به هر جا که خواهند، بروند.

۶- «موافقت می‌شود که هرگاه در آینده دولت ژاپن امتیازهایی به ملت یا ملت‌های دیگر بدهد که در این پیمان به امریکا و مردم آن داده نشده است، آن امتیازها بدون درنگ و رایزنی به امریکا و مردم آن نیز داده شود.

۷- «کشتیهای ایالات متحده مجاز نیستند که به بندر دیگری جز شیمودا و ها کوداته بروند، مگر به حکم اضطرار یا ضرورت جوی.

۸- «از طرف دولت امریکا کنسولها یا نمایندگان تعیین خواهند شد که هجده ماه پس از امضاء پیمان، هر وقت بخواهند در شیمودا اقامت کنند؛ مشروط بر اینکه هر يك از دو دولت چنین قراری را لازم بیندارد.»

این شرطها کمتر از حد امیدواری پری بود. او پنج بندر خواسته بود و اینك به گشایش دو بندر دست می‌یافت. این دو بندر هم به هیچ وجه از بهترین بندرهای ژاپن نبود. شیمودا لنگرگاهی بود باریك، صخره‌ای خطرناك در میان آن قرار داشت و از شاهراه‌های بازرگانی دور بود. ها کوداته نیز در بیشتر روزهای سال گرفته و مه‌آلود بود.

با اینهمه در یادار پیر بی‌اندازه خرسند بود. او ژاپنیها را واداشته بود که دروازه سخت بسته کشور خود را، اگر به اندازه شکاف باریکی هم شده، به روی مردم امریکا بگشایند. بیش از دوست سال بود که هیچ کشوری نتوانسته بود به چنین پیروزی درخشانی دست یابد. پری امیدوار

و مطمئن بود که امریکاییان دیگر در سالهای آینده خواهند توانست شکاف این دروازه نیم گشوده را بیشتر و بیشتر کنند.

همینکه پیمان امضاء شد، در یادار به عنوان آخرین هدیه، يك پرچم امریکا به او پیشکش کرد.

پری چنین گفت: «این عالترین نشانه بزرگداشت و دوستی ملی است که من می توانم به شما پیشکش کنم.»

هیاشی، که همواره می کوشید احساسهای خود را پنهان دارد، فقط در پاسخ گفت:

«از محبت فراوان شما سپاسگزارم.»

از آنجا که در این سفر ژاپنیا نقش میزبان داشتند، نوبت آنان بود که برای پری و افسران جشنی خاص برپا دارند. در این مهمانی، امریکاییان شوربای غلیظ ماهی، کباب خرچنگهای کوچک، تکه های ماهی سرخ کرده، میگوی جوشانده، نان قندی و فطیر کوچک خوردند. هنگامی که خوراك لذیذ و کم پایان یافت، امریکاییان هنوز گرسنه بودند. پری اطمینان داشت که در جشن خود بیست برابر این به ژاپنیا خوراك داده بود.

لیکن چنانچه ژاپنیا در آن روز همین اندك خوراك را هم به او و یارانش نمی دادند، همچنان شاد و خرسند بود. بیدرنگ فرمان داد که کشتی بادبانی ساراتوگا، راه میهن درپیش گیرد و متن پیمان را ببرد. این کشتی چهار سال بود که در آبهای شرقی ماندگار بود. ملوانان آن بسیار خسته و بیش از حد تاب و توان دلتنگ وطن بودند.

هنگامی که ساراتوگا بادبان افراشته به جنبش درآمد، وجاشویان دیگر باز می‌گشتند و نوازندگان آهنگ «میهن، ای میهن عزیز» را می‌نواختند، بسیاری از همراهان پری در گلوی خود احساس عقده می‌کردند. آنان نیز ماهها بود که از وطن دور مانده بودند. آرزو می‌کردند که کاش در عرشه کشتی ساراتوگا می‌بودند.



۱۹

«خود را خواهیم کشت!»

اکنون که پیمان امضاء شده بود، انگار از هر دو جانب حصارها فرو ریخته بود. مردم عادی ژاپن، بی آنکه باچهره عبوس و خشم آمیز صاحبمنصبان ژاپنی رو برو شوند، می توانستند دوستی خود را به امریکاییان نشان دهند. پری اجازه داد که کارگران ژاپنی از کشتیهای امریکایی دیدن کنند. می دید که آنها از دیدن همه چیز، بویژه جامه های امریکایی به شگفت درمی آیند.

دریادار بعدها در گزارش خود چنین یاد آور شد: «ژاپنها با اشتیاق می کوشیدند که از جامه های رسمی امریکاییان نمونه بردارند و علاقه شگفت آوری به تکمه نشان می دادند. برای گرفتن يك تکمه بارها خواهش می کردند و هنگامی که این هدیه ناچیز به آنها پیشکش می شد، آن را همچون گرانباترین چیزها پنهان می کردند.»

علت این بود که مردم ژاپن برای روی هم آوردن و بستن لباده ها و خرقه های خود تنها کمرپیچ و نواری به کار می بردند.

ملوانان امریکایی نیز آزادی بیشتری یافته بودند و می توانستند از حیطه محدود کشتی تا ساحل گام فراتر نهند. تازمانی که هنوز پیمان امضاء نشده بود، تنها افسران ارشد پری و چند کارشناس که یکی از آنان دکتر ماروکارشناس کشاورزی بود، اجازه داشتند که در آبادیهای اطراف به گردش بپردازند.

سرانجام ملوانان نیز توانستند گردش خود را تا چند کیلومتر دورتر از بندر یو کوها ما ادامه دهند. زیبایی چشم اندازها، آراستگی دهکده ها، کشت و کار استادانه مزرعه های کوچک، و فروتنی و ادب مردم را نظاره می کردند.

در نخستین روز گرم بهار، دریادار نیز چند پله ای از مسند وقار و شکوه خود فروتر آمد، تصمیم گرفت که او نیز به گردشی طولانی در ساحل بپردازد. از دیدن بوته های بسیار بلند کاملیا، که پوشیده از گل های شکفته سرخ و سپید بود، به حیرت فرو می رفت. درختان گوجه شکوفه کرده بود، و درختانی که دوماه پیش در هنگام ورود دریادار سراپا برهنه

بود، برگهای نورسته آنها را روشن و آراسته ساخته بود. هنگامی که دریادار همراه افسران خود، صاحبمنصبان و دیلماجهای ژاپنی گام برمی داشت، پیشامدی خاطر او را آزرده. همچنان که به نخستین دهکده نزدیک می شد، یکی ژاپنی را دید که شتابان پیش می آید و زنان و کودکان را به درون خانه ها می راند. پری با سیمای خشم آلوده ای که ملوانانش همواره از آن هراس داشتند به یکی از صاحبمنصبان ژاپنی رو کرد و گفت: «شما نباید فرمان دهید که زنان ژاپنی را برانند. من می خواهم هرچه بیشتر مردم را ببینم، می خواهم از زندگی آنان تا آنجا که می توانم آگاه شوم.»

از فرمان دریادار پیروی کردند. در دهکده دوم همه مردم گرد دریا سالار تنومند امریکایی، که از بیشتر ژاپنها بلند بالاتر، درشت اندام تر و موی انبوه تر بود، جمع آمدند. کدخدای ده، پری را برای چای به خانه اش دعوت کرد. همسر و خواهر کدخدا با پاهای برهنه این سو و آن سوی می رفتند. برای مهمان خود فنجانهای کوچک چای، کیک، نان قندی و شراب تندوگیری برای برنج که ژاپنها خود آن را ساکه^۱ می نامند، آوردند.

هنگام پذیرایی از دریادار مانند خدمتکاران امروز ژاپنی بهزانو می افتادند. سرهاشان را مانند عروسکهای کوکی فرومی گرفتند و با اینکه کلمه ای از سخنان او را در نمی یافتند، به روی او تبسم می کردند. همسر کدخدا به عنوان آخرین نشانه مهماننوازی، پسرک هشت

ماهه‌اش را به درون اطاق آورد تا دریادار او را ببیند؛ پسرک چهره‌ای کثیف و قیافه‌ای نامرتب داشت. هنگامی که دریادار تکه‌ای نان قندی به او داد، پسرک هشت ماهه سر تراشیده‌اش را باوقار خم کرد.

دریادار اندیشید که ژاپنها واقعاً مؤدبترین مردم جهان هستند.

حتی کودکان آنان نیز از این ادب برخوردارند!

دریادار که از تماشای سرسری زندگی مردم عادی ژاپن خرسند نبود، به کشتی خود بازگشت و تصمیم گرفت به تماشای جایی که هیچ يك از غریبان تا آن هنگام ندیده بودند، برود. اومی خواست پیش از آنکه راه وطن در پیش گیرد، نگاهی به شهر ممنوع و ناشناخته توکیو بیندازد. اطمینان داشت که ژاپنها نخواهند گذاشت او به درون شهر برود، لیکن دریادار می‌توانست به کشتیهای خود فرمان دهد که به بالای خلیج بروند و در دیدرس پایتخت بزرگ ژاپن لنگر بیندازند.

فرمان حرکت کشتیها در میان صاحبمنصبان ژاپنی وحشتی پدید آورد. همینکه دود سیاه از دودکش کشتی پوهاتان برآمد، دیلماجهای ژاپنی دیوانه‌وار با قایق به جانب کشتی شتافتند و از پری درخواست کردند که به شهر نزدیکتر نشود.

دیلماجهای چنین هشدار دادند: «جناب، زندگی شما و زندگی همه نمایندگان به خطر خواهد افتاد. اگر شما در نزدیک شهر لنگر بیندازید، شرف ما لکه‌دار خواهد شد، و همه ما ناگزیر خواهیم بود دست به هاراگیری^۲ بزنیم.



همسر کدخدا پسرک هشت ماهه اش را به درون اطاق آورد

هارا کیری که به معنی «شادان مرگ» است در ژاپن نوعی خودکشی بود که جزو آیین زندگی آنان به شمار می‌آمد. چنانچه سربازی در جنگ شکست می‌یافت، یا نامردی نشان می‌داد، و یا خاطر مخدوم یا سرورش را می‌رنجاند، به دست خود شکمش را با خنجر می‌درید. آنگاه یکی از دوستانش که نزد او ایستاده بود، شمشیر تیزی از نیام برمی‌کشید و سر او را از تن جدا می‌ساخت.

پری از این رسم باستانی ژاپن‌ها آگاه بود. شنیده بود که هر سال به طور متوسط، چهارصد تن از مردم ژاپن خود را به پیروی از هارا کیری می‌کشتند.

دیلماجهای آشفته اظهار داشتند که اگر کشتیها در نزدیک شهر لنگر بیندازند، شورشهایی در توکیو به پا خواهد شد. شگون نیز ممکن است به خطر افتد، و یقیناً لنگر انداختن کشتیها را اهانت خواهد شمرد.

یکی از دیلماجهای گفت: «همان‌دم که در آنجا لنگر انداخته شود، ما اگر در اطاق دریادار هم باشیم، همگی خویشتن را خواهیم کشت!» پری که نمی‌خواست گناه خودکشی مردم را به گردن گیرد، گفت که کشتیها را تادیدرس شهر توکیو خواهد آورد و لنگر نخواهد انداخت. از دیلماجهای خواست مادام که کشتیها به جانب شهر می‌روند، نزد او بمانند. آنها ماندند لیکن بیمار و رقت‌انگیز به نظر می‌آمدند.

توده‌های مه‌نمی‌گذاشت که امریکاییان توکیو را به روشنی ببینند. همچنانکه کشتیها با احتیاط نزدیکتر می‌شدند، ملوانان شب‌خانه‌های تنگ در تنگ و بیشمار را می‌دیدند. بیشتر این خانه‌ها، بامهای کوتاه و

نوكتيز داشتند، و به بامهایی که پری و همراهانش در دهکده‌های دور و بر یو کوها ما دیده بودند، می‌مانست. سدها و دژهای نیمه‌تمام نشان می‌داد که ژاپنها به افزودن نیروی دفاعی خود پرداخته بودند، لیکن تقریباً همزمان با دومین سفر پری عقیده خود را تغییر داده بودند.

کشتیها دور زدند و آرام به لنگرگاه خود بازگشتند. دیلماچها که بی‌اندازه آرامش و تسکین یافته بودند، احساسهای درونی خود را آشکار نمی‌کردند و برای صرف خوراک و شراب نزد پری و افسران‌شان ماندند. دریادار خرسند به نظر می‌رسید. سرانجام توانسته بود نگاهی به پایتخت بزرگ و پنهانی که شگون در آن می‌زیست بیندازد.

اینک مأموریت او نزدیک به پایان بود. بیش از دوماه بود که کشتیهای او در خلیج توکیو لنگرانداخته بودند و دیگر زمان بازگشت فرا رسیده بود. سفر کوتاه دیگری که در پیش داشتند، دیدن بندر شیمودا بود که از بندرها کوداته نزدیکتر بود.

چهار کشتی بادبانی پیش‌رفتند و همچنانکه می‌گذشتند از کرانه‌های خلیج توکیو نقشه‌برداری می‌کردند. آنگاه کشتی میسی‌سیپی و پوهاتان که دریادار در آن بود، دوازده ساعت به پایین ساحل رفتند، تا به دامنه‌های سرایشیب و صاف تپه‌ها و بندر شیمودا رسیدند. در اینجا گروه اعزامیان، بیست و پنج روز لنگر انداختند. این روزها دل‌انگیزترین روزهای سفر اعزامیان امریکایی به ژاپن بود.



۲۰

شکست قهرمان

هنگامی که یکی از افسران امریکایی در ساحل نزدیک شیمودا از قایق فرود آمد، خورشید با فروغی خیره کننده می درخشید و دریای نیلگون همچون آینه‌ای در آفتاب پرتومی افشاند. این افسر اسپالدینگ دبیر کشتی میسی سیپی بود. قرار بود که از مارو، کارشناس کشاورزی، و ساموئل ولز ویلیامز^۱، دیپلماس، دیدار کند و با آنان برای گردش به

آبادیهای دوروبر برود.

بامداد آخر ماه آوریل بود. امواج با صدایی موزون و یکنواخت به ساحل کوبیده می‌شد. برشهای سپید کرانه، گروهی از روستاییان ایستاده بودند و خیره به پیکر سیاه کشتی جنگی می‌نگریستند.

همینکه اسپالدینگ به انتظار دوستانش ایستاد، دو ژاپنی با چهره‌های رنگ باخته به سوی او گام برداشتند، سر فرود آوردند، به نشان سلام دست بر زانو نهادند و کلمه‌ای بر زبان آوردند. اسپالدینگ تنها صدای این کلمه را که «اه!» بود شنید ولی از مفهوم آن سر در نیاورد. از جامه‌هایی که بر تن داشتند، دریافت که آن‌ها از تحصیل‌کردگان و بزرگ‌زادگان هستند. شلوارهای گشاد و زربفت و گرانها پوشیده بودند. دسته شمشیرهای کوتاه و بلند آنان با نقشهای افسونی آراسته شده بود.

اندیشه‌ای مهم در سر داشتند، و گر نه آنقدر گستاخ نبودند که با بیگانه‌ای سخن گویند و بدین ترتیب به قانونهای کشور خود پشت پا بزنند.

آن دو به گفتگو از چیزهای بی‌اهمیت پرداختند. به کشتی جنگی اشاره کردند، کوشیدند نام آن را بر زبان بیاورند، ولی درست نتوانستند. آنگاه وانمود کردند که می‌خواهند زنجیر ساعت اسپالدینگ را ببینند. همچنان که یکی از آنان زنجیر ساعت را به دست گرفت، بیدرنگ پاکتی را در جلیقه اسپالدینگ جای داد. افسر کوشید آن را بیرون بیاورد، لیکن ژاپنها به آرامی دست او را پس کشیدند.

هر دو با اضطراب به گردها گرد خود نگریستند که ببینند کسی آنان را مشاهده نکرده باشد. از آنجا که نمی‌توانستند به زبان انگلیسی سخن بگویند، با چشمان خود از اسپالدینگ خواهش کردند که نامه را به عنوان يك راز پنهان کند و دیگر چیزی نگوید. در این هنگام دو تن از صاحب‌منصبان محل به ساحل آمدند و به سوی گروه روستاییان که در آنجا ایستاده بودند، رفتند. دو ژاپنی زربفت‌پوش به احترام سرفروید آوردند و از جانب دیگر دور شدند.

اسپالدینگ نامه را نگهداشت و مدتی اندیشه‌آن را از سر بیرون کرد. دوستانش، کارشناس کشاورزی و دیلماج، از راه رسیدند و هر سه برای گردش یکروزه خود در دهکده کوهستانی آن سوی شیمودا به راه افتادند.

آنان برزگران را که سرگرم کار بودند تماشا می‌کردند، و به دیدن معبدها و زیارتگاههای کنار راه می‌پرداختند. عصر هنگام، روی پله‌های يك معبد آرام گرفتند و ناهاری را که از کشتی آورده بودند، خوردند. ناگهان اسپالدینگ به یاد نامه‌ای که هنوز در جلیقه خود داشت، افتاد.

او گفت: «ویلیامز، این نامه را بامداد امروز که به انتظار شما ایستاده بودم، دو ژاپنی به من سپردند. نمی‌دانم شما حاضرید آن را بخوانید و به من بگویید که موضوعش چیست، یا خیر.»

ویلیامز پاکت را گشود، نامه را که به خط ژاپنی نوشته شده بود، خواند و گفت: «موضوع مهمی است. گمان می‌کنم که دربار باید آن

را ببیند.»

عنوان نامه چنین بود «خبری محرمانه برای کشتیهای جنگی امریکایی.» در نامه از پری درخواست شده بود که آن دو ژاپنی را با خود به امریکا برد تا آنان بتوانند به نفع کشور خویش با جهان غربیان آشنا شوند.

آن شب، مادام که جاشویان کشتی میسیسیپی در عرشه زیرین خفته بودند، افسر نگهبان شنید که کسی از بالای پل با صدایی آرام می گوید: «امریکایی! امریکایی!» پیش از آنکه بتواند جستجوی بیشتری بکند، دو جوان ژاپنی به عرشه تاریک کشتی پریدند.

به قایق پارویی خود که به پهلوی کشتی بسته بودند، اشاره کردند، و دستهایشان را پیش آوردند که تاوهای آنها را نشان دهند، انگار می خواستند بگویند که از فرط پاروزدن خسته شده اند. با زبان اشاره اظهار داشتند که می خواهند قایق خود را به کشتی ببندند و خود در کشتی جنگی بمانند. البته این درخواست، مخالف فرمانهای دریادار بود.

افسر نگهبان جز بیدار کردن ویلیامز، دیلماجی که زبان ژاپنی می دانست، چاره ای نداشت. ویلیامز بیدرنگ دریافت که این دو جوان همان کسانی هستند که نامه محرمانه را به اسپالدینگ داده بودند. او برای گرفتن فرمان به اطاق پری رفت.

پری خواب آلوده پرسید: «چه می خواهند؟»

در پاسخ شنید: «می خواهند در کشتی بمانند.»

دریادار چنین دستور داد: «تا از دولت خود اجازه نداشته باشند نمی‌توانند در کشتی ما بمانند.»

هنگامی که ویلیامز پیغام دریادار را به آنان رسانید، در چهره دو مرد، هراسی تند آشکار شد. با اصرار گفتند که چنانچه به ساحل باز-گردند، سرهاشان به باد خواهد رفت؛ زیرا با کوششی که برای رفتن به سرزمین بیگانه کرده‌اند، قانون کشور خویش را زیر پا نهاده‌اند. لیکن ویلیامز ناگزیر بود که در اجرای فرمان دریادار، سنگدل و پایدار باشد. دستور داد که آن دو را در قایقی بنشانند و در نقطه‌ای از ساحل که بتوانند از دستگیر شدن در امان باشند، در تاریکی و سکوت شب پیاده کنند. دو مرد با آخرین نگاه التماس آمیز از عرشه پایین رفتند و در تاریکی ناپدید شدند.

چند روز دیگر، گروهی از افسران که در کناره‌های شیمودا، نزدیک زندان شهر، گردش می‌کردند، از دیدن دو جوان ژاپنی در پشت میله‌های آهنین قفس به وحشت افتادند.

وسعت این زندان قفس‌مانند، دو متر در دو متر بیشتر نبود، و بلندی آن به اندازه‌ای نبود که زندانیان بتوانند در آن بر پا بایستند. همینکه چشم زندانیان به افسران امریکایی افتاد، با شتاب یادداشتی بر نخته پاره‌ای نوشتند و آنرا از لای میله‌های زندان بیرون انداختند. بر این نخته نوشته بودند:

«هنگامی که قهرمانی در مراد خویش باشکست روبرو می‌شود، کارهای او را به‌دیده کارهای مردی زشتکار یا دزد می‌نگرند. ما را در برابر

چشم مردم گرفتار کردند و بردستانمان بند نهادند و اکنون روزها است که در این زندان بسر می‌بریم. اکنون باید دید که يك قهرمان می‌تواند قهرمان بودن خود را به اثبات برساند یا خیر.

«ما آرزو داشتیم که در پنج قاره بزرگ گردش بکنیم. این گردش سالهای سال یگانه آرمان ما بود. ناگهان امیدهای ما نقش بر آب شد، و خود را در نیمه اطاقی یافتیم که خوردن، آرمیدن، نشستن، بی اندازه دشوار است، چگونه می‌توانیم خود را از این زندان رهایی بخشیم؟
«اگر بگرییم به ابلهان می‌مانیم، اگر بخندیم به قلاشان می‌مانیم.
وای بر ما که چاره‌ای جز خاموشی نداریم.»

امضاء نامه به نام یوشیدا شوین^۲ بود.

هنگامی که دریادار از این ماجرا آگاهی یافت، ناوبان کشتی خود را به این امید که زندانیان را از قفس تنگ آزاد کند، به ساحل فرستاد. افسر قفس را خالی یافت و به او گفتند که اسیران را به توکیو کشاندند. صاحب اقتداران ژاپنی به پری خبر دادند که این دو مرد را هرگونه کیفری در پیش باشد، آنها را به خاطر گناهی که انجام داده‌اند، نخواهند کشت.

لیکن این دو مرد را همچنان در حبس نگاهداشتند. يك سال بعد، یوشیدا شوین را آزاد کردند، و دوستش در زندان جان سپرد. یوشیدا نویسنده و آموزگار شد، و پاره‌ای از شاگردانش کسانی بودند که در سالهای بعد، رهبران سیاسی نامداری از آب درآمدند و سرانجام

استبداد را از سرزمین خویش برافکندند.

زندگی یوشیدا پایان غم‌انگیزی داشت. در سال ۱۸۵۸ او را به جرم توطئه قتل یکی از صاحب‌منصبان بزرگ به زندان افکندند. سه‌ماه بعد یوشیدا شوین در حیاط زندان زانو بر زمین نهاد، شمشیر درخشان جلاد در هوا پرتوافکند و زندگی این ژاپنی بی‌آرام و میهن‌پرست در يك لحظه کوتاه و سرشار از اندوه و درد خاموش شد.

پری هرگز از سرنوشت مردی که کوشیده بود جهان بیرون از حصارهای ژاپن را باز بشناسد، آگاهی نیافت. لیکن امریکاییان در همان دیدار کوتاهی که از یوشیدا و دوستش کردند، با یکی از سختگیرهای دیگر قانون ژاپن و اشتیاق و آرزویی که در میان مردم آن سرزمین نسبت به آزادی بیدار می‌شد، روبرو گردیدند.



۲۱

آشیانه جاسوسان

هرگاه که امریکاییان در نخستین روزهای ورودشان به شیمودا در ساحل قدم می‌زدند، مأموران شهربانی همواره سایه به سایه آنان را دنبال می‌کردند، رفتارشان را می‌پاییدند و با این کار به ستوهشان می‌آوردند.

گاهی امریکاییان می‌کوشیدند با گامهای تندتر خود را از چشم جاسوسان ناپدید سازند. ادوارد مک کولی، که مردی بلندبالا و باریک-

اندام بود، می دانست که می تواند در هر گام از ژاپنیهای کوتاه پا، مسافت بیشتری پیماید. او و سه دوستش تصمیم گرفتند تا با تندی هر چه بیشتر به راه خود ادامه دهند و ببینند که چه پیش خواهد آمد.

جوان ژاپنی که مأمور دنبال کردن امریکاییان بود، نتوانست خود را به آنان برساند. همچنان که با لغزش و سکنندری از گودالها و آبراهه ها می گذشت، بزودی فریاد برآورد «نا!»، «نی!»، «نه!»، «امریکایی ها!» «نه!»

مک کولی در این باب در یادداشت های روزانه اش چنین نوشت: «او همچون میمونی آزرده، زوزه می کشید و همچنان ما را دنبال می کرد. من دیرزمانی بود که در زندگی خود با چنان تندی ندویده بودم. ما با همان شتاب مدت سه ساعت شاید بیش از پانزده کیلومتر راه پیمودیم.

«سرانجام از تپه ای بلند بالا رفتیم و با این کار او را به غرقاب اندوه درافکندیم. قیافه پریشان و غم آلوده او ما را واداشت که روی زمین دراز بکشیم و هرچه بلندتر بخندیم، خنده استهزاء آمیزی که او را از دنبال کردن امریکاییان برای همیشه بازمی داشت. هنگامی که به نزدیک ما رسید، از ما به لابه خواست که بمانیم تا او نفسی تازه کند. «آنگاه برهنه شد و مردی روستایی را واداشت تا بدن او را مشت و مال دهد.»

این جاسوسها و دنبال کردنها برای دریادار اصلاً عجیب و مرموز نبود. در پیمان تازه به امریکاییان حق گردش تا حدود ده کیلومتر

پیرامون بندر کوهستانی شیمودا داده بودند . اینک روشن بود که می-خواستند پیمان امضاء شده خود را زیر پا نهند. پری پیامی خشم آمیز به رئیس شهربانی شیمودا فرستاد.

در پیام خود چنین نوشت: «اگر اینگونه مزاحمتها ادامه یابد، من با همه ناوگان خود به تو کیو خواهم رفت و علت را جویا خواهم شد.»

دریادار پی در پی نامه های اعتراض آمیز برای ژاپنها می فرستاد. يك شامگاه سه تن از افسران او که سراسر روز را در ساحل گذرانده بودند، در شیمودا ماندند. تصمیم گرفتند که شب را دریکی از غرفه های يك معبد بودایی به روز آورند. ژاپنها موافقت کرده بودند که امریکاییان می توانند از این غرفه ها برای استراحت خود استفاده کنند.

لیکن نیمه شب گروهی از سربازان ژاپنی به درون معبد شتافتند، امریکاییان را از خواب برکنند و فرمان دادند که بیدارنگ به کشتیهای خود بازگردند.

امریکاییان تپانچه هاشان را به دست گرفتند و رو به سربازان نگاهداشتند. خوشبختانه شلیک نکردند . ژاپنها اجازه دادند که آنان شب را در معبد بگذرانند، لیکن در بیرون نگهبانی از خود گذاشتند. يك بار دیگر دریادار خشمگین، افسرانی نزد رئیس شهربانی فرستاد تا با او گفتگو کنند و مطمئن شوند که از آن پس چنین پیشامدی روی ندهد.

همچنین پری شکوه کرد که ژاپنها به روستاییان فرمان داده اند

که هرگاه امریکاییان به ساحل می آیند، آنان از خیابانها بروند و در خانه هاشان را ببندند. این نیز خلاف پیمان بود. از رفتاری که ژاپنها در شیمودا پیش گرفته بودند چنین برمی آمد که انگار امریکاییان ناقل میکرب بیماریها هستند. سرانجام ژاپنها موافقت کردند که امریکاییان را دنبال نکنند، روستاییان را از پیش چشم آنان نرانند، و با مهمانان خود رفتاری دوستانه داشته باشند.

هنگامی که امریکاییان از این گونه قید و بندها آزاد شده بودند، در شیمودا وقت خوشی می گذرانند. دختران ژاپنی در نظر آنان شاداب و فریبا جلوه می کردند، لیکن زنان شوهردار که دندانهای سیاه کرده و سوهان زده داشتند، نفرت انگیز می نمودند. امریکاییان آموخته نبودند که زنان را سرگرم سنگینترین کارهای مردانه ببینند.

مك كولى در یادداشتهای روزانه خود چنین نوشت: « زنی را دیدم که بسته سنگینی را که يك مرد و يك پسر از بردن آن درمی ماندند، حمل می کرد. زن دیگری را دیدم که آب آشامیدنی بیست مرد و بیست پسر را می برد. زنی را دیدم که با کوبه ای بزرگ برنج می کوبید، کوبه ای که بیست مرد و پسران زیادی را خسته و عاجز می ساخت.»

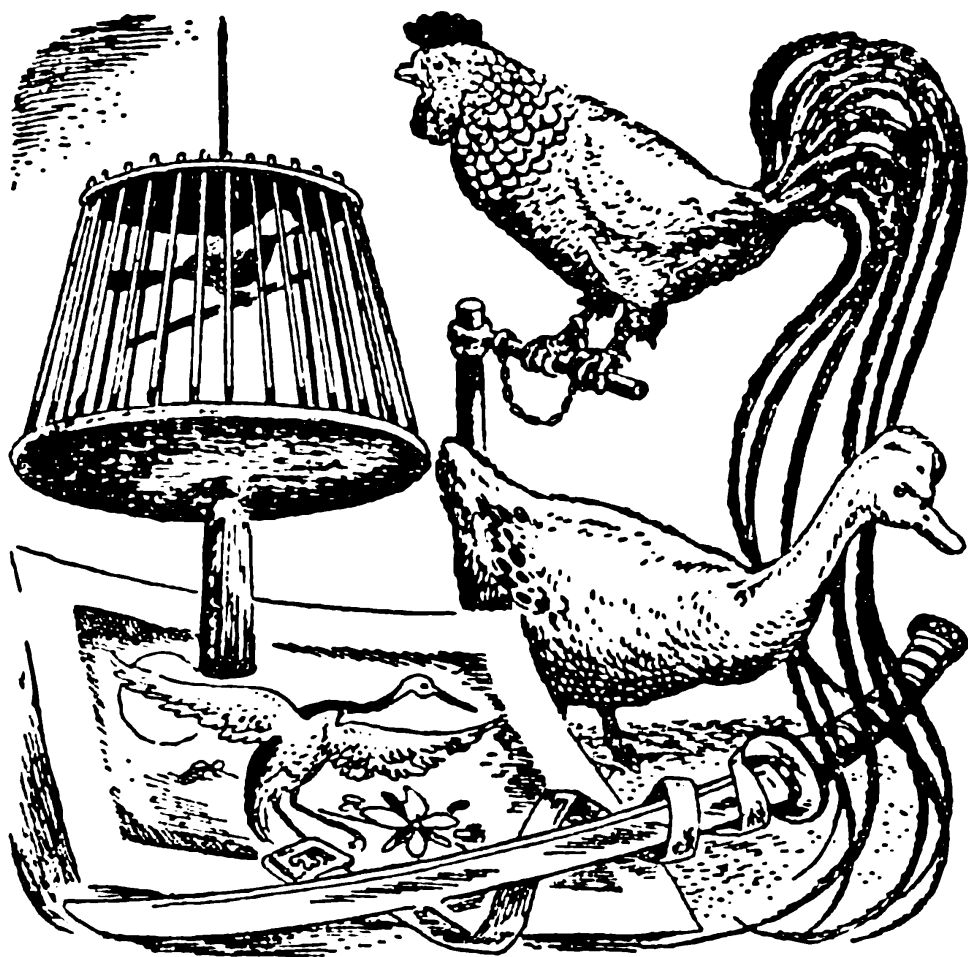
مك كولى نظرش درباره کودکان ژاپنی این بود که آنان نیز رفتاری بسیار شبیه رفتار بچه های سرزمینهای دیگر جهان داشتند. جیغ و داد برمی آوردند، افتان و لغزان راه می رفتند، تندخویی می کردند و عموماً سیمایی ناپسند به خود می گرفتند. لیکن همه پساك، شسته و آراسته بودند، و در واقع باید گفت که با سنگ شسته و پرداخته شده

بودند، چون در خانه‌های مردم ژاپن شنهای کرانه‌دريا به جای صابون به کار می‌رفت.

اینک امریکاییان آزاد بودند که از مغازه‌های شهر پارچه‌های ابریشمین و تحفه‌های گوناگون برای دلداران و خانواده‌های خود بخرند. همچنانکه در تپه‌های آن سوی شیمودا گردش می‌کردند و از کنار جویبار-های خروشان و خانه‌های چوبین کوچک می‌گذشتند، از دیدن کشتزاران هموار فراز تپه‌ها به شگفت درمی‌آمدند. پاره‌ای از این امریکاییان، ایتالیا و کشورهای دیگری که در آنها تپه‌ها را برای کشت و کار هموار می‌کنند دیده بودند. این کشتزاران با عرق و رنج مردم قرن‌ها پیش پدید آمده بود، و از آنها در تابستان برنج و در زمستان جو یا گندم برداشت می‌کردند.

همراهان پری در طی تقریباً يك ماه اقامت خویش در شیمودا، قدم به قدم از سراسر بندر دیدن کردند. اکنون هنگام دیدن ها کوداته، دومین بندر آزاد شده بود. در یادار فرمان داد که سه کشتی بادبانی پیش از او حرکت کنند. روز بعد دو کشتی بخاری که در یادار دریکی از آنها بود، بندر را ترك گفتند.

جاشویان در جانب شمال غربی، ستیغ پوشیده از برف کوه فوجی را می‌دیدند. سکانها چرخید و کشتیها به جزیره‌ای که آتشفشانی در آن دود و بخار در فضا می‌افشانند، نزدیک شدند. آنگاه برگشتند و به جانب شمال، به سوی کرانه‌های ناشناخته دیگری، بر آبهای موج اقبانوس پیش رفتند.



۲۲

بازگشت به میهن

کشتیها در توفان و باران، نهصد کیلومتر به جانب شمال رفتند. مقصد آنها دماغه جنوبی جزیره بی حفاظ و ناسازگار هوکایدو بود. در آن روزگار هوکایدو برای بیشتر مردم ژاپن به کشوری بیگانه شباهت داشت، گرچه یکی از شاهزادگان آنان در این جزیره فرمانروایی می کرد. این جزیره سرد و پوشیده از جنگل و پراز خرس و کوههای آتشفشان بود. در تابستان اغلب مه آلود و در زمستان پوشیده از برف

انبوه.

ملوانان امریکایی لنگرگاه ها کوداته را، که ژاپنیها نام آنها را با چهارهجای «هاک - کو - دا - ته» تلفظ می کردند، با سرفرازی و غرور «هاک یور ددی» نام نهادند. در واقع هک یورددی نام نیست، عبارتی استهزاء آمیز است به معنی «پدرت را داغان کن!» امریکاییان آنها شهری تمیز لیکن ملال انگیز دیدند. کوهی تنها در آن به آسمان سر می سود.

ورود کشتیهای پری که بدون خبر انجام گرفت در شهر هول و هراسی پدید آورد. چنین می نمود که باهیولاهای پیش از تاریخ روبرو شده اند. در آغاز، زنان و کودکان از شهر روبه گریز نهادند. آنگاه مردان وسایل زندگانی خود را بر پشت اسبها بستند و از دنبال آنان رفتند.

چندین روز همراهان پری این قافله ها را در دشتی وسیع و پوشیده از شن می دیدند. انگار کاروانهای شتر بودند که از کویر می گذشتند. پیمانی که در یوکوها ما امضاء شده بود، هنوز به آن شهر نرسیده بود. مردم می پنداشتند که امریکاییان برای انتقام گرفتن آمده اند، چون در چند سال پیش از آن ژاپنیها باملوانان امریکایی که در ساحل هو کائیدو گرفتار توفان و کشتی شکستگی شده بودند، بد رفتاری کرده بودند. در یادار نسخه ای از پیمان را که در آن بندر ها کوداته به روی کشتیهای امریکایی آزاد شده بود، به صاحب منصبان ژاپنی نشان داد و هول و هراس مردم را از میان برد. طبق معمول، پری به ملوانان خود فرمان داد که بندر و دور و بر آن را بازدید کنند. کشتی مسلح ساو تامپتون را به خلیج آتشفشان که چندین

کوه آتشفشان آنرا احاطه کرده بود و از دوتای آنها در آن هنگام دود برمی‌خاست، فرستاد.

در آنجا ملوانان با گروهی از بومیان ژاپنی روبرو شدند که پیش از ورود نیاکان ژاپنیهای امروز تقریباً در همه جزیره‌ها زندگی می‌کردند. این بومیان بامووریشهای انبوه، اندامهای کوتاه و ستر، اعجاب‌آورترین دیدنی هوکایدو بودند.

در قرن هفدهم تقریباً ۲۰۰,۰۰۰ تن از این بومیان در هوکایدو زندگی می‌کردند. در زمان پری از شماره آنها بسیار کاسته شده بود و بین ۲۰,۰۰۰ تا ۳۰,۰۰۰ بود. موجب اصلی این کم شدن، بروز بیماری آبله بود که يك قرن پیش آنان را از پای در آورده بود.

فرمانده کشتی ساو تامپتون، بومیان را چنین توصیف کرد: «بلندی قامت آنان تقریباً يك متر و نیم است، لیکن اندامی متناسب و سیمایی هوشیار دارند، و موهایی بسیار سیاه و خشن.»

تنها موهای بومیان نبود که آنانرا در میان ژاپنیهای لطیف پوست متمایز می‌ساخت. چشمان و رنگ پوست آنان در برابر ژاپنیهای زرد-پوست و بادامی چشم نشان می‌داد که وابسته به نژاد سفید هستند.

احتمال می‌رود که آنان در دوره‌های پیش از تاریخ از منچوری به جزیره‌های ژاپن آمده باشند. ماهیگیر و صیاد خرس بودند، و باشکارهایی که در جنگلهای تاریك و نمناك می‌کردند، روزگار می‌گذراندند. ژاپنیهای قدیم از جنوب روی آوردند و آنانرا به جانب شمال راندند، درست همان‌گونه که مهاجران امریکایی در آغاز سرخ‌پوستان بومی را

به جانب شمال و مغرب راندند و پیوسته حیطه زندگی آنان را تنگتر کردند.

وفادارترین دوستان این بومیان، سگهای گرگ نژادی بودند شبیه سگهای اسکیمو. پری سه قلاده از این سگها را با هدیه ها و گنجینه های که در ژاپن به دست آورده بود، به امریکا فرستاد.

لیکن دریادار برای دیدن بومیان یا سگهایشان نبود که به هوکایدو آمده بود. او می خواست که بندر ها کوداته برابر پیمان، بیدرنگ به روی کشتیهای امریکایی گشوده شود. می اندیشید که این بندر از شیمودا سودمندتر خواهد افتاد، چون نزدیک حیطه کشتیهای امریکایی در شمال اقیانوس آرام بود.

از این مهمتر، سرزمین روسیه درست آن سوی دریای باریک ژاپن گسترده بود. روسها که در آن هنگام آلاسکا را در تصرف داشتند، چشم طمع به بندر ها کوداته دوخته بودند. پری نسبت به روسها بی اعتماد و بدگمان بود و تصمیم گرفته بود که کشتیهای امریکایی پیش از آنان از بندر ها کوداته استفاده کنند.

دریادار باز هم گرفتار طفره های خشم انگیز ژاپنها شد. لیکن شکبیا و استوار بود. دیری نگذشت که ژاپنها در باب به ساحل آمدن امریکاییان موافقت کردند. و بازاری را برای آنان گشودند.

این بار همه امریکاییان آنچنان که دریو کوهاما و شیمودا بودند خوش رفتاری نکردند. چندتن از افسران، در جلویك مغازه شمشیرهایی دیدند که به نمایش گذاشته شده بود. با اینکه فروختن شمشیر به

بیگانگان خلاف قانون ژاپن بود، مغازه‌دار را به زور وادار به فروختن آنها کردند.

يك مهندس امریکایی می‌خواست بسته‌ای از ورقهای ژاپنی که باریکه‌هایی بود از مقوا با نقشهای زیبا و درهم بخرد، و مغازه‌دار تن به فروختن آنها نمی‌داد. پاسبانی ژاپنی با دوشمشیر به درون مغازه آمد و به مهندس دستور داد که ورقها را به‌جای خود بگذارد.

مهندس کلاه بزرگش را از سر برداشت و آن را بر سر پاسبان کوبید. آنگاه شانه‌های پاسبان را به‌سختی گرفت، او را به پشت گرداند و با لگدی او را از مغازه به خیابان افکند.

مك كولى در این باره دریادداشت‌های خود چنین نوشت: «این کار موجب سرگرمی فراوان مغازه داران و ناظران گردید. پس از این پیروزی نمایان، مهندس امریکایی توانست آنچه می‌خواهد بخرد و بهترین مجموعه ظرفهای چوبین و لاک و الکلی ژاپن را برای خود فراهم کند.»

پری خود توانست با ژاپنیهای هوکائیدو توافق کند. پاره‌ای از شرطهای پیمان را گذاشت تا پس از آخرین گفتگوی خود با پنج ژاپنی که رئیس آنها هیاشی بود، و در شیمودا انتظار دریادار را می‌کشیدند از آنها استفاده کامل کند.

همه ژاپنیهایی که در خلیج توکیو با آنان آشنایی یافته بودند، جز يك تن، در شیمودا حضور داشتند. کایاما، فرماندار دروغین، که در نخستین سفر بادوستی از آنان پذیرایی کرده بود، دیده نمی‌شد. هنگامی

که امریکاییان سراغ او را گرفتند ، ژاپنیها به طرز غریبی خاموشی گزیدند. چنین می نمود که کایاما موجب ننگ دولت خود شده بود، شاید از این جهت که با بیگانگان بسیار دوستانه رفتار کرده بود. امریکاییان دیگر هرگز او را ندیدند.

گفتگوی رسمی در شیمودا آخرین فرصتی بود که دریادار برای جلوه دادن نیروی نظامی خود در ژاپن به دست می آورد. با علاقه ای که به جلوه لباس رسمی داشت، بار دیگر سربازان و نوازندگان را با جامه تمام رسمی به ساحل فرستاد. این بار فرمان داد که سربازان، نیروی آتشبار به همراه برند. فرمان خردمندانه ای نبود و تنها مقصود دریادار نشان دادن قدرت امریکاییان بود.

مادام که پری با نمایندگان در گفتگو بود، نوازندگان در حیاط يك معبد مردم شیمودا را با ساز و آواز سرگرم کردند. برای اینکه آنچه را در سر دارند، نشان دهند، آهنگ «میهن، ای میهن عزیزا» را نواختند. بزودی بیشتر آنان به میهن خود باز می گشتند.

دریادار و ژاپنیها قانونهای دیگری تنظیم کردند و آن را به صورت ضمیمه ای به پیمان افزودند. هنگامی که کار به پایان رسید، نمایندگان ژاپنی گفتند که می خواهند هدیه ویژه ای به دریادار پیشکش کنند.

این هدیه پاره سنگی ژاپنی بود که آن را برای آرامگاه واشینگتن که در پایتخت امریکا باکندی برپا می شد، به دریادار می دادند. هیاشی گفت که این سنگ هدیه ای است از طرف ژاپن برای پدر بزرگوار

جمهوری امریکا.

پری با دیگر هدیه‌ها، سه سگ پوزه برگشته به امریکا می‌برد. برای این جانوران که پیوسته پارس می‌کردند، در بلندترین عرشه کشتی جایی ترتیب داده بودند، که رفته رفته حالت و صورت يك باغ وحش كوچك را می‌یافت. در حدود بیست سگ بومی، گربه‌های بی دم ژاپنی، خروس‌های دراز دم ژاپنی، و قفس‌هایی از قرقاول، مرغابی‌های کاکلی و پرندگان نغمه‌سرا، نیز به غوغای این باغ وحش می‌افزودند. اینها همه به امریکا می‌رفتند تا وارد خانه‌های تازه خود شوند.

کشتیها در ۲۵ ژوئن ۱۸۵۴ آماده بازگشت به میهن شدند. اکنون از نخستین روز سردی که وارد خلیج توکیو شده بودند، چهار ماه یا بیشتر می‌گذشت. پری و ملوانانش چنانکه بعد معلوم شد، آخرین امریکاییانی بودند که شیمودا را می‌دیدند. چند ماه بعد زلزله‌ای در زیر آب روی داد که عمق دریا را به تلاطم و تکان آورد. پنج بار آبهای کناره بندر را به میان اقیانوس کشید. پنج موج عظیم، همچون حصارهایی از آب، به درون بندر پرتاب شد، بر ساحل فرود آمد و سراسر شیمودا را جز شانزده خانه آن درهم کوبید و با خود به عمق اقیانوس برد. در آن هنگام يك رزمناو روسی در بندر لنگر انداخته بود. تلاطم آب در طول نیم ساعت، چهل و سه بار رزمناو را به گرد خود چرخاند و چنان آن را خراب کرد که دیگر تعمیر پذیر نبود.

هزاران تن از مردم همینکه روی آوردن موجکوه‌ها را دیدند، به دامنه تپه‌ها شتافتند. صدها تن از مردم که نتوانستند بهنگام به

بلندی پناه برند، در دریا غرق شدند. هنگامی که ناوبان آدامز فرمانده کشتی پوهاتان پس از زلزله بار دیگر به شیمودا آمد و نسخه تصویب شده پیمان را آورد، از شهر جزویرانه‌ای به‌جانمانده بود. لیکن ژاپنیها چکش و اره به دست، سرگرم ساختن خانه‌های تازه بودند.

کشتیهای پری در راه بازگشت، کنار اوکیناوا، در جزیره‌های ریوکیو^۲ لنگر انداختند. در این جزیره‌ها، پری همواره جنبه تند و خشن اخلاق و رفتار خود را نشان داد. در نخستین سفر، هنگامی که به‌سوی ژاپن می‌آمد و ناوگان خود را در کنار این جزیره‌ها نگهداشته بود، به دولت امریکا پیشنهاد کرد که اوکیناوا را به عنوان پایگاه نیروی دریایی و مرکز زغال سنگ در اختیار بگیرد. دولت امریکا که خردمندتر از دریادار بود، پیشنهاد او را رد کرد. دریادار در فاصله نخستین و دومین سفرش در آنجا لنگر انداخت و برای به‌دست آوردن مرکز زغال سنگ، فرمانروای اوکیناوا را تهدید کرد.

اکنون در آخرین دیداری که از اوکیناوا می‌کرد، کوشید مردم را هم مانند صاحبمنصبان آن دیار با فرستادن گروهی مسلح به ساحل به هراس اندازد. او شیفته فخرفروشی بود و بیش از هر چیز دیگر در اندیشه جلوه‌گر ساختن قدرت و جلال خویشتن بود. می‌خواست همه مردم آن دیار مرعوب او شوند و بدین ترتیب خرسندی و خودنمایی او به اوج خود برسد. در هنگام دعا و نماز، مبلغی که به وعظ سرگرم بود از پری تعریف و تمجید اغراق‌آمیز بسیار کرد. پری بی‌آنکه نشانی

از ناخشنودی در چهره‌اش دیده شود، به سخنان او گوش می‌داد. شاید پری اصلاً سخنان واعظ را نمی‌شنید. شاید خسته بود و به میهن و خانواده خود می‌اندیشید. ماه‌ها پیش که رماتیسزم او را شکنجه می‌کرد، از وزیر دربارداری درخواست کرده بود که در پایان دومین سفرش به ژاپن، با کناره‌گیری او از فرماندهی ناوگان موافقت کند. در هنگ کنگ نامه‌ای از واشینگتن دریافت داشت که در آن نوشته بودند که درباردار می‌تواند برای استراحت به میهن بازگردد. هنگامی که کشتی میسی‌سیپی را ترك می‌گفت، ملوانان سه بار برای او فریاد آفرین برآوردند. یقیناً ستایش و بزرگداشت این ملوانان خشن و ساده در سراسر راه طولانی بازگشت به میهن در خاطر او به جا می‌ماند.





۲۳

راهی به کشور آفتاب

مأموریت پایان یافت. در حصارى که ژاپن مدت ۲۱۶ سال خود را در آن محبوس کرده بود، شکافى پدید آمد و بدین ترتیب تاریخ ژاپن و در نتیجه تاریخ جهان راه تازه‌ای در پیش گرفت، راهی که ایجاد این شکاف نخستین گام آن بود. امروز مردم هوشیار، دانش‌دوست، هنرمند و پرکار ژاپن در این راه به جایی رسیده‌اند که علم و صنعت آنان شهره جهان است و ساخته‌های آنان به همه کشورها فرستاده می‌شود.

اگر دریاداران دیگر چون دریک^۱، نلسون^۲، یا نیمیتس^۳ با یک
نبرد توانستند کاری از پیش ببرند، پری این کار را بدون شلیک گلوله‌ای
انجام داد.

تهور و دلیری دریادار، قدرت تازه‌ای در جهان نو پدید آورد.
سه سال بعد از سفر پری، بریتانیا، روسیه و هلند در باب دوستی و گشودن
بندرهای ژاپن به روی کشتیهای آنان با امپراتوری ژاپن پیمانهای بستند.
چهار سال بعد، تاو نزندهاریس^۴، نخستین کنسول امریکا، موفق
شد که با ژاپن پیمان بازرگانی کامل امضاء کند.

بیست سال بعد، راه آهن جدید، توکیو و یوکوهاما را به هم پیوست
و حمل بار و سفر را آسان کرد. این راه آهن زاده همان لوکوموتیو
نمونه‌ای بود که پری به عنوان هدیه در ساحل خلیج توکیو به ژاپنیا
پیشکش کرده بود.

بزودی ژاپن دارای کشتیهای بازرگانی اقیانوس پیما و ارتش و
نیروی دریایی کافی شد و در صنعت راهی همانند بریتانیا و امریکا پیش
گرفت. جهان غرب که می‌دید این امپراتوری، که در زمان پری آنهمه
ضعیف بود، همچون شهاب در راه قدرت و تجدد پیش می‌رود، به حیرت
درآمد.

پری تا اندازه‌ای در این دگرگونی تأثیر داشت. سفر او به ژاپن
سبب شد که وطن‌دوستان و روشنفکران ژاپن آخرین ضربه را به پایه
سست و روبه زوال فرمانروایی شگونها وارد آورند و بنای آنرا

واژگون سازند. میهن دوستان ژاپنی، مردانی مانند یوشیدا شوین، دراز زمانی مشتاقانه آرزومی کردند که پنجره‌های ژاپن را به روی جهان بیرون بگشایند. می‌خواستند دانش و هنر غرب را برای نیرومندتر کردن ژاپن به کار برند و جهانیان را نیز با هنر شگفت آور خویش آشنا سازند. دیدن کشتیهای پری به ژاپنیها و حتی شخص شگون ثابت کرد که کشورشان نمی‌تواند در پس درهای بسته پایدار بماند. فشار دسته‌هایی از مردم ناراضی ژاپن در سال ۱۸۶۷ شگون را ناگزیر به کناره‌گیری کرد. امپراتور ژاپن از انزوای خدایی خود در توکیو بیرون آمد تا علاوه بر اسم، رسماً نیز بر ژاپن فرمانروایی کند.

این امپراتور که در تاریخ به نام امپراتور می‌جی^۵ شناخته شده است، برای خویشتن رایشان کاردان و دوران‌دیشی برگزیده بود. آنان بیدرننگ روشهای غرب را دنبال کردند. علت این امر دوست داشتن غرب نبود، بلکه می‌خواستند راه آهن، کشتی، کارخانه، تفنگ و توپ غرب را برای نیرومند کردن ژاپن به کار برند.

اگر مردم ژاپن همت نکرده بودند، ژاپن مستعمره یکی از ملتهای مسلح و تجاوزکار غرب می‌شد. ژاپن، مادام که نیروهای اروپایی درجایی دیگر سرگرم جنگها و پیروزیهای بودند، قدرتی به‌چنگ آورد، روی پای خود ایستاد و توانست با نیرویی برابر با غرب روبرو شود.

بدین جهت است که امروز مردم هوشیار ژاپن دریادار پری را به عنوان مردی که راه پنجاه سال پیشرفت درخشان و شگفت‌انگیز را به آنان

نشان داده است، بزرگ و ارجمند می‌شمارند.

اگر پری هم به ژاپن نمی‌رفت، به هر حال درهای این کشور گشوده می‌شد. یقیناً بریتانیای کبیر یا روسیه روزی این کارها را به عهده می‌گرفتند. مردم ژاپن آمادگی شکستن حصار دیرین را یافته بودند و در انتظار انگیزه‌ای بودند تا بتوانند به این امر بزرگ دست بزنند. امروز تهدیدهای پری نسبت به مردم ژاپن ناپسند به نظر می‌آید. ولی او در آن زمان جز تهدید چاره‌ای نداشت. همراهان او گمان می‌کردند که با مردمی وحشی و بی‌تمدن روبرو هستند و آنان را خوار و حقیر می‌شمردند. لیکن غافل از آن بودند که این مردم نه تنها وحشی و بی‌تمدن نیستند، بلکه مردمی بی‌آزار و باهوشند. در هنر استعدادی کم نظیر دارند و زندگی‌شان در کمال صلح و آرامش می‌گذرد. زحمت می‌کشند، با طبیعت خشمگین و قهار می‌جنگند و زندگی ساده و شاعرانه‌ای را می‌گذرانند.

امریکاییان فکر می‌کردند که پیک تمدن، آزادی و خوشبختی هستند و می‌خواهند به مردمی بیمایه و حقیر، زندگی درخشان عطا کنند و حال آنکه ژاپن سرچشمه هنر و شعر بود و چه بسیار ارمانهای با ارزشی به مردم جهان بخشید.

ژاپن‌ها پنجاه سال پس از سفر پری راه دیگری در پیش گرفتند. آنان آیین حکومت خود را مطابق حکومت پروس که از جنگ‌جوترین ایالت‌های آلمان بود، تنظیم کرده بودند. در سال ۱۸۹۰ راین‌ان امپراتور فرمان دادند که وزیر جنگ و وزیر نیروی دریایی باید فرمانده و دریا سالار

تحت السلاح باشند.

از آن پس ارتش و نیروی دریایی ژاپن بر شانه مردم عادی کشور دست چیرگی نهادند. در سال ۱۸۹۴، ژاپن جنگی دریایی با چین آغاز کرد؛ یکی از هدفهای این جنگ نشان دادن عظمت و قدرت ژاپن بود. در سال ۱۹۰۴ در جنگ خونین و بزرگی که با روسیه کرد، کره را به تصرف آورد. در سال ۱۹۳۷ به چین حمله کرد و سر آن داشت که بر سراسر آسیای شرقی چیرگی یابد.

در سال ۱۹۴۱ با آمریکا از سر جنگ برخاست و پرل هاربور^۶ را بمباران کرد. ژاپن شکست خورد و تقریباً به ویرانه‌ای تبدیل شد. جنگ جهانی دوم، شهرهای آنرا به صورت تلهایی از پاره سنگ در آورد، کشتیهای بازرگانی و جنگی آنرا نابود کرد و تقریباً یک چهارم آنچه را که از زمان پری به بعد پدید آورده بودند از میان برد. رهبران ژاپن در عرشه‌های رزمناو میزوری تقریباً در همانجایی که ناوگان پری در خلیج توکیو لنگر انداخته بودند، تسلیم شدند.

امروز ژاپنها آرزومی کنند که کاش کشورشان راه پیشرفت صلح-آمیزی را که در زمان پری در پیش گرفته بود، دنبال می کرد. در ژاپن با گذشت سالها، خاطره آنروزها که حصار دیرین فرو-ریخت و مردم ژاپن توانستند با آزادی کامل استعداد و نبوغ خود را به پرورانند و بارور کنند، همواره درخشانتر و زنده تر می شود.

۶) Pearl Harbor. یکی از بندرهای بزرگ هاوایی در سال ۱۹۴۱ به دست ژاپنها بمباران شد. - م.



۲۴

و ا پسین سفر دریادار

پری به صورت يك فرد غیر نظامی به میهن خود بازگشت. ترجیح داد که مانند يك مسافر ساده بایک کشتی مسافری بریتانیایی راه درازی را که تا امریکا در پیش داشت پشت سر بگذارد. خوش نداشت که با سیمای يك دریادار سر نشین یکی از رزمناهای خود باشد. دوره درازی از زندگیش را در نیروی دریایی گذرانده بود. در هنگ کنگ جامه های رسمی و نشانها و نوارهای زرینی که در

ژاپن بر تن داشت، در چمدان بست و کنار گذاشت. قانون نیروی دریایی حکم می‌کرد که او در خاک بیگانه و در کشتیهای بیگانه به هنگام صلح جامه رسمی به تن نداشته باشد.

درعوض مانند نجیب‌زادگان نیمه اول قرن نوزدهم، جامه تیره-رنگ و پیراهن یقه بلند به تن کرده و دستمال گردن چین‌دار بسته بود. با پرچمدار کشتی خود، که تنها همسفرش بود، سوار يك کشتی پستی انگلیسی که «هندوستان» نام داشت و در آن روزگار یکی از زیباترین کشتیها بود، به هندوستان و مصر رفت. به انگلستان که رسید در لیورپول ماند تا عید کریسمس را نزد ناتانیل هائورن^۱ که در آن وقت کنسول امریکا در این بندر غم‌آور و گرفته بود، بگذراند. پیش از رفتن به ژاپن از هائورن دیدار کرده بود.

هائورن به دوستان خود می‌گفت که دریادار در نظر او مردی جلوه کرده است با روح، بزرگ‌منش، عاری از خشونت و حساس. هائورن یکی از نویسندگان بزرگ آن روز امریکا بود. دریادار کوشید که او را به نوشتن داستان مأموریت ژاپن وادارد. لیکن نویسنده نامدار «داغ-ننگ» از این کار خودداری کرد. پری ناگزیر بود که برای نوشتن سفرنامه افسانه‌وارش به سراغ نویسنده دیگری برود.

در لیورپول به‌عرشه يك کشتی مسافربر انگلیسی به نام بالتیک درآمد. شکوه این کشتی او را از بسیاری جهت‌ها به یاد رزمناو میسی‌سیپی می‌انداخت. سیزده روز بعد، در يك بامداد سرد و مه‌آلود ماه ژانویه

سال ۱۸۵۵ به اسکله نیویورک گام نهاد.

از اینکه يك بار ديگر به همسر و فرزندانش می پیوست، بسیار شادمان بود. همسایه اش واشینگتن ابروینگ^۲ که در آن روزها سرگرم نوشتن زندگی جورج واشینگتن بود، او را با آغوش باز پذیرفت و به ماجراهایی که او از سرزمین دوردست ژاپن بر زبان می آورد، گوش کرد.

در آن هنگام پری دیگر برای بازرگانان و کشتی داران نیویورک و نیوانگلند و همه کسانی که نیروی دریایی در نظرشان اهمیت فراوان داشت، قهرمان بزرگی بود. در نخستین ماه های بازگشت به میهن، زندگی برای دریادار سراسر پذیراییها و مهمانیهای پی در پی بود. در نیوپورت^۳ در ساحل رود آیلند^۴ که به زادگاه او نزدیک بود، گروه بیشماری از مردم در جلوی کاخ ایالت از او استقبال کردند. فرماندار يك سینی از نقره ناب به او پیشکش کرد که تقریباً نه کیلو وزن داشت.

از هنگامی که پری به ژاپن سفر کرده بود، دولت واشینگتن تغییرهایی کرده بود. فرانکلین پیرس^۵ و دموکراتها، جای رئیس جمهور فیلمور و ویگها^۶ را گرفته بودند. پیرس و حزب او توجهی به دریادار نشان نمی دادند. اطمینان نداشتند که گشایش ژاپن برای امریکا چندان ارزشی دربر داشته باشد. با اینکه دولت پیرس از پری دعوت کرد تا در مورد دیپلماتهایی که برای مأموریت خاور دور انتخاب می شدند، با

Rode Island (۴)

Newport (۳)

Washington Irving (۲)

Whigs (۶)

Franklin Pierce (۵)

او رایزنی کند.

از آنجا که پری می‌خواست جای خود را در تاریخ حفظ کند به گزارش مأموریت خود اهمیت فراوان می‌نهاد. می‌خواست امریکا و سراسر جهان بدانند که او در ژاپن با چه مشکلاتی روبرو شده بود، و چه پیروزی‌هایی به‌چنگ آورده بود. سرانجام عالیجناب فرانسیس هاوکز^۷ را، که در آن هنگام کشیش کلیسای سینت مارک^۸ در نیویورک بود، به نوشتن گزارش ترغیب کرد. پری در واشینگتن اطاقی گرفت و يك سال تمام برای نوشتن و انتشار داستان سفرش کار کرد.

کنگره برای چاپ کتاب او که سه جلد بود و تصویرهای رنگینی داشت که نقاشان همراه پری در ژاپن تهیه کرده بودند، بسیار کمک کرد. کتابهای او برای اعضای کنگره و دوستان آنان، تازه‌ترین سرچشمه شناسایی ژاپن بود.

دریادار پری هرگز گمان آنرا هم نکرده بود که صد سال بعد ژاپن با امریکا از سر جنگ برخیزد و در اقیانوس دست به وحشتناک‌ترین نبردها بزند.

در آغاز سال ۱۸۵۸ پری از اینکه فرمانده ناوگان امریکا در مدیترانه نام گرفته بود، احساس غرور می‌کرد. آفتاب گرم و درخشان مدیترانه را دوست می‌داشت. هنگامی که افسری جوان بود در آنجا خدمت کرده بود. لیکن هرگز نتوانست به آندیار بازگردد.

در یکی از سردترین تعطیلهای آخر هفته ماه مارس ۱۸۵۸،

روماتیس، دشمن دیرین او، هنگامی که در اطاق مطالعه خود نشسته بود، ضربه بیرحمانه‌ای به او وارد آورد. نیمه شب همان روز در شصت و چهار سالگی دیده از جهان فرو بست. در سراسر نیویورک پرچمها را تا نیمه تیرکها پایین آوردند. در یادار به عرشه کشتی واپسین سفرش درآمده بود. تدفین پری باچنان شکوهی انجام گرفت که اگر می توانست ببیند، لذت فراوان می برد. پانصدتن از افسران هنگ هفتم گارد ملی با جامه های آبی رنگ همسان و نو در تشییع جنازه او شرکت کردند.

در پیشاپیش گروه، صدها سرباز نیروی دریایی باشکوه و به آرامی گام برمی داشتند. یکی از بزرگانی که سوار کالسکه ها بودند و از دنبال می آمدند، وینفیلد اسکات^۹ سردار کهنسال، فرمانده و قهرمان جنگ مکزیك بود که پری از بسیاری جهتها با او شباهت داشت.

ستارگان واقعی این تشییع جنازه باشکوه و آیین، پنجاه مرد نیرومند و سخت سر بودند که نیمتنه و شلوار آبی رنگ نیروی دریایی امریکا به تن داشتند. اینان مردانی بودند که در سفر ژاپن به پری خلعت کرده بودند. بیشتر آنان نیروی دریایی را ترك گفته بودند و در نیویورک یا دور و بر آن به کارهای دیگری پرداخته بودند. هنگامی که خبر مرگ دریادار به گوش آنان رسید، این جامه های رسمی را با پول خود خریدند و یا کرایه کردند تا بتوانند واپسین احترام را به رهبر سابق خود بگذارند. کلیسای سینت مارک پر بود از مردمی که برای دعا و نماز تدفین آمده بودند. دریادار پیر را در حیات کلیسا مسدفون کردند و سربازان در

کنارگور او به عنوان آخرین درود و احترام سه گلوله شلیک کردند. از توکیو، پایتخت ژاپن که پری هرگز به آنجا گام نهاد، می توان با قطار برقی تندرو به ساحل کوریهاما، آنجا که دریادار برای نخستین بار قدم در خاک ژاپن نهاد، به آسانی سفر کرد. جاده ای خاکی در طول ساحل دیده می شود که در کنار آن قهوه خانه ها و نوشابه فروشیهای يك اشکوبه قرار دارد. لیکن دور و بر کوریهاما از زمان پری تا کنون چندان تغییری نکرده است.

در يك سر ساحل هلالی، دماغه مهیبی که کشتیهای پری نخستین بار در پشت آن لنگر انداختند، قرار دارد. در سراسر ساحل، زمین ارتفاع کمی دارد و به هنگام تابستان سبز و خرم است. شما هم اگر به ژاپن بروید، در روزهای روشن و صاف، ستیخ پوشیده از برف فوجی را، همچنان که پری دیده بود، در سینه آسمان نیلگون و ژرف خواهید دید.

پرنده خیال خود را به پرواز در آورید و به يك قرن پیش بازگردید، خاموش و آرام بایستید و به دقت بنگرید. چیزهای جزئی منظره تغییر خواهد کرد. جاده خاکی و قهوه خانه ها ناپدید خواهند شد. ساحل با پرچمهای نیزه دار سرخ و بیرقهای درخشان زندگی خواهد یافت. هزاران سرباز ژاپنی با شمشیرهای پرتوافکن آن طرف تر خواهند ایستاد.

در دریای نیلگون، چهار کشتی سیاه فام لنگر خواهند افکند. مردی مغرور، با جامه آبی رنگ و زرین رسمی از قایق قدم به ساحل فرو خواهد نهاد. اگر بدقت گوش کنید، آهنگ «درود بر تو، ای کلمبیا» را که گروه نوازندگان می نوازند، خواهید شنید.

کتابهای مجموعه گردونه تاریخ

- ۱- جنگهای صلیبی: آنتونی وست
- ۲- وایکینگ‌ها: الیزابت جین‌وی
- ۳- سقوط قسطنطنیه: برناردین کیلتی
- ۴- چنگیز خان: هارولد لمب
- ۵- ماجراهای مارکوپولو: ریچارد والش
- ۶- اختراع هواپیما: کونن رینولدز
- ۷- آدمیان نخستین: آن‌تری وایت
- ۸- اسکندر کبیر: جان‌گوتر
- ۹- ویلیام شکسپیر: آن‌تری وایت
- ۱۰- مازلان: سمورگ. پاند
- ۱۱- سیاه مبارز: آن‌تری وایت
- ۱۲- اختراع تلفن: کاترین شپین
- ۱۳- پیروزی برتب زرد: رالف ن. هیل
- ۱۴- ازجان گذشتگان: ف. وان ویک میسون
- ۱۵- کاپیتان کوک: آرمسترانگ اسپری
- ۱۶- برده آزادبخش: کاترین شرمن
- ۱۷- فرانکلین روزولت: لورناهی‌کاک
- ۱۸- راهی به‌کشور آفتاب: فردیناند کن
- ۱۹- لئوناردو داوینچی: امیلی‌هان
- ۲۰- قهرمان آزادی: وین‌سنت‌شبان
- ۲۱- آزادی و استقلال دنیای نو: دوروتی فیشر
- ۲۲- گاریبالدی: مارسیا داوون‌پورت
- ۲۳- آلبرت شوایتزر: آنیتا دانیل
- ۲۴- اتومبیل: الیزابت جین‌وی
- ۲۵- سیمون بولیوار: آرنولد وایت‌دیج
- ترجمه داریوش‌هما‌یون
- ترجمه سیروس بهروزی
- ترجمه مصطفی‌مقریبی
- ترجمه ابوطالب صارمی
- ترجمه احسان‌شهبازی
- ترجمه محمدتقی‌مایلی
- ترجمه فریدون‌بلده‌ای
- ترجمه ایرج قریب
- ترجمه جواد عامری
- ترجمه سیروس بهروزی
- ترجمه احمد بطحائی
- ترجمه ابوطالب صارمی
- ترجمه بهمن شعلهور
- ترجمه مهرداد نیلی
- ترجمه فریدون‌بلده‌ای
- ترجمه ابوطالب صارمی
- ترجمه احمد جزایری
- ترجمه محمودکیانوش
- ترجمه و. ا.
- ترجمه مهرداد دهسپار
- ترجمه حبیب‌الله رضا‌زاده قشقای
- ترجمه دکتر فروغ حکمت
- ترجمه حبیبه فیوضات
- ترجمه محمود پویان
- ترجمه نورالله حسن‌پور

- ۲۶- پیوند دواقیانوس: باب کانسیداین ترجمه محمود فخر داعی
- ۲۷- اسکا تلندیارد: لارنس تامپسون ترجمه حامد نگهبان
- ۲۸- ملکه الیزابت اول: فرانسیس وینوار ترجمه احسان شهبازی
- ۲۹- بنجامین فرانکلین: مارگارت کازینر ترجمه مهین خلیلی
- ۳۰- گز نفون؛ بازگشته هزادیونانی: جفری هاوس هولد ترجمه منوچهر امیری
- ۳۱- ملکه ویکتوریا: نوئل استریت فیلد ترجمه حامد نگهبان
- ۳۲- منشور بزرگ: جیمز داگرتی ترجمه ایرج ساویر
- ۳۳- ناپلئون: فرانسیس وینوار ترجمه ایرج پزشک‌نیا
- ۳۴- جرج واشینگتن: استرلینگ نورث ترجمه اردشیر زندنیا
- ۳۵- مارتین لوتر: هری امرسون فاسدیک ترجمه فریدون بدره‌ای
- ۳۶- آرتور شاه و بهادران میزگرد: می بل راینسون ترجمه مهین خلیلی
- ۳۷- آبراهام لینکلن: استرلینگ نورث ترجمه بهمن شعله‌ور
- ۳۸- کاترین کبیر: کترین شرمین ترجمه سلطان ابراهیم عامری
- ۳۹- ماری آنتوانت: برناردین کیلتی ترجمه هوشنگ آذری
- ۴۰- ژان دارک: ننسی ویلسون داس ترجمه ایرج پزشک‌نیا
- ۴۱- کریستف کلمب: آرمسترانگ اسپری ترجمه مجید یعقوب
- ۴۲- سون یات‌سن: پرل باک ترجمه مهرداد رهسپار
- ۴۳- جبهه دوم: بروس بلی‌ون ترجمه عبدالله وزیری
- ۴۴- هاوایی، گوهر اقیانوس آرام: اسکار لوئیس ترجمه محمود کیا‌نوش
- ۴۵- جویندگان طلا: می مک نیر ترجمه هادی صادقی
- ۴۶- نبرد گوادالکانال: ریچارد ترگاسکیز ترجمه احمد مجار
- ۴۷- راه افتخار: هادینگ کارتر ترجمه ابوالفضل میر بهاء
- ۴۸- آبشار نیآگارا: ساموئل آدامز ترجمه احمد جزایری
- ۴۹- دیوی کراکت، مرزبان دلاور: استوارت هالبروک ترجمه مهرداد نبیلی
- ۵۰- نبرد بریتانیا: کونتین رینولدز ترجمه هوشنگ ریاضی
- ۵۱- کشتی‌های بادبانی: جان جینگز ترجمه فرهاد گیتی
- ۵۲- بالبوآ، یکه سوار فاتح: فلیکس ریزنبرگ ترجمه هوشنگ ابرامی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

باجلد معمولی ۷۵ ریال

باجلد لوکس ۱۲۰ ریال

بها: